

۱۰۰۰  
 در عهد و خانه  
 کرم و کفایت  
 سحران

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب

تنبیهاست در نظر

مؤلف

موضوع

۹۱۱۳

۱۹

۹۱۹۱

شماره دفتر

۱۹۳۹۱

۱۰۳۷۹

خطی، فهرست شده  
۶۱۱۳



اس کیلئے مال

میں سے

شاید ایک بار

خود بخود

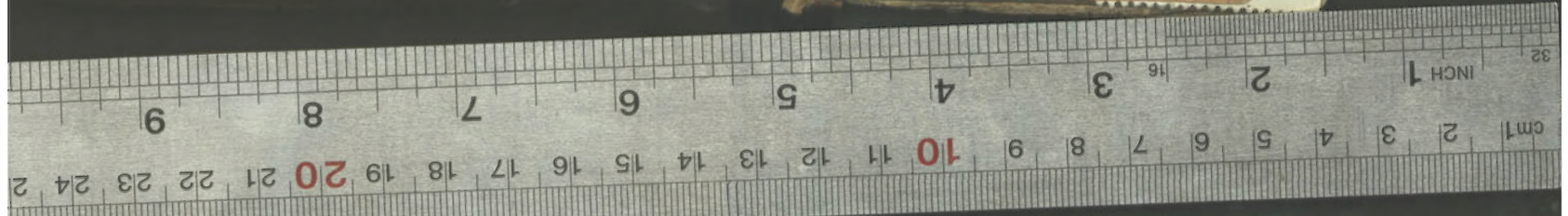
اس کیلئے

اس کیلئے

اس کیلئے

اس کیلئے

اس کیلئے







تینہات المیخانی

بسم الله الرحمن الرحيم

سیاس و ستایش مالک الملک را که بنظر شفیقت و رحمت  
 سیاحان عالم خاک را بسیاران محیط افلاک بشناور و بوط  
 ساخت و اسفالات اجوام علوی را باعث امتزاجات حیات  
 سخا کرد و قالب وجود نوع است از قابل ادراک حقایق و  
 دقایق صنایع خود کرد و اینده از منازل ساقی است عالمیه  
 اشغال و تحویل فرمود و از ایشان اهل سعادت را از ظلمت غایت  
 انصاف فرموده بنور هدایت رسانید و احوال و فضیلتی را که  
 حضرت محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله و سلم در جلال انوار  
 و مرتبه مقصودی رسالت گرامت فرمود و بمنزله اخوانان لقب داد  
 و باب دین علم و خازن سر او را که مظهر عیانت و مظهر غایت  
 بخلافت او تعیین کرد و اولاد اخفاء او را که از غایت شرف

دلیل



و ظهور از توفیق و توصیف مستحق اند تا به کرامت بر سر نهاد  
 و خلعت امامت پوشانید و یکم میخانی **مثل اهل بیت کثرت سفیه نوح**  
 رهنمای اهل نبات کرد و صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و بعد  
 چنین گوید ذره احقر و بنده کمتر اعیان این حقیر قاسم بنجم نظر که  
 چون همیشه خاطر فیض آثار و همواره ضمیر منیر بادشاهی جمی است  
 سیاه ظل آله حامی دین مبین سنی القرب کلبستان علی الامام  
 شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی خلد الله ملکه و سلطانه  
 و افاض علی العالمین برده و حسانه بحقیق و و متفحیح احکام نجوم  
 را غیب و مایل بود بخاطر فائز این بنده و داعی خطور میکرد که تقدیر  
 استعداد و توانش خود بعضی رساله درین فن و تالیف و ترجم  
 نموده در بارگاه عرش اشتباه موضوع دارد لیکن در نیستی  
 و هیچ حال که ملازم رکاب ظفر انتاب بود از کثرت بهار که  
 بسبب دفع اهل خلاف بر ذمت محبت و الامتت شاهی لازم  
 شده بود و این مطلب در عقد و توفیق و انتم قصد در برده توفیق خوب  
 و مستور ماند تا آنکه در میوه لامعانه کمر طالب مصالحت شدند و از ان  
 انیمیز نویسی صاحب دولتان خیر اندیش بجهول رسید و فی الحکمه  
 استناده فرصت روی نمود که شروع در معصود نماید و اول در خاطر  
 شگفته این رسوخ نماید که چنان حکمی که میخوان در صفحی بنویسد

کتابخانه  
 مجلس شورای ملی  
 کتابخانه







هر یک را با جسد متقنی اینها که مقابله و محال نماید و تجویز عطار در کتب  
 کتب او در بروج و غیره است و اول بسیار درین است سیم  
 در وقت رکوع فتح الباب و نظر یاران معجزه داند و بعد از  
 رعایت این شرايط بر هر پلنی او غالب گردد و عقده مسوده نماید  
 پس متقنی طالع و فصل را در هر باب نسبت باین مذکور است  
 حکمت منظور و معنی داشته باشد با آنها مقابله و ملا حظ کند  
 و هر چه موافق باشد معتقد داند و آنچه مخالف باشد متقنی طالع  
 سال و فصل را اگر جزو اوقات معتقد و منبوه باشد غالب نشناسد  
 چه در هیچ وقت جزو اوقات و فروع بار اصل معارضه نتواند کرد و هر چه  
 متقنی طالع سال یا فصل باشد در وضع از او وضع هر وقت که  
 بآن موافقت کند در آن ایام مترصد تا اثر آن متقنی باشد  
 و از سر در جبهه طالع سال و رسیدن او در هر وقت بدلائل اصلی  
 که در صورت طالع است غافل نباید بود بعد از جمیع این ملاحظاتی  
 قوام احکام داده بر دیر صفت تقویم برود و نظر این نظرات  
 و دیگر اوضاع که دیر تر است و در خصوص ملاحظاتی که در احکام  
 کلی نیز داخل دارد چنانچه اشاره بهر که ام خواهد شد و چون یکی از  
 آثار علوی حادث گردد مثل قوس و قزح و شهاب و سارک  
 و دیگر چیزها که در کتب احکام ثبت است و در بطیحات تفصیل آنها

تقویم

بسیار

قیاس مؤثر داند و هر گاه یکی ازین دو مورد دست دهد در حکم آید  
 و طریق نظر کند و اگر موافق احکام تقویم خود پسند البته در آنست  
 حکم بر وقوع آن حادث کند چنانکه بطریق کتب است و این است  
 در کتاب فرة الفلك در کمال با برده ام اشارت به معنی کرده میفرماید که  
**اذا وعدت القوة الفلكية بشئ فاستشبه عليه** و اگر نوبت باشد دو  
 ذوا بدو ذوب یاد دیگر علامات اشش که می بقا بود پیدا شود تا اثر  
 اثر باشد که نسبت با وضع فلكی از فروع مترده اند بسیار قوی داند چه  
 استخوان در آن باب مبالغه بسیار نموده و تا مدتها می دهد تا اثر آن  
 در کتب ایزاد کرده و تجربه بر مصدق است و جمیع از اعلام بعضی علما  
 دیگر را در مضغفات و سایر خود تا اثرات نوشته اند مثل آنچه در کتب  
 کجنگ بر در خفان و بانگ کران ایشان از اشش گرفتن زیر دیک و  
 اسباده کاه و روی سموت و یک پای را با تمام بر زمین ننهادن و در ک  
 بآه و آن در آمدن و موش و مور و خیره و از نوقه خود را از سوراخها  
 بیرون انداختن علامت باران داشته اند و همچنین مگس بسیار در ف  
 و بر جستن کوفته در چراگاه و نمودن روشنی چنانچه مثلاً طلمت  
 علامت سرما و همچنین بر زیر آمدن دغان از درخت و باران کی اگر  
 اینها را نیز علاوه اوضاع سماوی دهند و درینست چه سخن اکار بر  
 بسیار نیست مع هذا که اهل هند مدار احکام برین نهاده اند و در کتاب



و از امر این بانگ این ردی و صغیر عوگ درخت و هو و باران است  
 نماید اگر در همان ولایت آنها را علاوه اوضاع فکلی داشته منظور  
 دارند شاید این شرط است در حکام و در هر مقام که لایق و  
 مناسب باشد موافق قیامات خواهد شد البته پیشتر حکام کم  
 و درست آید که عاقل و سلیم و ابدین و متین باشد و درست قول و فارغ  
 از غلبه و غوازی و اسباب معاش و متوجه مبدء و معاد و کم خوار و کم  
 و دانسته علم طبیعی و مستحق دلائل و قیامات باشد و اگر اوقات بجا  
 کتب حکام مشغول بوده باشد **باب اول در احکام قرانات کوکب**  
 و آن مشتمل بر شش فصل **فصل اول** بیاورد است که هر قوت که در وقت  
 واقع شود تا نیز او قوی تر است از آنکه در ماکه الودیه از زائده الودیه  
 خواه چند باشد و خواه ردی و اگر کوکبین در آن برج خوشحال باشند  
 تا نیز چند و قوی و ردی او ضعیف باشد و اگر بد حال باشند یکدیگر را  
 کوکب هر کدام قوی و مستقیم باشند تا نیز او در آن زمان عظیمتر باشد  
 و اگر منویات او غالب بر آن دیگر و ارقد و نیز عاقل نباید بود چه  
 از جهت در حد صد و اثنیصدی در حد شش سوگند باشد و از باب منقذات  
 و وجه غیر با غریب و نیز نباید است که معارضه منشرتی و زحل فصوص  
 احکام ماه نیست بلکه سالها و قرنها مؤخر و آنرا اعتبار است بسیار است  
 که ابراد الالبانی و مناسب نیست و مطلب ما حکام و رویت که

بر صفای تقویم منسوب نیست لکن اگر اهل امان دهد و غم و فکد در آن  
 باب و سایر احکام کلی که بعلیه نوشته شود **فصل دوم در**  
**قرانات کوکب بر عجل** در مثلثات اربع و بروج اثنا عشر قوت منشرتی  
 و زحل در مثلثات اثنی و لالت کند بر بروج جمعی که در این منبریت سخن  
 کنند و هم مثال ملک و دولت بود مخصوصا در طرف مشرق و در لشکرها  
 و ویرانه و حرمت شهرها در انظار و فاش کنند از دیدن و بپاک  
 ممالیک و در آب سم کشان و فرو رفتن سفکمان و تنویر در آب  
 و اسراف و حکام و بدگشتن هوا و تفاوت نرختها و وقوع امر خفیه  
 سبب است که زحل مستقیم باشد و قوت لغو و تغییر عادت و رسوم ممالک  
 و ظهور سلاطین و حکام عادل و معوی ساجد و اس وقت عیال  
 و فضلا و قضا و اکثر این تا نیز است در طرف مشرق و اقلیم اول  
 و بعضی از اقلیم دوم باشد **و اگر در محل باشد** قوت اشراف و مدور  
 بود و ظهور پادشاهان بزرگ و باجست و قوت بعضی از طوک و سلاطین  
 و فرمان دمان و حدوث حوادث جدید و نقصان جوهر و ستم  
 و بید آمدن دولتها و رواج موانع و معایب و اکلدن بنایا و عدا  
 غالبه عا کفوض در طرف مشرق است که منشرتی مستقیم و قوی حال بود  
 و قوت نزع و جوهر حکام بر رعایا و کثرت مرگت و سفاک دعایا  
 اراجفت و در وقت که از طوک عذاب است که زحل مستقیم باشد **و اگر در محل باشد**



دلالت کند که باد شاه عراق و فارس را خوشنالی بر وی نماید  
 و هلاک بعضی از اکابر و عظمای باشد و ظهور عداوت و حقد و حسد  
 میان مردم و صالح رزق و خوشنالی متوجه و از انان و در یک ایام  
 و از باب غلام و قضات علی الخصوص که مشرک بر جالت مذموم باشد  
 و ظهور پادشاهی از طرف مشرق و اقلیم چهارم و انتقال ملک و وضع  
 رسوم غریبه و بسیاری تاخت و غارت و آتراق مواضع و غیره که  
 بسیار و بسیاری صید و شکار و تفاوت و رخسار و بطالت بر زبان  
 و غلبه وقوع موت در میان مردم و کثرت و بامداد و ارتفاع بخار  
 و از خن مطلقه فاصله که زحل بر حالت مذموم باشد پس اگر **زحل در حقیقت**  
 دلالت کند بر مرک ملک مایل و وقوع درک در خلائق و انتساب  
 و یکی باران و نقصان رزق در اکثر بلدان و اگر مشتری متوجه باشد دلالت  
 کند بر هر مرک ملک مایل و موت بعضی از عظمای و هلاک کثیری از آدمیان  
 و خوشنالی و اصلاح ملک رزق و اگر **در قوس سی** دلالت کند بر فتنه  
 و امراض و سوء حال و زرا و موت ملک عظیم ایشان و در میان  
 و پادشاه و سوختن مواضع و غارت نمودن و جلا مردم از گن  
 و اوطان و بهوب ریح و ظهور شخصی که دعوی کرامت کند و رون  
 علم فقه و حدیث علی الخصوص که محمود الاحوال و مستحق باشد و قنق  
 در رزق و استیجار و کثرت اصحاب دیون و بسیاری اراجیف

و غیر

و قبح و فتنه که زحل نفوذ و سستی باز نماید و بکشتن هوا و سرما  
 در وقت حضور که عطار و مقبل باشد **مقدار مشتری در حمل**  
**در مشرق خاک** دلالت کند بر بزرگ شدن فتنه و فتنه ان بسیار  
 در عتق و موت حاصل شیخ و سعادت فتنه انهای قدیم و در  
 طعام و غلبت خلائق بر رزق و کثرت و حجت و سعادت روستا  
 و محاسنینان و قوت اهل طائف و جاز و انتقال ملک و دولت  
 سیمای و طرف جنوب و وقوع زلزله سیمای که زحل در وقت در آن  
 و نظر عداوت عطار و قمر یا درین باب مملوک و مملو باشد و چون  
 اراجیف و فساد و خضر نباتات و اختلاف هوا و سرما در وقت  
 سیمای که زحل در عاشر باشد و عطار و مقل و بیماری و زرا کثرت  
 ظهور رسوم مجرده و معظم این تاثیرات در میان مشرق و جنوب اقلیم  
 اول بود اگر **در قوس سی** و قبال فتنه و ریح شدید و غلبه در زمین  
 باین و فارس و موت یکی از فرماندهان و سلاطین عظیم الشان و  
 رسید مردم و کثرت امطار و سیول و بسیاری رزق و غیره باقی ایامها  
 و بنامای قدیم و کرانه رخسار و بیم زلزله فتنه که زحل در وقت در آن  
 و نظر عداوت عطار و مقل و درین باب مملوک و مملو باشد و چون  
 نعمت و کسای برده و بیماری در کا و کوسفند و امن و مسالمت  
 جنوب فتنه که مشرک محمود الاحوال بود و اگر **در سی** دلالت کند







۷ باد و بارانهای مایه بار و طغیان و شاه عادل و اغلب این نایب  
در جانب مغرب بود و خصوصیت اهل روم از بهار و کثرت اهل طین  
و استنداد و قحط در آن ولایت با کثرت اراضی و با اگر زحل مستقیم  
باشد بسیاری عسل و اراضی بود اکثر ارض و کثرت نخب و غلات  
خاصه در بلاد عرب و قلت امطار و اگر مشتری مستقیم باشد اختلاف  
در میان لشکران و مردمان بهم رسد و همچنان اعداد و اوقاق اکثر  
آن بلاد و استنداد و قحط اما احوال در آنست میگویند  
دلالت کند بر شدت و زحمت خلائق و قحط و اکثر  
بلاد و قلت میان ملوک و فقها و قضاة و فتنای عظیم و کثرت  
امطار و طغیان و بدود آنها و حسن حال اهل فراحت و اگر اهل  
جبال و افکنندگان بنامی بلند و سرد و اگر آنها و قصد و غیر درین  
برزگان و فرو رفتن قومی و بر آمدن طایفه و بزرگ شدن دولت  
و آسایش پادشاهان و هلاک برزگان و تغییر در سیرتهای مردم و  
کثرت بخت و مناظره در علوم فقه و تفاوت رزخا و اگر زحل مستقیم  
باشد شدت رسد مردم و قحط و اکثر بلاد با قلت امطار و میا  
و خشکی رودخانهها و اگر مشتری مستقیم بود خوب و خوشی اهل بایل بود  
و از رانی در آن ولایت بلکه در اکثر بلاد و با کثرت امطار و طغیان  
و طغیان رودخانهها **مستقیم مشتری و زحل در برج آیه** دلالت کند

بر موت و رفعت مردم سفل و نقل دولت از طبقه علیا بطبقه سفلی  
و خلاف کردن قوم با پادشاه و اگر بر و طغیان و کثرت عادل  
بسیاری آنها و تفاوت رزخا و فدا مسافران دریا و خوف  
سفاین و بودن سرما و بارندگی و جز اکثر میاه و طهار و بسید  
پیش و کک در وقت اکثر این تا نیرت در جانب شمال بود و  
کردن **اگر در سرطان بود** دلالت کند بر غنی لغت ملوک و طین  
و فرو رفتن قومی و غلبه کردن ایشان بر اراذل و ملایمت و ثبات  
و پیران و آفت گشتنها و شدت سرما در وقت و غنایها و جاب  
از آب خاصه در سواحل شمالیه و در دیگر بلاد بارندگی در حد وسط  
و کثرت قتال میان ملوک و قوت یکی از ایشان و غلبه در اکثر بلاد  
و از ران در بهار و حبس فاطر با رت و کثرت و زدن و قاطع  
طریق و اهل فساد و کدورت فتنه و قضاة و ارباب علمای شکی  
گشت و زرع و اگر زحل مستقیم بود ملک بایل مضبوط باشد بعضی  
ملک آن وقت امطار و نقصان آنها و کثرت ضحاک و اگر  
مشتری مستقیم باشد کثرت قتال و ترکان و جدال باشد میان ملوک  
و موت پادشاه و اوقاق عرب و بهاری و حرک در اهل جبال و غلبه  
بلاد و کثرت تولید و قلت امطار و مردود و قوت و خیرت  
قضاة و فقها و ارباب دین و فروغ اهل فلاح و اهل جبال و اگر



و بالا گرفتن کار مردم فرومایه و ظهور پادشاهی بزرگ و اشغال  
دولت از فغانان بخاندان و تبدیل رسوم خلائق و فرورفتن  
بسیاری از نامداران و برخواستن فتنه و عیب در اطنا ب  
الکاف عالم و خواب خاها از آب و غرق گشتنها و خروج لشکرها  
و حرکت هوام و نمب غارت و قتل خصوصاً در جانب شمال و اقلیم  
چهارم و اگر زل مستقی باشد حرکت بعضی ملوک جبال بود و خوابی  
بلا دایمی و هلاک متوطنان آنکه دود و هلاک کند کان خاصه غروب  
و مار و کلبه باران و کثرت هبوب برباع و اگر مشتری مستقی باشد  
بعضی از زمین میان با بعضی دیگر جاریه گشتند و در میان ایشان  
حدوث قتل و قحط باشد و همچنان اعدا و احتراق اکثر بلاد و قری  
و هشتاد و قحط و کثرت باران بود و اگر در جهت بود دلاکت کند  
بر کثرت حرکت در اقلیم و همچنان اعدا بر ملوک و قتل مرغ و ماهی  
و کثرت مطار و موج و طغیان میاه و هلاک شصتی بزرگ از صوف  
پادشاه در عراق و واکشی شدن و لدم و حریق جنگ و اهل قلات  
و موت ملکی در مغرب و قحط در بلاد عجم و بسیاری آبشار و  
حیوانات آبی و تخیر را دیان و جدل و خروج سلاطین و خوابها  
از آب و لغو و جستن سفکین و خط سفاین و فتنه و خلاف  
میان ملوک و اگر زل مستقی باشد حدوث بود در اکثر اقلیم

و همچنان اعدا سابل و جبال و وقوع جاریه میان ایشان و قتل  
مرغ و ماهی و بسیاری تلخ و کثرت باران و برف و وفور آب  
و اگر مشتری مستقی باشد هلاک حاکم عراق عرب باشد و در  
شدن و ارشاد او و حسن حال اقلیم او باشد و در بعضی بلاد قحط  
شود و کثرت مرغ و ماهی باشد و بسیاری باران و رعد و برق  
**مقارنه مرغ و زل در فتنات اربع** قران نحسین مطابق دلیل  
شرف و فتنه است و تحقق طوسی قدس سره در سقیه الاحکام آورده  
که اگر در حسن قران زل مستقی باشد و قوی صاحب بود احوال  
زل بخوبی مایل باشد استیلا یابند و بر سایر بلاد منتهی گشتند  
و عمارات عالیها بنههند و در کثرت زلزله تمام تمام غایبند اما  
اگر مرغ مستقی باشد و قوی حال دلیل بود بر حرکت لشکریان و  
حدوث فتنها و خواب اطراف و حرب و کجاسته میان ملوک  
با بخله امتزاج آیند و کوب و لیل بود و ضعف حال سربا و حدوث  
فتنها و آسیب فاندن قدیم و برخواستن زلزله و زدن کاه  
و انیان و لغو و در اسباب معارض و حدوث زلزله میا زل  
رایج بود و کثرت رعد و برق و صاعقه خاصه که وقوع مرغ و زلزله  
بود و نظر عطار در قمر باین دو کوب حدوث تا کید امرین مذکور  
کند و اگر در سیم و نهم باشد دلاکت بر فغانی مساجد و صوامع و بزرگ



اهل اديان کند **معدن الحسین** و **معدن ائمه** دلالت کند بر  
 لشکرها و افتادن حرب بزرگ شدن مردم سفر و خرمایه  
 ساختن سلاحها و خواب و شوختن مواضع و ملالت صومالت  
 و غارت و بشوختن خاصه در خیال و قتل و موت بزرگی و زدن  
 در ایم مغوشه و قتل و نقصان بزرگی و مکروه سلاطین  
 و معارف و ظلم حکام و تاریکی هوا و برکشتن از اجناس و فساد  
 غلبه خون در ابدان و خوف و وحشت از خدای تعالی و در  
 و ملائین و بیماریهای دمی و قتلها و کفر این تاثیرات در  
 ولایت مشرق و **آلیم** بود **اگر در محل** دلالت کند بر کشت  
 امر از سیاه در طغیان و کدورت هوا و موت اهل جبال و ملک  
 یکی از سلاطین در ولایت شام یا عراق و قتل و اضطراب عظیم در  
 روم و عرب و قتل میان ایشان و عرب و بسیاری کرده و فساد  
 و حرکت در بابل و کوه باریها و ملک که از حرکت شام و تنگی طعام  
 و غرور قوی و تکمیل آلات حرب و حساب طعن و تیرباران  
 سپاه و اجتراف مواضع و تافت شدن اغنام و مسدود شدن طرق  
 و شوال و خوف خدای و ظلم و ستم و ظلمت هوا و جویبار و غم  
 و رعد و برق در وقت اما نقصان بزرگی باشد و غم و خوف هوا  
 و قتل در زمین و طوفان و طوفان و طوفان میان اعدا

و اجتراف مواضع خصوصاً در سواحل و در سوری و علما و متقدمین  
 خاصه در اوایل و او آخر شب و اگر زلزله مستطیل باشد بباری که  
 بسیار بود و محوم و تاریکی باشد و اگر حرب مستطیل بود و اندوه باشد  
 بابل باشد و یکین ملک از یکی بگری میقتل شود **اگر در محل**  
 دلالت کند بر کشت میان ترک و عرب و شوختن در ملک ترک و حبس  
 از خوانان و جدد و جود و ظلم از سلاطین و اجتماع عساکر و طوفان  
 و خوف و فرغ در میان خدای و ظهور علامات آتشی و امکان زلزله و  
 آفت بموت و قتل که مراد وقت و زدن و خورد میان و اثر آن  
 اهل جبال و شدت قتل و غلام کشت محوم در خیال و قتل و آتش  
 کرد و غبار و غارت و ظلم و ستم و حضرت از شیعیان و جویبار  
 و حشر و آشی **اگر عطار** **دما** **مستری** **شماوت** **دما** دلالت کند  
 بر تلف شیطان اموال سلطان و خیانت در خزائن و اگر زهره باشد  
 دلالت کند بر سفر بادشاه بزرگ و استیلاي حدیب بر راجاها و  
 رطل مستطیل باشد یا دمای محوم بسیار دزد و کس طعام و کشت باشد  
 و اگر حرب مستطیل بود و ملک یکی از سلاطین بابل و آرمینه بود و فقط  
 درین دو ولایت و حبس با و **اگر در محل** دلالت کند بر قتل  
 قتل و عرب و استیلا، آلات طعن و ضرب و اندوه معارف و تارکی  
 و قتل و غارت و آفت لشکران و تلف حیوانات سیما



و است و نقصان آنها و وقوع حرب میان ملوک و حدوث ویرانی  
خار و کثرت قوه در اکثر اقالیم و محبوب ریاح و خون ریزی در بلاد  
ترکستان و بخارستان و شهرهای غیر و در بند و بند و غیرین  
و کاشن و لایت چمن و برده کردن زنان و غلبه کردن کرنگان  
و اگر شهادت عطا شود و مشتری بود با ماه دلاست کند بر کثرت زنا و فحش  
و جور و شکسته شدن توپها و طغیان از مردم امین و بعضی گویند  
از زمانه فرخنده بود و اگر شهادت آفتاب بود دلاست کند بر ستارگان  
و بستن کار ایشان و هر کوب که در وقت قیامت و منوبان او راقت  
رسد و حضرت رسیدن یکی یکدیگر دین و مذمب و رعیت مردم با فتن  
و برجات عزائم و طعنهات اگر صلح مستحق بود و حرب باشد و شهادت  
سموم و اگر مرغ مستحق بود در بعضی اقالیم باران بسیار و جستن باد  
متواتر و ارزاق طعام بود **مقامه پنجم و غلبه خاک دلاست کند**  
بدی حال اموال و لشکریان و برخواستن فتنه و قوت فرمایه کان و  
بدی احوال و رزاق و راهداران و خیانتها در مردم و بیماری  
ملوک و سیاستهای سلطان و قطع نفوذ و صلب و مشرک کردن اهل  
جایم و خیانت و جود و پیشخوان یافتن و قتل و مصادره اموال  
و حول و جاس در مردم و نقصان بارندگی و قتل آبها و قوت  
اشجار و در غنا و بدی اهل قلاع و جبال و غنوت آب و هوا و غیره

و خف

و خف سیمای که دلائل طالع اجتماع استقبال آید منفرد گردد و بدی  
آمدن مور و طبع طحی مخصوص با وجود شواهد و بسیاری را جیف  
و قصد مردم بیکدیگر و اغلب این تاثیرات در اقلیم سیم و بین  
روم بود **و اگر در نور بود** دلاست کند بر فتنه اهل جبال و قلاع  
محکمها و آشوب و خطر آب و تاراج در دهان و مان و ماورا  
النهر و هلاک کاه و کوفت و فاسقین و مزاح و سفرهای  
ملوک و اشراف و بیماری در خاص و عام و مردم که زمان و غلبه  
کردن در دین و سفرهای ایشان و اگر قمر و زهره و مشتری شاهد  
باشند دلاست کند بر بسیاری را جیف و زیاده شدن آنها  
و هلاک اشراف و دولت و قوامی که و قوت سفلی که برین  
آمدن شخصی از کوستان بر پادشاه وقت و غلبه وی اما در  
آخر باطل گردد و خیرکی زمان سخنا و بسیار شک و نقصان  
اشجار و اموال و بیماری مضروب که کوب که درین حال در وقت  
بود دلاست کند بر کثرت مهورات و کوب و اتیان و ضعف حال  
اهل سپاه و اموال و خدادست و احوال ایشان و افت مدد کار  
قطع عضوها و تباهی غلات و ارتفاعات و بسیاری کرم و طح  
و رعد و برق خاصه که مرغ در می شود و متصل بظفر عداوت عطا  
و هر اسل در مردم و سرمدار وقت اکثر در اقلیم سیم و قضا و حرا



۱۱ و باد های سرد و موت طکی یا یکی از غفل و امکان زلزله خاصه که در  
شواهد موجود باشد اگر زحل مستقیما باشد دلالت کند بر موت بزرگان  
از خورستان و افغان و جوی و بهاری و نیم زلزله **اگر در سبیل بود**  
دلالت کند بر آفت زراعت و انجمار و کثرت خلاف خاصه  
در بلاد قطب و فساد در میان خلیج و حدوث حرب و وقوع حرکت  
مغایجات و آمدن طغیانیها و وجود طغیان و زلزله در ولایت  
مصر و کثرت منازعت در افولایت و فساد نباتات و انجمار  
و وقوع زلزله با انجمار شرط و غایب بقاع و کوه فتن عمارت بالقره  
و ارتفاع آتش و فتن خشک هوا و فتنه در ولایت قستان و  
فارس و غیره و زو بهار در امراض و کوفت مملکت و کمی آبها و نزاع در سبیل  
غنائز و اقارب و دعویهای باطل و وقوع معاصی و اگر زلزله  
در غم و اندوه اطباء و عیال بود و آفت میوه و غلات و شبهاوت  
عطار و آفت گشته باشد و اگر بمشهورین بود دلالت کند بر محکمه  
ملوک و رخاوت و طلب از رعایا و متولیان بسیاری مضطرره و انجمار  
شدن فساد و میان زمان و هر کج که در سبیل بود و منول  
او و آن و در آن و منول و کثرت نویسی بود در فوج و فتنه  
سرماء و انجمار و انجمار و اگر در سبیل بود دلالت کند بر جمع  
و قحط و سرما و در وقت و فساد هوا و ظهور خسرات الارض و نقصان

کشته

کشته در گشت و زرع **و اگر در جوی بود** دلالت کند بر حرب و  
خونریزی در زمین حبشه و زنگبار و برهند و لین و فساد انجمار  
و جزوعات و آفت چراگاه و اگر بشمارت آفتاب و عطارد  
دلالت کند بر قوت سرما و حدوث امراض زممه و بهاری یک  
از پادشاهان عظیم الشان و حرکت یکی از فرماندهان در عراق  
تا در جای هندوستان و کثرت جنوب و سایر امراض سوداوی  
و هبوب بیاخ بارده و ارتفاع بی رات و اختلاف هوا و سرما  
و بر تهای عظیم در وقت خاصه که زحل در عاشره بود و قوت حال  
وزدان و اگر قمر و مشتری شهادت دهند دلالت کند بر ضعف  
عامه و رسیدن غم با عیال و اشراف و حبس اعیان و اگر شهادت زهره  
بود دلالت کند بر قوت حال سلاطین و انصاف حکم و شدت  
و ضعف استر و دراز کوش و خروج طایفه اماران و متاصل شوند  
و تاثیرات رویه این قران امون از سایر قانات بخشنند  
چه درین برج نمود الا خواهند اگر زحل مستقیما باشد دلالت کند بر  
خشکی هوا و سختی سرما در وقت و اگر در سبیل بود سختی کرم و  
سرما باشد هر یک در وقت خود **مفاد در سبیل**  
دلالت کند بر فتنه و حرب و کثرت راجف و بدگشتن هوا و بیماری  
خون و افادن عمارتها و خط شدن معالجات اطباء و حکم ام



۱۲  
چشم و ظلم و احساس و بیم در خلائق و قتل معارف و اکابر و خشک  
سالی و رفتن آتشها در هوا و در نیدن بادهای صوب و فساد  
اشجار و رخا بایا و بد حالی دزدان و بد کاران و گسستی مردم  
در امور دین و بودن سرما در وقت و رحمت رؤسا و اهل قیام  
جبال از لشکریان و قتلهای نهانی و موت پیران و غارت و بچون  
و کوه پایا و نفوت بر خضا و کوهی باز آید و غلب این تا شیر و  
افلیم و ویم و زمین خوب بود و اگر در **جواب** دلالت کند  
بر فتنه در زمین عرب و شهر نارسالی و حوا و در بلاد مردم و فتنه  
عرب بزرگان و بدی و کمی و بدید آمدن علامات و آفات در هوا  
خاصه که در حین در عاشر بود و سیما بنظر عطار در رفتن بادهای مضر بر نباتات  
و حیوانات و اگر بشنید ماه و آفتاب و عطارد باشد دلالت کند  
بر وقوع نقصانها و پیش آمدن سقوف و وکت بزرگان و فساد حال  
مساوین و رسیدن غم و کثرت باهل حساب و ادب و شش و شش  
سوار آن و فتنه در خان و کم شدن ایشان و کوه باز آید و کوه  
که در وندی باشد فتنه و باشد جوهر او را و منسوبیت او را و  
طبقه او را از خلائق و پیمان اعدا و صدمه و باد اکثر باشد  
ملج و بهوب ریح عاصه سیه که در حین در عاشر بود و در فتنه در میان  
عرب و بادهای صوب و سقوط بسیار از اشجار و دست بر آوردن کوه

خاصه در اقلیم سیم و چهار بهای خونا و بسیاری فتنه و حجامت  
و فتنه در میان اهل مغرب و آفت طیور و اگر زمل مستحق باشد طیور و عداوت  
باشد در میان اکثر خلائق و هلاکت و در اکثر بلاد باد سهم و در  
و طیور ملج و نو از بهوب سبب قتل نم و اگر در حین بستی باشد حرکت مردم  
کوستان بود بطرف روم و انشوب و حوب در این زمین و صد و  
بیماری و حرک و کثرت باران و رعد و برق در وقت **و اگر در خیز**  
**بود** دلالت کند بر فتنه در جانب مغرب و چهار بهای خونا و آفت  
لشکریان و بد کاران و ظلم و ستم و فساد هوا و اشجار و قتل و زک  
و سرما و در وقت و شدت حوب در میان ملوک و حرک در میان خلائق  
خاصه در خان اکابر و در دغضونا از بسیاری خون و طغیان و فتنه  
و حوب و مقله در میان عرب و کدورت و سرخی هوا و غارت  
بلاد روم و اسیر و بر دگرین و فوت یک از ملوک مشرق بسیار  
یک از پادشاهان مغرب و قحط و جوع و طاعون یک از علامات هوا است  
که در حین در عاشر بود و عطار و باد و فتنه بنظر عداوت و اگر باشد  
عطار و بیشتر بود دلالت کند بر فتنه و حال کثیر در این و اهل ملک  
و اگر بشنید زهره بود فتنه و حال زنان باشد و حرک ایشان و اگر بشنید  
نیز زمین باشد دلالت کند بر ظلم و ستم سلطان و وصول دل و فتنه و  
بیماری و برنج بالیشان و اگر زمل مستحق باشد عداوت و در میان



۱۳ و اعتدال بواسطه منتهای وقت و اگر حریف مستقیم باشد  
مزارع بود میان سلطان و ملک خواجه و یکی از شغلات و یکی بایران  
در وقت **دایره** دلت کند بر حسب و فتنه در بادیه عرب  
و حوالی کوه درسی و کسبستان و جویان و طبرستان و سفود و کت  
ملوک و اشرف و بادیه ای موج اکثر و خطر کشته ها و فساد و حال  
دریا و حقیقت بر قضا و صاعقه ها و اگر بشود ماه و غطار و بود دلت  
بزرگی بایران و رفتن بادی ای سحر و ابرهای بنام و بیماری های  
در کشتن و زن ها و طویر و علامات در هوا فتنه که حریف در عاشر باشد  
بهر طریقی در وقت عطارد و قطع راهها اگر بشود آفتاب بود دلت  
کند بر غضب و خونریزی میان دو پادشاه و اگر بشود زهره مشتری  
دلت کند بر خواجه یا غنا و عمارت و زمین ببار و فتنه مالی و شکر  
و هر کوب که در دلت باشد فتنه و منسوب او بود و چو شدن  
و در شدن اگر او اوست و خواجه و انت بپوش و سبب و بپوش  
خواجه و اسیر و مردم و در رفتن ملک نامدار و فتنه در سبب و کوفه  
بوزار و چیل روز و ترک مفاجات بپیدا و راهها سده و در دلیلی  
در منتهای باشد دلت کند بر سختی که ما و سر ماه یک در وقت  
خود و اگر حریف مستقیم باشد دلت کند بر بیماری و قتل دشمن در  
زمین موب و یکی بایران **مقارنه** **مشتبه** **باید** **فکین** دلت کند

بر فتنه و لشکرش و خلاف قوی بپادشاه و حبس و دم سفله  
و غلبه کردن نادانان و بپوشان و بیرون آمدن بر روستا و کاک  
و خود افتادن در حب و مقارنه و ترس و طایق و برایش ناز و دم  
خواجه مواضع و کینت اهل خیانت و فساد کشته ها و فتنه شدن  
مسافران در دریا و بدکرداری لشکر بایان و رحمت خاندانها  
قدیم و خواجه مواضع از کثرت مواضع آب و فتنه و سلطان  
عادل و اگر **در سلطان** بود که در دلت بود و در میان جوی کشته  
خاصه که در دلت سابع باشد اما باطل گردد و فتنه و در میان افتد  
در زمین عرب و ولایت عراق و جوانان لشکرش و فتنه و ترس  
و بیم و رنج و فتنه طایق باشد و غلبه کردن ترکان بر اطراف و  
فتنه در قتل و کینه و بسیاری از ارجیف و کذب و ناپاکتین راهها  
و قطع طرق و کینه و فساد و فتنه دریا و هلاک حیوانات  
اگر بشود نیرین یا شمس مشتری باشد دلت کند بر ترس و قطع  
در جمع آفاق و بعضی گویند کشت و زرع میگو باشد و حشران و فتنه  
در اموال و ترک اشرف و کاک و هر کوب که در دلت آن بود که کند  
منسوب آن و ترس و انکوب باشد و کثرت و خوف واقع میان  
اهل ارمیه و عرب و چنانچه طایفه از آن و عداوت میان آیین  
و کثرت و مار و سمی احوال لشکر بایان و اوسته عظیم



۱۲ و اگر در وسط السماء بود که یک از ملوک باشد و اگر در ذیل الارض  
 بود و یا موضع و مکان زلزله باشد خاصه عطار و ناطق و دیما  
 بنظر عداوت و غلبه کردن مردم سفید و زخمی بزرگان از دنیا  
 و آفت بکاران و ف و سفایین و غارت و زنا رس و ارسیه  
 بابل و آفت نباتات از پنج سیم که میخ در دست در دهم باشد  
 و آفت خانه از آب خاصه در جانب شمال و اگر اصل مستحق  
 باشد دلالت کند بر عداوت میان مردم و بسیاری باران در وقت  
 و ظهور حرثات الارض و اگر میخ مستحق بود بسیاری باران بود  
 و کمترین میخ و توسط باران در وقت و باید دهنه که از این  
 قران عظیمتر باشد بر سایر اوقات کمین و حکام آن مخصوص  
 نیست بلکه یا لاهدرن است یا طاعه است و یا میخ از امور و اوضاع  
 مخصوصه چنانکه در مطایب مذکور است و اگر این قران نزدیک تحویل  
 سال یا قریب نفس آن معلوم زمین دست دهد یا بوقت اشغال و اگر  
 از آن عظیمتر باشد و اگر در عقب است دلالت کند بر مقادیر و یا  
 و در وقت یک از قوی الاقدار و بر جو استن آشوب عظیم و سخط  
 طغیان بر محاذیم خویش و خوف بیم در ضایق و آسیب بکاران  
 و غلبه کردن در دوزان و خاندان اهل نزع و اعمال بزرگ و بر سر و  
 و کمترین نشو و جو به ریجالت حکما و طغیان حیوانات و هوام مزید

و در برق و موت و آشوب در زمین و آب و هوا و اصل چنان  
 عمان و بصره و متبع آن و تغییر احوال و بخت مردم و زلزله  
 جو و مستم از جانب سلطین و اگر ششوی و قطارد با ایشان بود  
 و بلیست بر نقصان و خسارت تجارت و غارت فرزندان حکام قاسم  
 با ایشان و بسیاری با و نا و بار آنها و اگر زلزله با ایشان بود  
 بر سطح و لطف و هوام یک از ملوک و آفت رسد بر زبان و گرفتاری  
 سرداران و اعدا و هلاک بعضی از ایشان و چون ششوی یا ماه ایشان  
 بود چنانچه در ولایت بابل و ششوی یا به و اگر قتل باران قوی آید  
 و اگر قطارد با ایشان بود چنانچه در ولایت بابل و ششوی یا به و اگر  
 بر حال مستحق باشد و در سندها باشد و خسته هوا در وقت و اگر در مستحق  
 باشد و ششوی در کوستان تا کمترین حرثات الارض و فساد زرع و  
 گشته و باران و در برق در وقت و اگر در چرخ است باشد  
 دلالت کند بر فتنه و جهاد و سرمد یا ششوی از زمین و ولایت سندان  
 و جهان و ششوی طعام در ولایت شام و در بار و صد و حشت  
 و رسیدن خسارت و بیم و خوف از اعدا و اگر ششوی آید بوفاد  
 حال اشرف و در بعضی از ایشان و بیماری پا و ششوی و ششوی  
 بسیاری حیوانات و حرکت میخ و زلزله و اگر ششوی زلزله بود و بلیست  
 زمان و سختی حال مسافران و هر کس که در ولایت ایشان بود و بلیست



برف و دمنوبات آن کوکب و حرب و قتل و سنگ و بار و دریا  
و بلادین و هند و نواحی و قتل در شام و عراق و عرب و کثرت ماهی  
و کجنگ و در عهد برق و اگر زحل مستحق باشد دلالت کند بسیار  
مخرج و ماهی و خشک هوا در وقت و اگر بر این مستحق بود دلالت کند  
بر خرابی بلاد و بسیاری باران و در عهد برق در وقت **منته**  
هرگاه این زمانات در عهد عارف کوکبی باشد آن اقلیم که منسوب  
بآنست کوکبت در وقت افروزد و در میان انوشتر باشد و  
چون در برج منقلب است و در وقت فتنه پری شود و اگر برج ثابت  
و قریب باشد قوی و بپایر بود و در برج ذوالجبرین که در وقت  
و هر کوکب که نوز برایشان انگذ در میان طالع که منسوب باین کوکب  
باشد فساد افتد و اگر هیچ کوکب نوز برایشان نیفتد و آن صغیر  
الافز بود و همچنین اگر در برج اشش بود اثر او در عهد شرق باشد  
و اگر در برج خاکی بود و در عهد جنوب و اگر در برج بادی بود در عهد  
منوب و در برج آبی در عهد شمال و نیز آن برج هر دو است که منسوب  
بود معظم تا نیر زمان در اول است باشد **منته** هر مس که هرگاه  
بخشینی در برج محتمل شده فاسد گردند و قدر ایشان بود و اگر آن  
برج خاکی باشد فساد و مضرت عظیم از آب حاصل آید و اگر اشش  
بود از اشش و اگر بادی بود از باد و **منته** و زحل در وقت

**برج** و آن زهره و زحل مطلقا دلالت کند بر دشواری و شغل  
و ترویج مشایخ و کجنگ باشد و هر دو در برج دلالت مخرج  
و فتح در ولایت روم و بسیاری اجترار و روع و باد و ماهی و درخت  
شگن و معتدل شدن هوای تابستان و سرمای باقراط در زمستان  
و این یعنی هم بحسب امکان و مشایخ سائر کوکب متفاوت کرد اما که  
زحل مستحق بود قوی صلا دلالت کند بر سبب مشایخ و اصحاب جبال  
و مایل بودن ایشان بهو و طرب و از زمان طعام و بنا نهادن عمارت  
و اگر بر نهره قوی مستحق باشد دلیل کند بر بختن منازله و  
مطهر و بر فتنه اهل طرب و زمان و با کماله مشایخ ایشان دلیل  
کند بر بسیاری حرت و نسل و ظهور گیرد و مکر در میان از اول قوی  
افتادن اسباب طرب و تماشای و قیصر خاطر و استیلائی فکر طرب  
**قران زهره و زحل و شمس** دلالت کند بر سردی در وقت  
و اقیق و علت در زمان و خادمان و اصحاب اموات و الحان  
و بر آمدن کفاحه بیز و دشواری وضع حمل و خصومت از اول  
و تفاوت زخما و صدوت ابرامی سیاه و قضا میوه و لهو طرب  
در مشایخ و اهل محو آمدن که روانها و آوردن مرده و عقیقه  
نوفه خلائق و پیر شدن او که دبار از افش و **سب** اگر در محل  
برنج مطربان و زمان باشد و زحل لشکر بکانه در از منته و وقت



در خورستان و اهورا و مکر عورات و درین بادهای تند و  
رعد و برق و باران و امکان مکر و اگر رطل مستقی بود بادش می  
تجدید طنور نماید یا حاکمی رشید و بعد از رت و جوب و خیزش بود  
و مکر خلیای و اگر زهره مستقی بود حضرت رسد از مردم روح بآید  
و طالعون و امراض در اهورا و خورستان و چنین باد شمال اند  
باران دارد تا اثرات این قرآن درین برج بود **و اگر در سحر بود**  
موتی که از سلاطین و فرماندهان و مذکرات در ولایت شرق و مکر  
زمان بسیاری بود و دشواری وضع محل و بدی حال مطربان  
خوابین و فرج مشکین و بزرگوار و بیماری مخیان و کسارت  
و میل خلیای بعضی و مجوز و کدالت زیت اگر رطل مستقی باشد  
و مکر ملک بابل بود و بزرگان خورستان و سنجند و سحرستان  
و طنور طبع و اگر زهره مستقی بود طنور طبع و بسیاری باد و باران  
باشد **و اگر در قوس بود** ولایت کند بر نوشین خاطر زمان و مطربان  
و بیماری ایشان و تلف شدن اجنه و کدورت هوا و منارعت از قیام  
و کدی لب سفت شد و مراد موت خوابین معطل و کمی تغیر مطربان  
و باران و میخ و تارکی اگر رطل مستقی باشد باران اندک آید  
و کشت میگو بود و اگر زهره مستقی باشد و کد بعضی از زمان بادشاه  
بود و کمی باران اما بعضی از رغات میگو بود **قرآن زهره و زحل در سحر**

**فانک** ولایت کند برنج زمان و سختی دانه و خواص سرایان و بیجا  
درین طبقه و موت یکی از زمان مشهوره معطله و بسیاری وضع قیل  
و فی لغت از وراج و ازار و سیاست کشیدن کثیران از خوابین و  
مردم پسران خورده و شکج و طرب و زیت و فساد و آشجار و زمین  
و آثار و عمارات و تفاوت و خضار و سرما در وقت و چنین بادها  
و قوت باران و کد باران عطر داشت و لباس و طغوت آب بود  
از زمانه بوده و عطر نام این تاثیر در بلاد از برایان و بادیه عرب  
بیشتر باشد و ایضا در ولایت عرب و بهایا شد و باعث آن زن  
باشد **و اگر در قوس بود** سرما باشد و بدی حال زمان و اگر اندک  
ارباب مناهر و ملاهی و بسیار دو آب سیم که دو کد کنند و غلط  
در مردم مکر و کد کرده فاشه در اقلیم نیم و بلاد و نور و موت زمانه  
عظیم در ولایت روم و کثرت موت از زمان و قوط و کمی طعام در آن  
ولایت اگر رطل باشد در ولایت بابل بزرگی فرود و مکر یکی  
از ارکان دولت بادشاه روم نیز بود و اگر زهره مستقی بود و کسکی  
و قوط و خدمت باشد **و اگر در سحر بود** ولایت کند بر حرکت سناون  
و قوت و موت زمان و خسارت مطربان و کسرت طایع خوابین  
و عبرت ولایت و اندوه و اهل صوبت و الحان و مخالفت از قیام  
و خواری و غیر و لباس و میل هوا بکشتن پس اگر مستقی رطل باشد



۱۷  
 لشکر با بخت از مینه روان شوند و حدوث باران باشد و اگر  
 زهره مستی شد بیماری موی خلاق باشد و اختلاف جنود مینه  
 و بارانهای مفرط و حالات **و اگر در حدی بود دلالت کند بر بیماری**  
 حال خوابیدن و از باب لئو و طرب و دشواری وضع حمل و ناساز  
 گاری از وراج و بیماریهای مزمن و ابروهای سیاه و شدت سرما و  
 خفایه که در وید عاشر قرآن کند اگر زحل مستی بود دلالت کند بر حوب  
 میان روم و از مینه و کثرت موت و بسیاری باران **مفاد مینه**  
**و زحل در مکه بود** دلالت کند بر سخت زمان و فدی و خواجیه سران  
 و ناسازی و آمدن ابروهای تیره و بارانها و سرما در وقت و در هوا  
 وضع حمل و فساد اهل مزایه و او تا که و شایع بران و در دهم سال خود  
 و لکهای باریت و بری حال بران و طغیان و وقوع سورت  
 و قحط در سایق و جبال و موت دختران و سینه و **و اگر در حدی**  
**بود دلالت کند بر ناسازگاری از وراج و قحط خوابیدن و در هوا**  
 وضع حمل و اسقاط اجینه و باران و کرم و سینه و کثرت جنون  
 در میان زمان و حسن حال شایع و اهل فلاح و ضرر مظهران و اگر  
 زحل مستی بود و لیت بر موی از فرمان زمان روم در سینه و باران  
 بار مینه و مکر زمان و اگر زهره مستی بود و بختها بولایت روم رسد  
 و کثرت موت و قحط باشد و اما باران بسیار آید **و اگر در حدی بود**

و اگر

دلالت کند بر عهد و برق و باران و صدای میسب از هوا و مکر  
 زمان و صلاح حال شایع و اهل جبال و قوت فواید مطربان  
 و طغیان و باران و طرب و شادی اهل ارستان و صعود  
 شکر و دولت از وراج و کثرت استخار امیر و او را و طغیان و باران  
 آمدن مردم دون و تو انگری شان و تاثیر این قرآن درین برج بهر آن  
 سایر برج بود چه هر دو کوب درین برج حال نمودند اگر زحل مستی  
 صلاح مردم و بسیار حرثات الارض و اگر زهره مستی شد اختلاف  
 میان روم و با و شت و طغیان و توسط حال کشتهها بود **و اگر در حدی بود**  
 دلالت کند بر غلبه اهل بران و کث و زلزله و قحط و سورت در سینه  
 و کوه با بیا و لکهای باریت و شدت سرما و جلد و کثرت موت زمان  
 ویدی حال مطربان و وقوع سخالات و زلزلات و موت حال بران  
 و ضعف جوانان و زمان و کوه کان اگر زحل مستی بود دلالت کند بر غلبه  
 مردم بیشتر از حال و بسیاری باران **مفاد مینه و زحل در مکه بود**  
 دلالت کند بر غلبه اهل و قوت سرما و شستن که ما در وقت و زمان  
 میوه و نباتات و بیماریها از بر و قوت و خواب شدن مواضع از کثرت  
 آب و بسیار کثرت و زرع و فراخی اهل و طغیان و زلزله و در زمان  
 و نشط و بران و توبه اهل طغیان و زلزله و باران و سینه و مردم  
 دریا و حرکت زلزله و آمدن لشکرهای بدو حال شکران و حصاران



۱۸  
و اهل جبال اگر **سرمه سلطان بود** دلالت کند بر خوار و خوار  
و سفرهای دریا و اندوه و خوار و خوار و خوار و خوار  
آنها و قوت سرما و ضعف در وقت و کثرت موت در دیار و کثرت  
و بسیاری خط و مرض و خوار و خوار و خوار و خوار  
و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
کند بر کثرت موت در بلاد و مردم و بسیاری و خوار و خوار و خوار  
بود بارانهای متواتر بود و کثرت و خوار و خوار و خوار و خوار  
**اگر در عقوب بود** دلالت کند بر فتنه و خوار و خوار و خوار و خوار  
و کثرت مردم و احوال و کثرت احوال و خوار و خوار و خوار و خوار  
و باران و آفت و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
رود و مردم و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
خلیج پس اگر خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
مردم و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
بر مصیبت پادشاه بابل و ملک و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
دلالت کند بر خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
حاکم و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
ایشان و کثرت احوال و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
عزت و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار

نیم

موت و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
سرمه و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
بابل و کثرت احوال و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
**اگر در عقوب بود** دلالت کند بر فتنه و خوار و خوار و خوار و خوار  
هو و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
عطار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
هر که و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
در وقت پس اگر خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
احور و اگر عطار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
علوم و احوال و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
امثال این دو کوکب است بر دروغ گفتن و خوار و خوار و خوار و خوار  
شعبه و احوال و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
و موت و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
**مشق آتش** دلالت کند بر خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
و نوشتن خط و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار  
بر خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار و خوار



۱۹  
و وقوع معاطات با نفع و غیره و او سرما و سردی و برق در وقت  
و ف و کشت و زرع و تفاوت زخمها و بیماریهای سوداوی  
مثل صرع و جنون و برخی اطفال و جمع برده و عقاقیر و بدی  
نقاشان و اهل و چشم پادشاه بروکلا و تولید آن و سایر  
**و اگر در محل باشد** دلالت کند بر ضعف حال اهل دیون و ارباب نقاشی  
و نوشتن خطوط مرقومه و خیانت خلیای و کد و بار بار و خدیو  
فروخت برده و کوفت و آفت کشتیها و سردی و برق و سرما و تفاوت  
زخمها و بسیاری اتمت و نیمه بر خلیای و غرضه اصل احوال و روم  
و غلبه کردن اهورایان و صدهت و استوب دریا و بوب بریا و وقوع  
امراض در اشراق و کتاب و کثرت اراجیف پس اگر فصل مستحق بود  
جنگ بود میان روم و عجم و روم و مرک مار و سایر کنگدان اگر  
عطار و مستحق بود و وقوع امراض مسموم در احوال و خورستان و چین  
با دشمنان و باران **و اگر در شهر باشد** دلالت کند بر بسیاری اراجیف و  
میان خلیای و میل مردم بنار استی و غرض و مکراندیشیدن در حق  
یکدیگر و بسیاری کارها و اندوه و تجارت و اهل و ف و آرزو شدن اینها  
از عظمای و اکی بر و در دیها و ظلمت هوا و خسارت کتب و وقوع  
موت در میان خلیای و وقوع رفتن یکی از انبای ملک و کثرت  
بنا و دفنان مطلقه و اگر فصل مستحق باشد حرکت یکی از فرماندهان

و اوق عرب و سختیهای و ظهور خشرات الافر و اعتدال هوا  
و اگر عطار و مستحق باشد دلالت کند بر موت خلیای و قتل و کثرت  
**و اگر در شهر باشد** دلالت کند بر کشته شدن امراض و موت و سوء حال  
وزراء و کتاب و ارباب نقاشی و خروج و خروج و بوب بریا و قتل  
نمونه و کثرت احماب دیوان و تجارت و اراجیف و قتل شدن  
نمود و سستی بازارها و کوشش و خطا مرقومه و کفشتی بحالات و ظهور مردم  
مناقی و کتاب و مشعبد و مخرب و بد کشتی هوا و خشکی و بارندگی  
و ناروای و پیر و غنی او و کارها و بیماری جوانان و اندوه خلیای پس  
اگر فصل مستحق شود حرکت چهار بیان بود و ظهور کشته و ناسازی  
بسیاری با و با و قتل کثرت و زرع و اگر عطار و مستحق باشد خروج  
خوارج باشد و توسط باران و بسیاری آب و چین با و با **مغایه**  
**عطار و در فصل و در شهر فک** دلالت کند بر مکرده خاطر و پیران  
و ارباب قلم و عمال و تجارت و وکلا و مسخران و افشادن ارجیف  
و سخنان دروغ و همت و غم و خروج ضایع و عقار و بدی حال  
و آنها و کد و بار بارها و خست و طلب و ف و کثرت و زرع و تفاوت  
زخمها و سرما و باران در وقت و بیماری از انواع صرع و مرک  
ناگاه و بیم بخار و بیماری احماب و کثرتی در دهن **و اگر در شهر باشد**  
دلالت کند بر کثرت سرما و باران و سیول و غلبه و بریا و مشعبد و و



۲۱  
احوال و زراعت و کثرت فواید کتاب و عداوت با زاریان و برنج  
بخار و اهل دیون و اراجیف و همت و غیر میان مردمان و نشسته  
حال مسافران و درازغان و حضور متما و بیماریهای دماغی و نقایص  
نرخضا و کرد و غبار و تاریکی هوا و سرد و برق و بادهای سرد و گرمی که  
مگرک پس از فصل استیقا باشد حضرت با و جنگها اند میان مردمان و  
و دشمن در احوال و خورستان و بسیار کسوح و مداریا و کرانه طعام  
و اگر عطار مستیقا باشد دشمن قصد ولایت باطل کند و ظهور رسد با و  
و سخن باشد **و اگر در سبیل بود** ولایت کند بر مکتب عساکر و منزلت  
خلف میان لشکریان و موت زنان و کدورت و خسارت مطایبان و  
استرجاع خوانین و عزت و ولادت و اندوه زمان و مخالفت از قبح  
و میل هوا بخانه و جاری و بر و لبس و شیشه و جزمهای عجیب و گناه و دشمن  
طعامات و سرحدات و اگر فصل استیقا بود اهل احوال با دشمن جنگ افتد  
و مگر خوانین و کثرت بارها بود در مواضع مستعد و اگر عطار در فصل  
باشد اهل زمین با اعدا محاربه و اقع شود و بسیاری آب رود و نایاب  
**و اگر در جدی بود** ولایت کند بر نفس باریان و وقوع زلزله و سیما کردن  
در شب راجع بود و خوف موت یکی از سلاطین بر و دشمن برف و سرما  
و جدید و تاریکی هوا و حضور صاعقه و زان در شب عارض شود و کثرت فواید کتاب  
و متصرفان و مکر و خیانت خدایان و کس و بازارها و مشنگ طعام و مشغول

اهل دیوان و خوف اکابر و مکر اشراف و اکابر در فصل استیقا  
بود ولایت میکند بر وقوع موت در ولایت خورستان و نخل  
سرما و باران و اگر عطار در مستیقا باشد ولایت کند بر مکرک  
اشراف و طاعون در حیوانات و کرم و کله کینه **مقارنه عطار در فصل**  
**در مثله آید** ولایت کند بر بیماری بزرگان و علما و اهل فضل و  
موت ناکاه فاضله در اعیان و شدت اصل احوال و دیون و فقر  
و محال و تیار و محاسبه و کلاه بودن اراجیف و کواهی در قبح و کس  
بازارها و کرانه الطیر و آمدن کاردانها و فساد نباتات و اشجار و بول  
سرما و بارندگی و مدد و رنج در وقت و میل مردم معلوم دقیقه  
و بیماری اطفال و ترس و بیم و تشنگی است اهل حرفه و دعوای اهل  
و کس و بیماریان و تشنگی شدن کینه و بیم و مکر میان خدایان و کس  
این تاثیر در بلاد هند و در اقلیم سم ظهور آید **و اگر در جزایر بود** ولایت  
کند بر کثرت اراجیف و نفث و خیانت و کس و عمار متصرفان  
و بیماری جوانان و کس و بازارها و اندوه محرفه و بیم مکرک متفاجات  
و بیم خیمت میان اکابر عامه و کرانی طعام و فساد و اشجار و بول  
بادهای سخت و سرد و برق و کثرت علوم و با ضربه و اعمال عریضه و کس  
حال اهل قلم و وقوع سحر و فسون و قتل بر جانب شمال و کثرت  
سیر پس از فصل استیقا باشد ولایت کند که حاکم اهل بعضی از مردم خود را











و مشک طعام تواند و توفه اکابر و بزرگان را و در زمان خمره  
 و فساد و زواعت و دواب و کدورت و مشک حال گشته و  
 ریخ نامر زمان حاطه و کوشیا گوید که شدت برد بود آمدن  
 برف در وقت و اگر زغل مستحق باشد که گشت حاطه میان مردم  
 و کجی آب و کانی طعام و اگر قمر مستحق باشد حاطه جنبه باشد  
 و کجی گشت و کثرت باد و باران **و اگر در سیل بود دلالت کند بر**  
 اشتداد حال زمان بود زمان مسافران و بدین بی تمام و ادای  
 و سر روی هوا در وقت نامر یکی و کانی تر خفا و فساد و طبع و نبات  
 و تلف فلیانی از مرض سل و ذات الریه و ذات البدر و خفایم  
 و غوغای عوام و اگر زغل مستحق باشد که گشت باران و غم بود در وقت  
**و اگر در سیل بود دلالت کند بر شدت و کثرت زلزله و**  
 جاسوسان و توقف مسافران و بند شدن راهها و خصومت عوام  
 و ظلمت هوا و سرما در وقت و فساد و نباتات و حیوانات و کثرت میاه  
 و حدوت امراض و توفه عامه بسبب اگر زغل مستحق بود کجی آب و باران  
 باشد و اگر قمر مستحق بود بسیار باران بود در وقت **معاذ الله**  
**در زغل و سیل دلالت کند بر دشواری کار مسافران و اهل سفر**  
 و خشکی هوا و زیادتی سرما در وقت و جتنی بادها و دشتی از  
 معاش و کدورت حال مسوکان و بندگان و مسوکان و جاسوسان

و اگر

و کثرت از حیف **و اگر در سیل بود دلالت کند بر جستن بادهای**  
 صعب و طالع فضا و اهل قسطنطنیه و فساد و غمت میان ایشان و طغیان  
 و شتم و ریخ مسافران و غمت عامه و سستی با باران و آمدن  
 حرقه و کثرت از حیف و اگر زغل مستحق باشد که از سیل و سیل  
 از اهل جم خود را بقتل رساند و اگر قمر مستحق بود صلاح اهل هوا  
 و جوستان باشد و بسیاری خبر و نیکویی باران در وقت  
**و اگر در زمان بود دلالت کند بر طالع عوام و زمان عامه و سستی**  
 شدن راهها و بزرگی هوا و وقوع از حیف و جستن خلائق و با  
 خالف و فرستادن رسولان و جهت نقد و کفایت و جمع برده و  
 ابر و غم و موت اطفا و کثرت از جلع و جستن و شدت خلائق و کجی  
 و اگر زغل مستحق بود بسیاری باران باشد **و اگر در سیل بود دلالت کند**  
 بر جستن بادهای مضطرب و فتنه خاطر بزرگان و توفه حکام و مشایخ و  
 و اسل و مردم و سرما و تاریکی و باران و صاعقه در وقت و بسیاری باران  
 میان عوام و فتنه میان ایشان و بسیاری مرض و موت و هجران اعدا  
 بر شهرها و طغیان و سرور و فرح و باران و قوت اهل علم و ادب و قلم و فضا  
 و اهل ادب و بیم زمان حاطه و غمت مسافران و سخت عوام و اگر زغل  
 مستحق بود بلیت بر شدت در زمین ارمنه و کجی باران و اگر  
 قمر مستحق باشد بلیت بسیاری باران در وقت و حدوت کینه و

در وقت جستن بادها و فتنه خاطر بزرگان و توفه حکام و مشایخ و اسل و مردم و سرما و تاریکی و باران و صاعقه در وقت و بسیاری باران میان عوام و فتنه میان ایشان و بسیاری مرض و موت و هجران اعدا بر شهرها و طغیان و سرور و فرح و باران و قوت اهل علم و ادب و قلم و فضا و اهل ادب و بیم زمان حاطه و غمت مسافران و سخت عوام و اگر زغل مستحق بود بلیت بر شدت در زمین ارمنه و کجی باران و اگر قمر مستحق باشد بلیت بسیاری باران در وقت و حدوت کینه و



۲۴  
خود زمین ارمینه **مقارنه قمر با زحل در مطنه آبی** دلالت کند بر  
ترمی هوا و جوان آهنا و برنج و دشواری کار مسافرت دریا و  
نقصان ماهی و کثرت آب که **اگر در سلطان بود** دلالت کند بر  
سربا و باران و بادهای خفک در وقت و کرمیت عاده و طوفان و قوت  
مافران دریا و بادهای مختلف و افت حیوانات آب و نقصان  
بهار و کدورت هوا و زیاده آهنا و اندوه مالدار و طالت غلام  
و خجاست دلالت بر مذمت موت و مرض و با اکثر در زمان و کرمیت  
خاطر بزرگان و اگر زحل مستحق باشد حرکت بزرگی از اهل ابل بود که  
قمر مستحق بمنزله که در وقت خاطر دقایق و اهل وقت بود **اگر در مطنه بود**  
دلالت کند بر قوماندن مافران و در ماندن جاسوسان و کثرت  
و بدی هوا و تاریکی و سرد و بارندگی در وقت و در بادهای مخالف و  
در توقف ماندن مهلت غلام ان مس و کثرت مرگات حیانه ملک  
و سلاطین و اگر زحل مستحق باشد بباران در حد وسط بود و اگر ترس  
بود و عرب باشد و هلاک بیشتر حیوانات از باد و کثرت باران در وقت  
**اگر در مطنه بود** دلالت کند بر ابر و بخار و تاریکی هوا و بارانهای نافع  
و سرد و در وقت و قوت و در مسافرت دریا و طالت غلام و در زمان  
اثر باشد اندوه عاده فاضلان و شورش مالداران و طینان آب  
چشمها و کرمیت در وقت و اگر زحل مستحق بود که باران باشد و اگر ترس

دلالت

باشد بسیاری باران بود و یک کثرت و ترس **مقارنه قمر با زحل در مطنه**  
کو اکب یا مشتری در ثلثات اربع و برج آبی عشر **مقارنه قمر با زحل در**  
**مثنیات اربع** قمران برج مشتری مطلق و دلیل اعتدال است و در  
زستان و افزا که مادر تابستان پس اگر مشتری قوی و مستحق بود  
دلالت کند بر قوت و پیدا کردن خمران و کثرت رسیدن بقصه  
و اشرف و در کابل و روع و دین و قوت و با کثرت از ابل  
و کوکب دلیل بود بر آفت رسیدن بحیوانات از طالع و غلام و سوخت  
صلح و ناخوشی و با خواص و اهل فضل و ادب و تعلب بسیار میان  
و ظلم از ایشان **مقارنه قمر با مشتری در برج آبی** دلالت کند بر قوت  
اهل صلاح و امر و جمع شدن لشکر و غرض دیدن ایشان فامه در  
جانب مشرق و مصادره و انکار و در ستادن لشکر بان بر و قضا  
و آمدن باد سموم و نقصان باران و خشکی هوا و غصب بیتی و قصد  
نسبت بوزر و قضا و افتادن قتلها بوجه نقصان و عدل باد شده  
سلاطین و زدن و راهم و کرمی هوا و در وقت سیما که در عارضه بود  
و منظور بنظر افش ب و زاجی طعام و بیماری از جوارت و غلبه خون  
و صفرا و غلب این تا اثرات در جانب مشرق بود و طرف خزان  
و عراق و اقلیم سیم **اگر در مطنه بود** دلالت کند بر استیلا و قوت  
و حرارت خراج و زرا و اشرف و قوت و موت در اهل و در



در میان دوم جهت دین و مذہب و فتنه و فساد میان امیری و  
 وزیر و مقدر بزرگان و کثرت و کمی و کرمی و عداوت و لغت آلات  
 حرب و وقوع قتل بوجه مصالح و بیماریهای از عوارث و اگر این  
 فائزات در ولایت مشرق و عراق و ولایت سمر بود و همچنان و  
 روم و ترک یکی از فرمانان بابل و قتل باران و فتنه در میان  
 بزرگان و عورت سلاطین اگر مشتری متبع بود و ترک یکی از ملوک بابل باشد  
 بجای و قتل باران و اگر در سمر بود و ترک یکی از ملوک بابل باشد  
 و خواب شدن بعضی از مواضع و ولایت و طغیان فتنه اعدا بر لبان  
 و سقوط شدن دواب در الموضع و نقصان میاه عیون و شدت  
 گرما در وقت خاصه که در وقت عاشر بود و موت شجر عظیم القدر و حسن  
 حال امرا و لشکریان و فتنه لغت میان اکابر و میران سپاه و قوت حال  
 اهل صلاح و قصد ارباب علمایم و ارباب پیاپی از عوارث و شورش  
 و حب در زمین ترکستان و غلبه اترک اگر مشتری مستحق بود و ترک  
 بزرگان باشد و اگر در سمر بود و ترک بابل بود و طغیان فتنه  
 دشمن بر لبان و کمی باریان و اگر در سمر بود و ولایت کند بر بسیاری  
 مجادله در علوم و حکمت و عیان و اشتراک با اترک و سپاهیان  
 و رسوا شدن جادوگران و استون کردن و زرافان و درینک باد  
 و بسیاری که غالب شدن بزرگان بر ناکان و کرما و روست

بنام که در آن در پست عاشر بود و کثرت و قوت و نقص طعام و شدت  
 مرض و دواب و ولایت روم و فقدان یکی از فرمانان ابلی و فتنه  
 عمارت و از راه طعام و موت یکی از نوکران و اگر در سمر باشد  
 موت پادشاه بابل بود و عورت و دم کوستان و اگر مشتری مستحق باشد  
 و کثرت دشمنان سلاطین بابل بود و کثرت ریح و بیماری و قوت  
**قران مشتری و طغیان در ملک خاکی** ولایت کند بر ناکان و  
 بودن اراجیف و کثرت معارف و قضاة و فتنه و اطمینان و اشتغال  
 و بدگشتن هوا و زمین زرع از طغیان و دیگر حیوانات بر تیره طغیان  
 که در پست عاشر بود و بیماری از خشکی و گرمی و قوت ارباب سلاطین  
 و راهداران و اخذ و غلبه و اشتغال و از اذل الناس و بیماری و دوا  
 و وقوع سوغای ضرر و خوف و ترس و حرکت لشکریان و اهل لشکر  
 و هر نوعی در ارجحیت و غلبه این در تعلیم و دهم و سیم و اگر در سمر  
**باشد** ولایت کند برف و نباتات و منارعت میان اکابر و فتنه  
 و غلبه از اهل فساد و فتنه ارتفاعات از امور خاصه که در این  
 بود از طغیان خاصه که در عاشر بود و گرمی و خشکی در وقت و خواب بسیاری  
 و بگذارد و شورش بزرگان و هلاک اشراف و خوابا اکثر از زمین و بید  
 آمدن شجر در بسیاری و موت یکی از فتنه اگر مشتری مستحق بود و باشد  
 خواب بیشتر از مواضع و ترکستان و فارس بود و بسیاری برفت







و بسیاری در آن و نهب اموال متردین اگر مشتی مستجاب  
 شادی ملک بابل بود ظهور طغی و بر تادی و بنیان اموال ساکنان  
 و بخاران از دزدان و ارتشاهی رات و اگر بر مستجاب بود  
 ترس و بیم بود در میان مردم و فساد حال بزرگان و کثرت  
 بآزاران در وقت **و اگر در اول بود** دلالت کند بر صلاح اهل سپاه  
 و اما کثرت فوائد ایشان و بسیاری رسل و رسائل میان ملوک  
 بود و کدورت قضاة و ارباب دین و زهد و فی لغت اموال  
 و بیماری قضاة و علماء و آفت یک از مشایخ و برگشتن بآبادگاه  
 بی منفعت و خوف نهمت بزرگان و جوب و قتل و غلبه دشمنان  
 بر ستمها و در ثانی ملک سلاطین و فرج ظاهر گردد و کی بآیند اگر مشتی  
 مستجاب بود مردم کوستان و ستمهای بابل غلبت نمایند و کی بآیند  
 بود و اگر مرغی مستجاب بود بسیار بآیند باشد و کثرت طعام و نباتات  
**مقارنه مرغی و مشتی در غلبه آید** دلالت کند بر بدی و ستمهای  
 دریا و نقد کردن جهال نسبت بوزرا و قضاة و علماء و تو انکرام  
 و کثرت خون ایشان و خوف که بر ظهور حیوانات آید و استخوان  
 جواهر آید یا شادی و شادی غنا اصفان و حرکت مسافران و شادی  
 بر بلاد و قری و سبک نباتات و زرافه طعام و شراب **اگر در سلاطین**  
**بود** دلالت کند بر خلاصی و محبوبان و نقد بزرگان بر ستمکاران

آب دوم

دخون

و حضرت امیر ادوز و اورخت مسافران دریا و ترم ملوک واکا  
 بر فرود بایگان و مشکوب و فتنه شدن اشترار و نقصان آبها  
 و موت یک از اعدای پادشاه و خروج اهل خاک و وقوع زلزله  
 خرد و میان ایشان و یک از فتنه اسلامی و توفیق از سالکان و  
 اوطان و غوغا و فتنه در میان غلایق و مشغولی سلاطین و عرض  
 دیدن لشکرها و ارسال عساکر بحرب و غوغا و بایگی غارین و تغییر هوا  
 و خستگی و اگر مشتی مستجاب بود فساد و زلزله بود و باریت و اگر مرغی  
 مستجاب بود خروج و کثرت مرغی بود **و اگر در غلبه بود** دلالت  
 کند بر فرج در ولایت عراق و آید بحضر خواص و سبب و آید بر  
 در آید بر وفات لشکریان و نهب و غارت ایشان و قتل مرغی و کشته  
 و نقصان بآزاران و قوت حال راهداران و غلبه کردن اموال اهل  
 سلاح بر روز او اشراف پیچیده اشترار و نایک هوا و بارندگی و غلبت  
 شدن اموال غلایق و غلبه کردن ستمکاران اگر مشتی مستجاب بود موت  
 و قوت بحضر از ملوک یا یکی از فرزندان ایشان و فراف و بیشتر زلزله  
 و اگر مرغی مستجاب بود باشد خوف و در اوقای غیب و زلزله در خورشید  
 یا بایگان جبهه و کثرت فوت و درگ **و اگر در حوت بود** دلالت کند  
 بر استیلا و غارت بر خواجه قضاة و اشراف و علماء و فی لغت اهل  
 سلاح یا با کبر و غلبه و ایمان و غالب شدن ابرار بر اشرار



و توبه بخار و کثرت امر به معروف و نهی دارا لایعاب و کثرت  
عساکر و ولایت شام و اشغال سلاطین و فرماندهان ابی از کثرت  
و اوطان و وقوع آیات سماوی و جوارت و بیست هوا کثرت  
سنگ در مردم و اگر مشتری مستحق بود حکام عراق غلبه میکنند  
و بار خیرت بیک و طهر آیات و صد دشت قره در دوجوارت و اگر  
مرغ مستحق بود اعدا بر اهل بابل و حبیب آن بیرون آیند و طهر قره  
در اکثر بلاد و فرماندهان قصد قتل و قتل یکدیگر کنند و کثرت رعد  
برق بود در وقت **مقارنه زهره و مشتری و مشتقات از آنها**  
قران زهره و مشتری بهترین قرانهاست و در اکثر احوال دلالت  
بر ایمنی و شادستی و خلاق و خوشی مردم و سیر و صلاح زنان و بسیار  
عطریات و سیب زینت و کثرت کفیه و تولد فرزندان و کثرت  
لحم و از زانی بر خنای و تغییر هوا و باد های خوش و بارانهای سوزناک  
نافع و صلح فرماندهان بعدل و انصاف و امن و فراغت در قلمرو  
و تخم و غنم خرد و برکت باشد **مقارنه زهره و مشتری** دلالت کند بر غنای  
زنان و توبه اهل طرب و بر آمدن کفیه و امانت در مردم و قوت  
اسلام و اهل طرب در زینت و در علم و قضا و در زاد رستی و عدل  
و اجابت دعائ و اعتدال هوا و شادستی خلائق و فراخی و میل مردم  
بکثرت و طاعت و آمدن سزای از اطراف و قوت غالب باشد

و سلاطین و جمع نمودن خراج و صلاح حیوانات و نباتات و  
نباتات و یک کثرت و نجات و میل مردم به خیر و موسیقی و قوت  
حاکم اهل مشرق و اگر **رجل بود** دلالت کند بر صلاح اهل بر خفا  
و خوب حال عورت و بارانهای عام و زیاد شدن آبها و کثرت  
کفیه و موافقت از دوا و عفت زنان و اهل طرب و میل علم  
و اشراف طرب و سیر و کثرت و اعتدال هوا و بر آمدن مرادها  
و از آن نعمت و صحت بپارن و رونق عبادت خانه ها و عیال و کثرت  
قیمتی و قتل در شتم و فساد طین و اگر مشتری مستحق بود بسیار ثروت  
و ثبات باشد و اگر **در سه بود** دلالت کند بر امن و صحت خلائق و  
بسیار در مردم و دینار و طرب در کار بر و ایمان و عیال اهل طرب و  
بسیاری سوزنا و رونق دار القضا و اعتدال و کثرت اهل سواد  
و آمدن طبع با ولایت و فتح زنان اگر بر قضا و ارباب دین  
و خوشی حال مالداران و بار کثرت و اگر مشتری مستحق باشد بلا قوت  
بابل سواد و موت یک از فرماندهان عراق و کثرت اهل طرب  
و اگر زهره مستحق باشد بیماری و موت باشد در بابل و بسیاری  
و شور و راهوار و خورستان و اگر **در سه بود** دلالت کند  
بر کثرت ارا حیف از اطراف و جوین و موت زنان و کثرت تولد  
سربان و صلاح اهل خواجه و قوت احوال و کثرت عیال و کثرت



و بسیاری تولد و تناسل اکثرش مستحب باشد و فرشتگان  
 کاظم باشند خاصه در عراقی عرب و حکم حکم خورستان بر عیایا پستان  
 نمودن بعضی از طایران خود را با بعضی از فرزندان و اصلاح احوال گشت  
 و زرع و اگر شیره مستحب بود و حب بود و با بل و قش از یکی از دولت  
 و کثرت مرکب که سفند و لب سبزه باران و قش طعام سبزه  
 در میان اهل سواد **درمان سبزی در سفند خاکه** دلالت کند  
 بر یکی حال اهل طرب و زینت علما و فقهاء و سبب این طایفه سبب و شکار  
 و لهو و طرب و بر آمدن تک جماعت و جمعیتها و خیر و اجابت و عطا و فرخ  
 و لب سبزه و شیرینها و لب سبزه و اعتدال هوا و مندرست  
 طایقی و نسق و از الشریع و فرشت و دواب **اکثر و در شکر بود**  
 دلالت کند بر کثرت نعمت و سلامتی گشت و زرع و غنم  
 و در زبان و امروان و مطربان و طرب و روز رازی که با و علما و  
 آلات زینت و کثرت سوره و محبت داران و خوشه هوا و آن  
 و راحت مردم و هلاک کثرت از مردم خورستان و صفت  
 رسیدن با اهل روم و نصیب آمدن اموال ایشان و کثرت تولد  
 و شاد و خواتین و حدیث بازندگی اکثرش مستحب باشد هلاک  
 خورستان بود و چهار چاه و کی بازندگی و اکثرش مستحب بود و  
 اهل نابل و خورستان بود و مرکب بزرگ در آن بلاد **و اکثر سبزه بود**

دلالت کند بر مرکب زبان و حرب نشان میان و در بزرگ و قش  
 بعضی اکابر و شربت باد و فرخ زمین و مطربان و سلامتی غلات و نبات  
 و ساختن عمارات و نیز و حکم و صلح میان مردم بالفور و و سبب  
 و قضاة بطرب و نشاط حرام و اعتدالات هوا و سبب این طایفه  
 بمطالعه حکمیات و ریاضات و حکیم فاضل محی الدین مغربی که بر دلالت  
 کند بر عامی شدن و لایقی از پادشاهی روم و شاید که آن دولت را  
 تسلیم اعدا نمایند و شاید اهل نابل و سبزه حیوانات ضار و قش  
 مار و نقصان زراعت از غله و طیر و اکثرش مستحب بود و نقشب  
 اهل روم بود و پادشاه و زبان اهل خورستان و اکثرش مستحب  
 باشد که آب و سبزه مرکب بود در ولایت ترکستان و آن  
 قرآن در سعادت اهل آن از سایر قزاقات سبزی بود و قش تاثر  
 در سعادت کما یحیی **اکثر و در سبزه بود** دلالت کند بر اصلاح بدین  
 کاظمی اکابر بدینچه و صلح میان از رواج و باز ایستادن زبان  
 از اقسام بدینها و تولد کاران و بیکوشدن کاظم و اعتدال هوا و امنی  
 راهها و محی الدین مغربی که بدین یکی از فرماندهان روم و قوت احوال  
 اقسام و قش طعام و رسوای عراق و سواحل و کی و اید مطربان  
 و تار یکی هوا و یکی خواتین و سبزه زبان و بودن غم اکثرش مستحب  
 مستحب بود و یکی سال و مرکب کاظم و کوسفند و کثرت مرغ و ماهی



۳۰ و حدوث زلزله و قتل میاه و اگر زهر مستحق بود یا دوشه روم  
بعضی از اعیان مملکت خود را بقتل رساند آفت رسد بر زمین  
باین **مقارنه سعد بن در مسئله هوا** دلالت کند بر قوت این  
خاصه است میان و جمیعتهای خیر و رفتن مردم ببارشهای مبرکه و  
اجابت دعائهای و راستی و امانت در مردم و لهو و طرب در شهر  
و قیامت عظمی و بی سها و رفتن نابودها و خوشی و شادمانی خلایق  
و بسیار نباتات و اطمینان و آثار و فراخی و ارزانی و بارشهای در قوت  
در رواج احکام شرعی و توبه و بیکارگی و ایمنی و موافقت از قوت  
و رفتن ابرتهای روشن در وقت و سیکه احوال بخاری و از همه  
**و اگر در جو زبادی** دلالت کند بر قوت اهل اسلام و بسیار خیرات  
و اجابت ادعیه و وقوع کفجهای خیر و بسیاری نواد و بیهون و  
مبارک و طرب و وزیر او عطا و صحت بیمار و اهل و صلاح اهل  
زمان و کثرت نواید مطربان و فراخ خوانین و شادی حکام فارس  
قوت گرفتن اهل حق و مقهور شدن اهل باطل اگر مشغول مستحق بود صلاح  
پادشاه و عاقبت بود و غرق شدن یا از بزرگان ارمنیه یا از ملوک  
و یکی آب و بسیاری گشت و اگر زهره مستحق بود شادی اهل و از و  
حزینستان باشد و خاک بزرگی از انولایت **اگر بر زمین بود** دلالت  
کند بر صلاح حال و کثرت نواید قضا و قضا و مطربان و

اهل این کینه و وقوع در میان مردم و قتل نزع و امکان باران  
و بسیار جمیعتهای مردم و ارزانی نعمتها و عدل و انصاف مردم  
و راستی و امانت خلایق و سعادت خوانین و رونق و طرب  
و بارشهای مفید و نیک اهل خدیه و اگر مشغول مستحق باشد بیک حال  
اهل باطل باشد و زلزله در فارس و ارمنیه و اگر زهره مستحق باشد  
یکه حدت و بارش و بسیاری ب و عینا سروداوی و فراخی  
طعام و در ارمنیه **و اگر در لوبور** دلالت کند بر صفای هوا و فراخ  
علم و اشرف و زیادتی دولت زمان و رونق و مطربان و صحت  
بادهای خوش و صحت خلایق و برآمدن حاجات و فراوانی طعام  
و نزول بلا و اهل فارس و قوت طعام و فراخ زمان و خوانین و مطربان  
و رعیت مردم بخیر و قتل بعضی از ملوک و قضا و زمین ترک  
حوال آن و اگر مشغول مستحق باشد صلاح حدت و بزرگان بود و ناری  
هو او بسیاری آبها و اگر زهره مستحق بود نزول بلا باشد در ملک باطل  
و رسیدن بملکات ارمنیه و کشتن بعضی از ملوک و زنده خود را و قضا  
اندکی بادران **مقارنه سعد بن در مسئله آب** دلالت کند بر قوت  
حال قضا و اشرف و خوانین و فادمان و بسیار باران و فراخ  
در وقت و اعدال هوا و شادمانی خلایق و ایمنی و فراخ  
و ارزانی رخسار و خوشی نباتات و جمیع خوانین و صلاح مردم



وامن از تاجت خلایق و بسیار سر سفره و بیخ آن در قلوب  
 و خلاوت و قوت آبهای روان و سلاطین کشتهها و خوشی حال مایه  
 و بسیار **از در سلسله** دلالت کند بر کشتن شدن  
 مملکتان بر ملکهای سیمای پادشاهان و موت یکی از حکام فارس  
 و وقوع عجبای در حبیب و سعادت بزرگان و اهل نسب و فرخ  
 در خلایق و فرخ نعمت و بسیاری طلب در زمان و شادی  
 و در از و قضاة و علماء و ارزانه و سلاطین و دریا اگر مشرکی  
 مستحق باشد مصلحت حاصل عاقبت بود اگر نه مستحق بود و یکی  
 عظیم الشان باشد **از در عجب** دلالت کند بر کشتن شدن  
 و طلب در در زمان و اکابر و اهل موسیقی و سلاطین و دریا بزرگو  
 و فرخ و عزت و صد و شصت و در پادشاه و وقوع عطف در میان  
 ملوک و موت یکی ملوک و کثرت موت در عالم و حسن حال زمان  
 و فواید مطربان و دوستی و وضع حلقه و اگر مشرکی مستحق بود  
 بر حاکمی حکام بابل و قتل در خورستان و اگر نه مستحق بود اند  
 ملک کوستان بود و کثرت **از در موت** دلالت کند  
 بر صلح میان ملوک و سلاطین و فرماندهان و سلاطین اهل بلاد  
 قوی و کثرت اطراف و بسیاری برزعت و یکی از نعمات  
 و محلات و کثرت کباب و هجوت ریح جبهه و امن و نعمت

خلایق

خلایق و وقوع جبهتها خاصه میان اکابر و اعلی و فرخی نعمت و  
 کثرت غیرت و طغیان آنها و سلاطین کشتهها و خوشی حال  
 و وقوع نزاعها و درونی ابواب البر و وقوع لکهها و ضرورتی  
 علماء و قضاة و صلح ملک ارباب و ملاهی و نشانی و کثرت مردم معلوم  
 اگر مشرکی مستحق باشد سلاطین بود و بسیار در رخ و ماهی و خوف  
 حاکم و اگر نه مستحق باشد انواع فتنه بود و در مصلح و موت زمان  
 و کثرت باران و اگر این قرآن نزدیک اول سال باشد و اتفاق  
 با او و قرآنی از قوامات علوین اتفاق افتد تا میراث نیک است  
 و آسایش خلایق و عدل پادشاه و فرخی و ارزانه و مانند آن بسیار  
 و در چو حکما و در آن باب مبالغه بسیار کرده اند **قرآن مشرکی**  
**عقل در در سلسله** قرآن عطا و مشرکی مطلق و دلیل بود  
 بر حرکت هوا و صورت ریح و سنت و نعمت او بقدر اقبال  
 کوکب و امکان قرآن باشد چنانکه بر یکی نفی نیست و ایضا دلالت  
 کند بر مناظره میان علماء و حکام و طلب اهرار علوم و امانت و راست  
 و یکی ملک صنایع پس اگر مشرکی قوی و مستحق باشد دلالت کند  
 بر قوت همه بزرگان و شجاعت و ادان کار با بر قوامین عدل بسیار  
 خیر و ایمنی را بهما و فرخی طعام و اگر عطار و قوی و غالب باشد  
 و دلیل کند بر سستی و درستی اهل دیوان و قیام و کفایت حقان



و بسیاری تحصیل علوم و آموختن اخبار و همچنین در روشی بار بار آموخته  
 استخراج این دو کوکب دلیل بار نامی معتدل بود و وضع و آیین  
 عدل و بسیار درست و راست و این دو انی در موافقت آدم با یکدیگر  
**از آن عطار و در مشهور و مثلث آتشی** ولایت کند بر دینی کار  
 نزاران و صالحان و مستوفیان و پیران و متصرفان و بخار و رستا  
 و امانت در این طایفه آمدن کاروانها و بسیار هیچ جوهر و موقع  
 اخبار خوش و نوشتن خطها و مثالها و هیچ و شری نفع و ارزانی  
 و بصواب آمدن حکام و نجفی و مجالس اطباء و رستنی در کلام خلافت  
 و حق گویند و روفی و قوت دین اسلام و آمدن اخبار و صحیح و شادی  
 اینانی ملوک و خشم بادشاه بر عهد و اهل کارخانه و نظر کردن  
 محرقه و اهل بار بار بر درگاه سلاطین **اگر در اصل بود** ولایت کند بر قوت  
 بخار و اهل بار بار و اسباب دو این و ظهور موهبت و ارباب کجینی  
 و رستنی در طایفه و رغبت مردم بکار و دینت سازان و اخبار خوش  
 و در قیام محاسنات و عیال پذیرفتن چهار نهاد و اظهار حق و راست آمدن  
 نه پیران و در و برون برده و کتاب و اسباب کتبت و کثرت باد و در دین  
 و دین در میان لشکر بانی و اگر مشرعی مستحق بود و موت و ملک لشکر بانی  
 بود و عدوت باران و باد و اگر عطار و مستحق بود قوت حکام باد  
 باشد و ظفر او بر دشمن و جستن باد و **اگر در اصل بود** دولت

و اقبال کتاب بود و کثرت نوایند ما و قتل بزرگ و رجال و ظهور  
 عیون و موت یک از حکام و در با بجان و در حال اهل شرق و کثرت  
 بارشاهان اکند و در مخرج نواد و ارتقاء بخار و رستنی در طایفه  
 و قوت اصل علم و اخلاص ایشان با بادشاه و سلاطین اگر مشرعی  
 مستحق بود اهل شرق قصد حکام بایل کنند و افغان و حب و  
 رزله و اگر عطار و مستحق باشد و حبه و قوت در غربستان و کثرت  
 ریح غاصقه و **اگر در قوس بود** ولایت کند بر رغبت مردم بکار  
 و آداب و شادی اهل حرفه و سفر اهل دیوان از وزرا و گفتن  
 سخنان و جستن باد و اعدال هوا و علم و اندوه حکام و سلاطین  
 شام و هتفال ایشان از مسکن و ما و سی و حسن عمل و زرا  
 و کتب و قوت اهل هند و ظهور علوم حقیقه اگر مشرعی مستحق باشد  
 بارانهای نیک بود و جستن باد و بسیار کثرت و زرا و خوشنما  
 و اگر عطار و مستحق باشد اهل شرق و زرا و جستن جنوب قتل کند  
 و دینت و متب نماید و شیعه قضا و غلبه بود **عطار و در**  
**مشرعی در مشرق عالمی** ولایت کند بر دینی بار بار و دانی و زرا  
 و یک بنات و قوت حال وزرا و دیرین و اطباء و شوا و اهل  
 یخیم و صالحان و بخار و آمدن کاروانها و اخبار خوش و رستنی  
 مقصدیان و عمالی و مستوفیان و دینی طرق و شوارع و در و برون بازار







مستحق بود و چون خواهر **باشد بر حکم** و این عیب و عجز  
در بخش در میان خلق **و اگر در میان** و دلالت کند بر موت یک  
از فرماندهان علم و یکی از سلاطین روم و گرفتن رزق و قاطع  
طریق و تنبیه بر خطا و دفع کثرت و اهل حکم و کثرت و ایدیه  
و آمدن بهر ثانی دست و دست و زرا با اهل و دولت و حجت با دین  
شده و سر و عیال پذیرفتن بچاره و اعتدال و او اگر شتر می مستحق بود  
سلاطین اکثر بلاد باشد و حجت با دین و انصاف و اگر عطا و کثرت  
بود که یک از حکم فایز بود و بسیار و در آن وقت و حجت با دین  
بخت **و اگر در دولت** و دلالت کند بر کثرت با و شدت سر و عیال  
که بر دین و قوت اهل علم و سیاست و علوم و امانت و دین و  
بازار و فرج تجار و قسرها و عیال و بدی از مشرق و در بعضی خونها  
در روم و صد و شادان و شدت ریاض و اگر شتر می مستحق بود و حکم  
عراق بر دشمن خود ظاهر باید و حرکت یک از پادشاه بود و زلزله و باران  
در مایه و دشت شود و اگر عطا و کثرت بود و کثرت یک از حکم فایز  
باشد و پادشاه روم یک از و زدن خود را افضل رساند و کثرت  
باران باشد **مقارن عطا و دین** و کثرت و دلالت کند  
بر خیر احوال مسافران و اهل بازار و جمع و شری بنات است  
و کافه و جواهرات و در وقت اطباء و خوبه و محال است و خوشایند

اهل قلم را و تربیت و زرا اطفال را و خشک هوا و باران و کثرت  
و از زرا زنها و فراخی طعام و مویه و قوت نباتات و اخیار و کثرت  
و جمع ضیاع و کاریز و اجتماع برزگان همه اهل کار و کثرت و کثرت  
و کثرت و مناظره و ظاهر اهل قید و حبس و سیکه عالی و پیران و سیکه  
بشر و موسیقی و کثرت و قضا و زنا و بعضی ریاضی **و اگر در سلطان**  
دلالت کند بر اجتماع فاضل و مجلس اکابر و دینی و بیان و تصدیق  
و متصرفان و صحت خدای و سلاطین و زرا و دریا و فرج زنان و  
موصوف و محو کویان و با دین و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
و محال است حکم و فرج کتاب و زرا و ارضان و ابر و امکان باران  
و نعم و درخت و مردم و بعد و کثرت و اگر شتر می مستحق بود و حرکت یک از حکم  
فایز بود و عیال و طوفان و عیال نباتات و در کوهستان و اولاد  
خواب اکثر اقالیم و فساد و محال است حکم و اگر عطا و کثرت بود و حرکت  
ملک با دین بود و کثرت عیال و در اقالیم و بسیاری باران **و اگر**  
**در عیال** و دلالت کند بر خلاف و در زمین شام و جزیره  
در مشرق و عیال و اولاد و خواب در شمال و فتح شدن شهرها و  
شدن بعضی اهلها در زمین و افسان و کثرت ریاض و سعادت و زرا  
و موت کثرت و افرات و مادیهای خشک و باران و کثرت و کثرت  
و کثرت و کثرت و در وقت اطباء و خوبه و محال است و خوشایند



۳۵ اجار اگر مشتری مستحق بود و خوف یا غش یا بیل و ابلان هاد بود  
 و موجب نجات سرق و اگر عطار دستگیر بود و بود در عربستان  
 و بیخ حکما و حصار ما و غنا اهل خواب نجات جنوب **اگر در وقت**  
**بود** ولایت کند بر فراغی نیت و ترسم و زرا و اکابر بر فضل و اهل  
 بازار و میل مردم بتوبه و استغفار و حسن حال و زرا و کتاب و علم و کثرت  
 نوای ایشان از ملوک بسیاری آید و کثرت بارانها و شدت ریح  
 و نور مرغ و ماهی و اگر مشتری مستحق باشد بسیار مرغ و ماهی شود و  
 سرما و باران و اگر عطار مستحق باشد و حاکم فارس و زند خود را  
 ضایع کند و از لاله در انواریت و دشت شود و قضا و کثرت باران  
**و اگر در وقت است** **اگر در وقت است** **اگر در وقت است** **اگر در وقت است**  
 و قمر مطلقا و کثرت رطوبت و نم باشد و نمیزد و مردم معلوم و  
**اگر در وقت است** **اگر در وقت است** **اگر در وقت است** **اگر در وقت است**  
 و خصوصیت ایشان بایکدیگر و اندوه و غم بزرگان از دوا و نایجان  
 و بسیار دین اخبار را را جیف **اگر در وقت است** **اگر در وقت است** **اگر در وقت است**  
 و مردم شکسته و مسافران و امن و رعایت و عواید و دولت و عواید  
 و رفیت و اربابش رزقها و ارزاق طعام و در ولایت فیض  
 و در وقت مرغ و کدوم و حسن حال اهل بازار و دولت و رفیت  
 و در زرا و دینی کار و عوام انسان و امنی راهها و اخبار و

و آسان و وضع محل و عدوت باران در وقت و اعتدال و هوا و بوقل  
 بعضی حرب و قتال و جمع عظیم باشد اگر مشتری مستحق بود و در آخر سال  
 بود باران در وقت و اگر مشتری مستحق بود بسیار در عواید و باران  
 بود در وقت **اگر در وقت است** **اگر در وقت است** **اگر در وقت است**  
 کردن عام و خیر و در وقت و اهر و آید شدن مسافران و تجارت و رفیت  
 هوا و در دینی حال و در دینی خود و اگر مشتری مستحق بود و در آخر شک کرده  
 و اگر مشتری مستحق بود بسیار غم باشد **اگر در وقت است** **اگر در وقت است**  
 کند و توسط بازار و جمعیت اهل طاعت و بیج و در و آب و سبک  
 حال عوام و حرارت هوا و در وقت و طلب امور دینی و رفیت مردم  
 بهار انقضا و آسان و وضع محل و معاف و میان مردم و دینی مسافران  
 و خلاصی مجوسان و نرو و حکام و بین مردم معلوم و اگر مشتری مستحق بود  
 توسط باران و نم باشد و در وقت و اگر مشتری مستحق بود و جستی و تابو  
 و افزون آید روزها و **اگر در وقت است** **اگر در وقت است** **اگر در وقت است**  
 کند بر سطح حال عام و دولت ایشان و زیاد و تا سر و در وقت و وقت  
 رسیدن با شرافت و اکابر **اگر در وقت است** **اگر در وقت است** **اگر در وقت است**  
 عامه و بزرگ زادگان و دینی را جهاد و رسیدن کار و آنها و آوردن  
 بهر و تا و خیر و رفیت و در وقت و دینی و آمدن اخبار و سبک  
 و کثرت و در آب و آسان و وضع محل و آمدن در وقت و در وقت و در وقت



۷۵۶ در قحط و زفاف رسس و اگر مشتری مستحق بود یکی بران و آب  
 بود و اگر قمر مستحق باشد کثرت باران باشد در وقت  
 و اگر شمشیر و اضطراب و زفاف رسس و قحط و آفت در روم  
**و اگر در سبب بود** دلالت کند بر آمدن باران در وقت  
 و کثرت نم و آب و زحمت بزرگان و اهل دیون و حکما و پیکان  
 و زحمت و بیج ما کولات و آمدن قافل و کاروان و بیکی حال  
 عامه و زانی نعمتها و این را بهما و بسیار عمارت و شادی  
 محراب و اطعام و زیارتی در حقه علماء و بیج و شادی جوانان  
 اگر مشتری مستحق باشد یا این و نم کمر باشد و خوشی هوا بود و اگر  
 قمر مستحق بود و بسیاری نم و باران باشد **و اگر در سبب بود**  
 دلالت کند بر خالی طاعت و اطمینان و قحط و زحمت و  
 خلاصی گرفتارین و حرکت مسافران و آمدن بکاران از سفر  
 و اعتدال هوا و اجتماع مردم و بسیار کرم و باران و نم  
 در وقت و این را بهما و بسیار حال و زمین و وقوع مصیبت  
 و حزن شدن خلایق بسبب آن اگر مشتری مستحق بود آب و نم  
 و نمزی هوا بود **مقارنه مشتری قمر در مثقال** اولی دلالت کند  
 بر حبش لشکر و قتل و کشت میان خلایق و سبب کشتن مائما و آید  
 باد و بیماری علماء و خشکی هوا **و اگر در سبب بود** دلالت کند

بر آمدن

بر آمدن حاجات و اجتناب غوائل و جمعیت خلایق جهت مهمات غیر  
 و اعتدال و نوشتن خطها و حبش باد و خشک احوال اهل قلم و مال  
 و منفردان و تجارت و فتح اهل عالم و باران در وقت زمان حاصل و بیجا  
 نشت و بیج مهمات و اگر مشتری مستحق بود یکی آب و باران باشد و اگر  
 مستحق بود باران بسیار آید **و اگر در سبب بود** دلالت کند بر آمدن  
 باد و بیماری و خشکی موانع و وقوع بیماری و جمعیت اشراف و علماء  
 و اندوه زمان و طوام و بسیار از امور و وقوع بیماری و نوحه  
 هوا و خاصه سوزن از در آب و بیماری و طوبی و قوت در وقت حال  
 و این خاصه زمان قضا **و اگر مشتری مستحق بود** یکی باران و خشکی هوا باشد  
 و اگر قمر مستحق باشد بیماری باران و نم بود **و اگر در سبب بود** دلالت کند  
 بر حبش باد و بیماری و حرکت مشایخ و غفلت هوا و نوحه مردم  
 در سفر و اساقط طبع و بسیار کار و کثرت بار و دانه و باران  
 عامه و محض زمان و کثرت زیارت و طاعات و سلامت مسافران و  
 بسیاری کشت و زرع اگر مشتری مستحق باشد یکی باران و نم باشد و اگر  
 قمر مستحق باشد بسیاری نم و باران بود **مقارنه مشتری قمر در مثقال**  
 دلالت کند بر آفت آبها و بیماری و نوحه و وقوع بیماری و زحمت  
 و بیماری باد و شاد زاده **و اگر در سبب بود** دلالت میکند بر خشکی  
 حال عامه و محترقه و وقوع بیماری و آمدن مسافران در باران و نوحه و قیام



در سفر و تبارک و تعالی بسیار است و اینها را با انهای مفید در وقت وقوع  
 زمان و کجا حسی خبر برین و شری جوهر آن و مجادله میان مردمان  
 و مخالفت علما از جهت دین و مذمت اگر مشتری مستحق باشد بار  
 و نم بسیار باشد و اگر مشتری مستحق باشد مرکب باطل و خورشت  
 بود و نشه در اکثر بلاد و بیماری و موت در قمارس و زوم و شش  
**اگر در عقب بود** دلالت کند بر زمین باد و بارانها در وقت  
 وقوع بدکاران و اعتدال هوا و وقت عالی و زرا و اثرش و بزرگ  
 و آسمان وضع محل و از غم و کدورت و آستان زمان و قلمای  
 بوم و بارندگی در وقت وقوع آمدن عساکر در جانب شمال اگر شش  
 مستحق باشد دلالت کند بر جهل و کجی بارانها و اگر مشتری باشد حکم  
 بکار چون بود **اگر در وقت بود** دلالت کند بر دنیا و قیام و این  
 بوم و محنت زمان و توبه بدکاران و آمدن باران با نفع و باران  
 اگر در وقت و دلالت علما و در زراف و کشیشها و حیوانات  
 و سگالات و دنیا و اندوه بوم و آمدن و من و کثرت کینه  
 و عدوت و بیاخت اگر مشتری مستحق باشد بخت بایمان و نم باشد و اگر  
 مستحق باشد کثرت کینه و امطار بود و اندوه علم بالعبود **فصل**  
**در زمانه است که یک سبیل** با ویرج در وقت است اربع و سبیل  
 عشره مقارنه و در وقت است اربع مقارنه و در وقت

و در وقت و دلیل اینها سبیل در حد و بر وقت و بادای مغرب و اگر در  
 برج طرب بود و قمر بایست از نظر باشد و دلیل بود بر قیامی  
 زمان و در سبیل ایشان اگر غالب و مستحق بود دلیل کند بر خوشی و  
 سبیل ایشان و عیش و طرب و در میان ایشان و ظاهر هر زمان  
 قشیر را کجین منور و شوش در اقلیم پنج و سبیل با و اگر در وقت  
 باشد و در وقت با و سبیل اگر در وقت غالب بود دلالت کند بر شش  
 زمانه و حکم کردن ایشان بر شهران و بایکد و شری این دو کرب  
 و دلیل اختلاف هوا باشد و اختلاف از اجزاء اعتدال و است  
 بگوینا و در زمان و جوانان و جنس و بیا و میان از زمان  
 سرکه **مقارنه و در وقت** دلالت کند بر شاد و از و این  
 و غضب و کثرت فتن و جوهر و غیبت مردم بکارهای اختیاره  
 و انگار شدن نوآشن و بیماری و خفا و صفای خاصه و در وقت  
 و در حیران و خادمان و احتیاط و در کجا حسی با غیبت و دیگر  
 زمان بدکار و نقصان بارندگی و کثرت هوا در وقت و سبیل  
 ارا و اولش بایان زمانه و فتن و در وقت مرکب و فاجات و وقوع طلاق  
 و خزان و کثرت فتن و بفره **اگر در حلقه** دلالت کند بر مخالفت و  
 مخالفت از و بواج و وقوع طلاق و خزان و کثرت زمانه و سوال  
 رانسان و بیماری و در زمان نظر بایان و سبیل با و بارندگی خاصه



که مشق باشد و طرب را در او باشد و کثرت نشه در جلال و طول  
 و جوی و موت در اکثر بلاد و کثرت اوقات و حسن حال او  
 و لغت و بسیار که از کوشش و غنای زینت میان ارباب هو و طرب اگر  
 میخانه مستحق باشد یا بهجاری باشد و نوک در خورستان و جوی در  
 شهر و خوشه اگر نه مستحق بود بسیاری است در اکثر بلاد و کثرت باران  
 در حد و اگر در **سیر** بود و دلالت کند بر وفای عداوت میان خلایق  
 و حدوث رعد و برق و باران در وقت و مکان مسنور و کثرت در آن  
 و اهل فساد و بسیاری زنا و فحش و در میان زنان اشراف و ثلث  
 فواید مطربان و فرج عطای و تاریکی هوا و طرب در بسیار میان و غنای  
 در میان از اهل و عوارض مراد زنان و کودکان و میز و نوبت و حال  
 نالیده و بدنامی فساد و اهل غنا و فساد شدن فتنه و فتنه و اگر میخانه  
 مستحق باشد حرکت ملک او از و خورستان بود و خوبه و در آن و بار  
 و غنای یک از اهل و هم بادشاه و موقع جوی و طول و نوکی باران  
 و اگر نه مستحق باشد و سستی بود میان خلایق و شهر ما **و اگر در وقت**  
**بود** و دلالت کند بر برکت از دل و طرب ارباب و اهل صلاح و باران  
 و غنای شدن چنین و رعیت زنان و کبار می نالیده و میل  
 اهل صلاح و کثرت و موت یک از فرماندهان مجاز و کثرت اهل  
 و وفات در میان مردم خاصه زنان و ثلث فواید مطربان

عادت ده

و بدی احوال و آهین و اگر میخانه مستحق باشد و اهل خوب باشد  
 و بسیار در عداوت و قتل میان با میان و یکی از عادی و یکی باران  
 و اگر نه مستحق بود و سستی اهل مصر باشد و بدی حال بر بر کران  
 و کثرت امطار **مفاد** **رنگه** **در وقت** **فای** و دلالت کند بر دلیری  
 کردن در زنان و بسیاری فتنه و فتنه و فساد شدن اهل و طرب  
 و فتنه و بنات و بر کشیدن هوا و فساد و فتنه و بنات و فتنه و  
 ناسازگاری از دل و طلاق و فراق بسبب عشق و عاشقی و  
 آفت زمان سلبط و بهجاری که و کوشش و فساد و فتنه و  
 بکوه و سرفه **اگر در وقت** **بود** و دلالت کند بر کار و بسیار  
 فتنه و فتنه و فتنه و کثرت زنا و عداوت زنان با شوهر  
 و موت ارباب و کثرت در چشم و نقصان اشیا و اشیاء و بسیار  
 بنات و بسیاری مار و قتل برکت بموت و بدید آمدن در زنان  
 و افت ایشان و بهجاری مطربان و کثرت باران و تاریکی هوا  
 و فساد و فتنه و موت باران و طرف مشرق و خوبه و فتنه و فتنه  
 و فتنه و فتنه و بهجاری و موت زنان و فرج لشکران و کثرت  
 فتنه و زنا و رعد و باران و اگر میخانه مستحق باشد و باران  
 و کرمی هوا باشد و اگر نه مستحق باشد بسیاری باران و غنای  
 اهل عواقب خوب بگوستان و در کثرت و دلالت **اگر در وقت** **بود**



ولایت کند بر کثرت موت و زنیان از قوت و طعن و هب  
میان دولت و فضل بعضی از زمانه نماند و قوت بخنده و قضا و طعن  
و بخت زمان طالع و خد و پیران و تیار و شدت بیا و غیره و غیره  
و مطربان و حضرت از اول و دیناری و وضع محل و تفهنگان اجنه  
و اندوه زمان و مطربان و بیماری درین طبع و کفر شاری و بی طین  
و بسیار است سید و طهر و موام ضار و اگر مرغ مستحق بود موت  
از زمانه نماند یا شد و آمدن طبع و در وقت و اگر نه مستحق باشد و ک  
بعضی از طین بود و سبب نماند و پاک طعن و اگر در جبهه بود  
ولایت کند بر فوج اهل صلاح و رغبت دوم بعضی و غیره و در وقت  
فمازان و قوا لان و قوا دان و بسیاری باری و سیدی و موام  
بنا سازی از اول و غیره شدن کینرکان و جوی در زمین و اوق و قوت  
مک و اهل و لشکران و کوشش و لایه ها و اسر و برده و موت زمان  
و بهر و نفع مطربان و کدورت خودین و اگر مرغ مستحق باشد ملک  
ملک خورستان باشد و ک اغنام و سخن سهر و اگر نه مستحق  
جوی حد و ثن و اگر در ولایت خورستان و خورج و خورج در  
کوستان انجا و کثرت بران **مقارنه زهره و مریخ در طالع و اوقات**  
ولایت کند بر فوج اهل معنیان و فوج و غیره میان زمان  
و عا و مان و اوست بنات و اشجار و ریاضین و میوه و بیماری

مردم و اسقاط و بر آوردن خون و فساد ملک بزرگان و هفت  
هو و اشجار شدن فواش و دیرین زمان بر هر کار و دید و شنید  
و بدنامی خوانین و اوست کینرکان و عا و مان و قوت و جسم و آینه اگر  
**در جبهه باشد** ولایت کند بر فوج مطربان و فوج در طالع و غیره  
و اوست اشجار و بسین لک خاص و غایت و اسقاط اجنه و فواش  
از فوج و در اهل بکاران و باری و در وقت و موت و فوج و ک  
در میان زمان و با دای فواش و فواش و نا ائین را بهما و بد حال  
بکار و اگر مرغ مستحق بود و فوج از اول باشد و ک فم و اگر نه مستحق  
باشد موت ملک کوستان بود و پاک طعن و بسیاری آب  
بود و فواش و اگر در جبهه باشد ولایت کند بر فوج و فوج و سبب و جوی  
و سبب و فوج اهل عالم خاص زمان و محدوت معلوم و طهار و کثرت  
فوج و فوج و سبب زمان با فواش و بسین و حضرت از اول و اسقاط اجنه  
و بیماری مطربان و اوردن و تا رکی هو اگر مرغ مستحق بود و ک زمان  
بود و کثرت و فوج و بسیار فم و جوی در بادیه و عرب و صلاح  
اهل روم و اگر در جبهه باشد ولایت کند بر بسیاری باری و سهر و  
بیماری زمان و فوج رند و ادبش و سقوط اولاد از ارغام و کثرت  
از زمان ملک و شدت در زمین و فوج و کثرت و خور و ولایت جاز  
و قوت و عا و طعام اگر مرغ مستحق بود شدت باشد در اوق و فوج و قوت



وکی بداران و اگر نه مستحق باشد مرک بسیار بود و افادنی  
 و بسیاری طغ و باران **مقتدره از نهر و می** در **مستحق** دلاکت  
 برضا و حال آنها و حیوانات با و می ملک زمان بد که در وسط  
 اطفال و فساد و ناکان و مخالفت از بواج و بودن سرما و باران  
 در وقت خاصه که در مذابت سیم و ترعانه و اختلاف و آفت  
 بنات و مضطرب و فساد **اگر در مسلمان بود** دلاکت کند بر حلا  
 همسان و بر سر زمان و شوق ایشان بعل به و اسفاط اجنبه و  
 بیماری خواتین و اصل طب و بارانهای سخت و اماکن مستعد و  
 که ما و سیکه علی عامه و از فساد و اگر بر مستحق بود و بوجع و  
 بود و در جالب و رسیدن سرور از اعدا در جوستان و مرک زمان  
 عامله و کی بداران و اگر نه مستحق بود و موت یک از پادشاه زادگان  
 و غرض و عواقب و عواقب و آفت **اگر در محبت بود**  
 دلاکت کند بر کثرت باران و سرما و فاش شدن نم و بوقر فساد  
 لشکران و مردمان بر فعل و اسفاط و علت در آلات شامل و  
 متغیان و موت بعضی از زمان پادشاه و خروج اهل جبار و  
 و طغور شیا و شبنم و قلت و باران و مرد و دشمن و غفلت  
 و آفت و اب و رسوائی زمان و قضیت ایشان و اگر مر  
 مستحق باشد مرک زمان پادشاه باشد و اهل جبار و اگر نه

مستحق بود و تجدید پادشاهی شود و در زمین روم و موت آنها  
 و پادشاه بود و عراق و اهل فساد و سودا **اگر در محبت بود**  
 دلاکت کند بر موت و ال شام و کثرت و جمع و بیماری و موت  
 در اغیا و بسیاری بداران و طغیان آنها و قلت و فساد خواتین  
 و مطربان و میل زمان با مردان و وقوع لکهای و بسیاری  
 باران و برنج مسافرت و منت بر خواتین و فساد و تغییر حال  
 و زیادتی آنها و اگر مر مستحق بود و مسلمان و کثرت از بد بود  
 و بسیاری مرغ و ماهی باشد و اگر نه مستحق بود مرک حاکم بود  
 و بسیاری بداران **اگر در محبت بود** و آن عطار و مرغ  
 مطلق و لیل بود و بر خوف و خطر تبار و آمدن باد سموم و توفان  
 امور دیوانه و کثرت رسیدن احوال و عمارت و تاراج و بر سر  
 بارانها اگر مرغ غالب مستحق بود دلیل بود بر خوف و استیلا  
 فساد و منافق و نمودن مردم با یکدیگر و حقد و جد و حب و کثرت  
 و اگر عطار و غالب مستحق باشد دلیل بود بر طمع و کثرت  
 کردن و ناراستی مردم و بسیاری دروغ و سواد که در هر نقط  
**مقتدره از نهر و می** و عطار و در **مستحق** دلاکت کند بر مرض  
 آلات حرب و موت لشکر و غلبه و سفامت در میان مردم  
 رخت ارباب قلم و تبار اهل بازار و منت غرض و خیار و منفعت



۶۱ و منصفان و محابیه ایشان و بسایر ارجین و خیار بدو فرستند  
و خوشای خاصه در اقلیم حکم ششم و سائر بلاد و مناصب و عمارت و  
در جسم و فلوس قلب و فساد طراران و بدخلان و ظهور و عیان  
کیمیا و غلبه و زدن و خشکی هوا و ظهور علامات استسما و دماغ  
و دواب **اگر در محل بود** و لالت کند در جوب و دواب شام  
و عرب و قتل آب چشمها و قتل میانه انبای یا پادشاه و در لالت  
روم و ترکستان و خروج لشکرها از طرف مغرب و فساد عمارت  
کردن و صدورش امر افش از شمال و لو جاع بود اسیر و در حد و غیر  
و باران و ساختن آلات حرب و غربت مردم نقبه و غربت  
استخار و اهل بازار و خواست و طلب از عایا و وقوع کفایت و ظهور  
کند آبان و اهل نفاق و سفها و غمت محال و کتاب و ارجین  
و خیار و مردم و قطع طرق و فتنه و مشرق و زدن و در میان قلب  
و بانگ و اهل خوف و در میان اهل بازار و میدان و جمع آمدن مکره  
کیران و مشعبدان و مناصب و مناصب و اهل حرفه اگر مریخ بود و در بین  
شام فتنه باشند و دشمنی در دایم عرب خرابی کند و باران آید  
و اگر عطار و مستطیع بود میانه اهل روم و دشمنی مجادله افتد و هلاک  
بزرگ و زدن بلاد اتفاق افتد و ششم و چهارم و سختی و کربا باشد  
**و اگر در سراسر بود** و لالت کند بر کربا و خشکی هوا و بسایر شهرت و خیار

خوف

خوفه و ارجین و جلیت خلایق و فساد معادن و غربت آلات حرب  
و در سوز و چهارها و بسایر و خشکی و خیار و در زمین فارس و هلاک اعدا  
پادشاه و موت در کتاب و از باب نقوش و جوب میانه اهل مغرب  
و مشرق و ترک و از زارنا برده و کثرت کربا و کربا و فساد و فتنه باران  
و کثرت کربا و مناصب میان اهل قلم و فساد و فتنه سلاح و تقویر  
و شش و در میان ایشان و زیا و سبب میان اهل فضل و  
تقوی و تلف چهار پادشاه اگر مریخ مستطیع بود و موت کربا از فرمان دکان  
روم باشد و کثرت اراض و ارض و موت میان بود و اگر عطار و مستطیع  
بود بسایر خوف و ترس بود و کثرت طاعون و موت در مملکت روم  
و مخالفت پسران با پدران و موت اقامت **اگر در سراسر بود** و لالت  
کند بر فاش شدن اسرار و زار و کتاب و قتل فواید ایشان و وقوع  
مرافعات میانه ایشان و کثرت ارجین و رسل میانه ملک و قتل امور  
و فساد و غلبه ملالت و میران و محاسبان و از باب فضل و کسا و بازارها  
و ستم بر رعایا و کثرت مناصب میان اهل عالم و اگر مریخ مستطیع بود  
میان اهل عراق عرب و باده و مکر و صدور باران و اگر عطار و مستطیع  
باشد خون کشتن باشد میان اهل مشرق و مغرب و کثرت و باد و  
**معارف مریخ و عطار و در سراسر خاک** و لالت کند بر خروج فقران و بدین  
راهها و غلبه و زدن و طراران و فساد و خیار و مزارعان و کمالی و خیار



و آمدن کار و امانت و افتادن اراجیف و بدی حال متصرفان  
و وکلای و سبب اهل دیوانه و آفت و بواب و نقصان بزرگی  
و عیال و پیران و آفت بعضی حیوانات و خوف اهل قلم از کسریان  
و دعوی میان سرمندان و سبب سالار **اگر در قلم بود** فساد  
اهل زمان و آفت کار و کوفت و نباتات و اندوه بخار و اهل بازار  
و زبان در معاملات و ظن و طرازان و کدبان و سوسن جابجا  
و غیره می مولک و دواب و مزاج و برخی حال متصرفان و بسیار  
در خوف و همت و فدا و اکثر اقا و کثرت موت در روم و بسیار  
اگر با و سر ما و عزامت کتب و متصرفان و بی آفت خانه و خجسته  
بر اهل سلاح و اگر می میستند بود فساد باشد در اکثر مواضع و موت در  
روم و امکان بر در مواضع مستعد و اگر عطار و مستقیم شد خوف  
ترس و قتل و مرکب و حین با و نوسط باری **اگر در سبیل بود**  
دولت کند بر فتنه و فساد و نزاع در فارس و خراسان و عراق  
عرب و موت ملک صغیر و خوف و شدت و در بعضی بلاد و خشکی هوا و کثرت  
غبار و سبب اجارت برزاجها و خصوصیت صباب و دیوانه و ارباب  
سلاح و غلبه کردن عوام و کثرت اراجیف و در دیها و کوه و حیل و غایب  
و برگشتن هوا و بسیاری آلات و خوف آن و موت کجای از اهل قلم  
و اگر می میستند بود و متعلق بود میان جمعی از اهل قلم

و مردم چهل و حکمها و بسیاری از دلها و اگر عطار و مستقیم باشند  
خونریزش باشد و فساد بزرگان و کثرت در دلها **اگر در بیک بود**  
دولت کند بر بسیاری اراجیف و برخی تجارت و اهل بازار و کشتن  
سخنان محاسن و در فتنه و وقوع لواط و کثرت جلد و کارهای نامحسوس  
و برگشتن هوا و ضعف و اجها و رعد و برق و بارندگی و کرماد و موت  
بچهارم و در ولایت روم و کثرت مرض و خشک و سبب و خوف و همت  
و نفقت او با آن و عصیر و اگر می میستند بود و ک و طاعون و ترس شد  
بر زمین روم و در وسط بزرگی **مقارنه عطار و برخی در شش ماه** دولت  
کند بر نعمت پیران و حسن و نیکان و اهل بازار و متصرفان و اعمال تجار  
و اندوه اهل فضل و شوا و کشتن بیجا و سخنان در روم و بسیاری  
اراجیف و جمع دواب و برده و برگشتن هوا و بیماری حیوانات  
و زهرت مردم از سسج باد و صبح و ریختن خون و بودن در دیها  
و نوشتن خطوط مروره و غضب اعدا و اهل قلم و پیدا و حکم لشکران  
و خطار و محاسن و محالجات اطباء و حکم بگویم و بقیه فساد و از دلها  
و فاشان و حین با و می سوم و در وقت **اگر در جزایر بود** دولت کند  
بر فساد و حال خطا و فاشان و علت اشجار و لشوین مردم خاصه  
و پیران و اهل قلم و تا جوان و ارباب فضل و بیماری جوانان از فتنه  
و سرخ باد و حصیه و فساد در غنما و اندوه شب و رن و اهل راهها



و باد نای زبانه را و جز نای دروغ و کثرت لواط و فحش از  
 اولاد ملوک و بکدیدی از فرماندهان و غل او اگر برنج مستحق در  
 نانی کاه و خورج و خای از جانب حواسان و فتنه و تشویش میان  
 حردمان و اگر برنج مستحق باشد ملک بفرار از زندان باشد و باشد  
 و خورج لشکر از گورستان بطرف حواسان و جستن باد و اگر غلط  
 مستحق باشد فتنه و جنگ در میان اهل روم و قتل و دارن و کوه نشینان  
**و اگر در جزایر باشد** دلالت کند بر فساد حال ملک بابل و وقوع فتنی  
 در ناحیه مغرب و موت در آن بلاد و محضت رسیدن بکتاب و ارباب  
 نقوش و اندوه علماء و مقرران و ارباب دیون و غل او و برنج نای و اهل  
 بازار و دیون اراجیف و رعد و برق و باد نای شد و الهما رستخان  
 بهوده و بدی هوا و حیانت و جلیت و در روم و شکست یافتن که روانها  
 و کشف شدن مالها و اگر برنج مستحق بمنزله کثرت باشد مرگ و حادث گردد  
 و بسیار خوف و ترس در بلاد و غرقه اهل حورستان با مردم بادی و ملک  
 کمتر مردم اگر عطار مستحق جز صلح مردم روم بمنزله و جوی در ناحیه  
 عرب و کثرت باران و رعد و الک نه زلزله **و اگر در دیو بود** دلالت کند  
 بر جنگ و بانی میان مردم و طغیان میان دغمان و اندوه علماء و کثرت  
 و برکشیدن هوا و سب و رعد و قتل و ملک اهل هوا و از ولایت عرب  
 و مرگ پادشاه هر یکی از آنکه در دولت او و کثرت عدل و فساد و فتنه و اگر غلط

و کثرت

و کثرت مرض و موت اگران و بسیاری غم و رطوبت اگر برنج مستحق  
 حرکت در زمین فارس و سجستان باشد و افتادن فتنه و اگر عطار مستحق  
 بسیاری عدل بود و افتادن در حرکت مردم و کثرت باد و **مستحق**  
**و اگر در شعله آید** دلالت کند بر فساد کثرت و افتادن در حرکت مردم  
 و اراجیف و جابین و بخارات و تاریکی و بیماریها از سستی اعضا  
 و کثرت زمان و رطوبت دماغ و ظلمت و تهمت و غرقه و فساد آنها و  
 کثرت باد و رعد و برق و هلاک حیوانات آنها و روشن باد و از نای مختلف  
 و پراکنده که مسافران و زحمت و کلاه و مقرران **و اگر در سلطان بود**  
 دلالت کند بر زندها و جفاها خاصه در پرتو و بسیاری ارباب  
 و دروغ و مسدود شدن راهها و دست بر آوردن فاطمان طریقت  
 و فساد کثرت و سستی اعصاب و طغیان غم از آن و زرقان و بد  
 کشتن هوا و سختی تجار و اهل بازار و کثرت موت و در شرق و فساد میان  
 ملوک و اضطراب عوام و خواب و هلاک و شدت و حرارت و قتل و صیاد  
 و فساد و در مجلس پادشاه و از او قتل و فساد کتاب و موت و در میان  
 اهل طایفه و کثرت فتنه و اعلام و اگر برنج مستحق بود حرب و فتنه بسیار  
 باشد و خواب و شدت و سختی که ما و اگر عطار مستحق بمنزله عدوت زلزله  
 و سختی که ما و افتادن در حرکت و میان مردم **و اگر در مغرب بود** دلالت کند  
 بر موت ارباب و عوب و تسلط اهل خیال بر پنهان و طغیان فتنه



بر اکثر اراضی و ولایت لبنان و کثرت موت در اتم و شربت عرض و  
خسارت کتب و رسل و کثرت طرد و خوف خطای و ظلم بر اهل خود و  
فساد آنها و کشته شدن کثرت لواط و مکر و کفر و کشتن کذب  
و تهمت و خیانت از همه نوع و دیگر کثرت هوا و فساد عمل و تجارت  
و اگر مریض مستحق نباشد ملک باید بود و افتادن مرکب در مردم و کثرت  
بادها و اگر عطار مستحق باشد جنگ عالم و افاق با دشمن و دستاورد بسیار  
ابر و باران بود و اگر در وقت بود و کثرت کذب بر مردمی و سرقتان و تجارت  
و اهل بازار و کذب و خیانت و تهمت خطای و اراجیف و  
بادهای تند و آفت حیوانات آید و غرق کشته شدن و غیره و احوال بسیار  
لشکر و مردم و اهل مرق و خوابیدن مواضع گزیده و فتنه و قتال در ارض  
مجاز و قوت کفار و موت و قتل و کثرت او و وقوع باران و ابرها  
و برین باران و فتنه میان اهل دنیا اگر مریض مستحق نباشد حرکت مرکب  
بود و حب میان مردم بایل و آفت الطبا و اگر عطار مستحق نباشد  
شدن کفر و انا بود و مرکب و کثرت باد و باران **مقارنه قمر و برج با قمر**  
**در خفاست این و برج انجی غمشه** مقارنه قمر و برج و طبیعت بر فتنه  
و کشتن و مناظره و نزاع در عوام الناس و بسیاری کذب و بهیم و کثرت  
در قلوب خطای و کثرت شطران و اختلاف هوا پس اگر مریض  
مستحق بود و مرکب بایل باشد و کثرت قتال و فتنه در اکثر بلاد و کجی

و لیکن

و بسیاری موت و رفا رس و مردم و غلبه سیاه و نفوق و اوسه  
قلت نم و اگر قمر مستحق باشد کثرت باران بود و در وقت **مقارنه قمر**  
**و برج در سلسله انجی غمشه** ولایت کذب بر مردم و احوال و زیادتی کرما  
در وقت و بزرگی هوا و حرکت لشکریان و غم و اندوه مسافران  
و اراجیف بسیار و حرکت درون و خبرهای پر کشته و بسیاری نفیلم  
**اگر قمر بود** ولایت کذب بر خصوصت عوام و بهیم حامله و کثرت قمار و رسل  
و فساد آنها و فتنه و لغت از انواع و برج اطفال و بسیاری اراجیف و ابله  
و کرمی هوا در وقت و شینعات در میان لشکریان و فساد حیوانات  
و مرکب ملک بایل و غارت اموال و تلف شدن و دواب و کثرت و کثرت  
عالم و دست باغش از باب سلاح و اگر مریض مستحق نباشد و عالم و افاق  
بود و کثرت رافه ولایت و بیماری موت و رفا رس و اگر قمر مستحق  
بیماری باران بود و در وقت **و اگر در سلسله بود** ولایت کذب بر مرکب  
بادها و در ولایت جنوب و بران کذب و شرف و کثرت طرد و کثرت  
قتل و قتال و ضرر از سیاه و تلف شدن سیاه و بهیمت هوا و  
وقت و اختلاف کثرت و تر در سولان و جاسوسان و اندوه و فتنه و کثرت  
و ضرر و مان و بادهای خوف و امکان و بی بیماری رنان عالم و اگر  
مریض مستحق بود و کثرت باران بود و اگر قمر مستحق کثرت باران و غم باشد  
در وقت **و اگر در سلسله بود** ولایت کذب بر مریض و فتنه عوام و بسیاری







متافان و اوقات طوفان و شواخ و کدورت اهل طرب و حین  
 باد و ناسار که ری از بواج و بیماری از هوای و غلبه خون  
 و موت پادشاه و در دیار ریح و طرف مشرق و کثرت هوام و فیه  
 و غلبه شدن و اداب و توسط بارندگی و اگر می مستی بود که باران  
 بود خوشه هوا و اگر مستی بود باران بسیار بار و در وقت **و اگر در**  
**دولت** و دلاست کند بر رخ و توفه ملک و اگر بر باد و نامی هر دو  
 و غم باران و رعد و برق در وقت و در حال مسافان و خوف و نا امانی  
 و اطمینان و گرفتاری و جاسوس اندوه زمان و بیماری عاده اکثر برین فتنه  
 و ایجاد در میان عوام انسانس اگر می مستی بود که باران و اگر مستی  
 بود بسیار باران و غم بود **و از آن قریب بود در مثل آب و دلاست**  
 بر قوت حال زمانه ثبات و حرکت ایشان و دشواری و کشیدند و بی  
 حال مسافان و غم و میر و نقصان جان و رعد و برق و تاریکی  
 هوا در وقت **و اگر در مسلمان بود** و دلاست کند بر غوغای عوام و فساد  
 بدکاران و وقت مسافان دریا و ارتفاع بخار و دشواری  
 وضع محل و فساد آنها و تیرگی هوا و دل مشغولی عوام انسانس و هر آن  
 در مردم و غوغا و کشاکش و فساد و حال بدکاران و زجر  
 ایشان و غم و باران و رعد و برق در وقت و در حین فتنه و حرکت  
 یک از زمانه ثبات و نقص ملک و بسیار بر لشکران و اهل طرب

قصد سلاطین بیکدیگر و غوغای سفاین در وقت مهل و کینه و جوی  
 و فصول و کما و بل و انهدات و امثال کثر الوقع باشد اگر می  
 مستی بود باران و غم بسیار باشد و اگر قریب مستی بود بسیار  
 شورش بود و اگر کثرت باران و موت مردم بیشتر و غم و رعد و برق  
 هوا **و اگر در موب بود** و خوف و غم خاصه مسافان و دریا و فتنه  
 جاسوسان و عیون و هوا و آبها و پید شدن بخار و کدورت هوا  
 و اندوه زمان و بیماری ایشان و خصومت از بواج و غوغای عوام و نا امانی  
 ایشان از بدکاران و دستم و حرکت بزرگ باشد در اوقات غم و فتنه  
 و بسیار فتنه و حرکت و در غم و رعد و برق و اگر قریب مستی بود  
 بسیار آبها بود و رعد و برق و صاعقه **و اگر در محبت بود** و دلاست کند  
 بر برنج مسافان و آفت کشیدند و زیان زمان و مکرده عوام و بسیار  
 سخاوت تیره و کند هوا و کدورت ایشان و حرکت حیوانات آب و در  
 حال بسیار و دریا و صبرت بخار و ملک بزرگی و فتنه و غارت و بسیار  
 و زرد و دلاست مردم و کدورت ایشان و بار و بارندگی در وقت  
 و پید آمدن و زدنیا اگر می مستی بود ملک مردم بایل و غم و رعد و برق  
 و اگر قریب مستی بود باران بسیار باشد **فصل چهارم در زمانه**  
**ساز و فتنه** و در مثل آب و ریح و غم و فتنه **مقارنه عطار و زجر**  
 در مثلثات و ریح عطار و زجر و زهره مطلقا و لیت بر آمدن



هوا در صفت باد باغی معتدل در تابستان و سردی در زمستان  
 و در غایت مردم بعلم موسیقی و تقویر نقوش و الاوان مختلف وضع  
 رسوم مطبوعه و لطیف و اخبار خوش پس اگر نه غلبه غالب و مستقیم  
 دلالت کند بر خوشدلی مردم و لطافت دادن در کارها و عفت  
 جوانان و رعیت نشین بطاعت و جزای و عبادت و روانی بارانها  
 و خوش طعمی بخار **در مثلثه اشتر** دلالت کند بر رونق  
 کار و زکرت اهل پیرایه و بقاشان و عطاران و برارن و اهل بازار  
 و سبزه بوی برده و دواب و جواهر و اعتدال هوا و ارتفاع بخارات  
 و تازگی و رعد و برق و افتادن عداوتها و فتنها و غضب و خشم  
 میان خلایق و از زلزله طوم و دواب و زانی مطبوعات و ماکولات  
 و رسیدن اخبار و جو دلت ط اهل قسم و وفات **اگر در مثلثه** دلالت  
 کند بر غنیم و مطر و خوف کباب و بد حال زنان و تلو زنی و سبک حال  
 و پیران و صنایع و تجارت و رعیت خلایق ملایم و طرب و کثرت جمع و شتر  
 برده و آفته و ارتفاع بخارات و تازگی هوا و رعد و برق و روانی  
 بارانها و مجادله میان بارانها و غلات از فوج و کثرت لواط و شتر  
 و دلالت رقه و مصل جمع شوند و قوت اهل بابل و کثرت ابر و باران  
 باشد **اگر در مثلثه** دلالت کند بر نقوش میان زمان مردم و  
 اعتدال هوا و مصل خلایق و تقویر و تیزی بارانها و سبکی اهل قری

و وقوع موت در اکثر بلاد و حوب و سنگ دما و غلبه شتر و خنجر  
 بر ماها اگر نه مستقیم بود کثرت عث باشد در زمان و کودکان  
 و کلبه باران و خنجر کرما و رعد و برق و اگر عطار و مستقیم باشد ترس  
 خوف و در اکثر ممالک باشد و حوب زخون ریختن و گرمی هوا **اگر**  
**در مثلثه** دلالت کند بر کثرت ارا حیف و بسیار عداوت میان  
 مردم و حکام و فراغت غلظت در رونق بخار و اهل و فتنه و نقوش میان  
 زمان و احوال و کثرت باد و شتر در بعضی بقعها و جمع شدن مردم  
 در زمین عراق عرب و آمدن فوج و بیجان و جبر و مختلف بوی  
 عسل و پیران اگر نه مستقیم بود میان اهل روان و آرمیده و بینه  
 و توسط باران و رعد و برق باشد اگر عطار و مستقیم باشد ملک بابل  
 بهر جهت شود و سبکی گشت بود و در ملک اهل فارس **در مثلثه**  
**در مثلثه خاک** دلالت کند بر بسیار بر سر و شتری اطمه و جوانان  
 و شیرینها و جامها و از زلزله و فراخی و سبکی گشت و زلزله و آمد و شد  
 کاروانها و مسافران و افتادن اخبار خوش و بسیاری خفوت  
 و عداوت و بد حال و کلا و مقصران و ظهور مشیت و بازیگری  
 و بدون سرما و کلبه باران در وقت و بد حال کردن عامه نزد سبکی  
 و فراموشان و بهشتان و ارتفاع و زرق و اشک داشتن جملات و نقوش  
 و تقویر هوا و خنجر گشت و زلزله و روانی کار غله و ارباب و تجارت اهل







و بس زنان و غیره و مردک بزرگ و خوب میان ترک و روم و در  
 عرب و شادی کتابی که بطور طبعی در اکثر مواضع مستوفی و اگر در  
 مستحق باشد مردک ملک باین باشد و غرضه پادشاه روم و روم  
 کردن و چو میا و اگر عطار دستخیز بود میان اهل ترک و روم خوب شد  
 و در بیشتر ملک عادت کرد و **اگر در ولایت** و ولایت باغ و  
 و اهل روم با ترک و با دای تخت و شدت سر ما و با دای و روم  
 بخار و اهل بازر و طرب حال و دوستی میان زنان و مردان و  
 ملک متر و آن اگر نه مستحق باشد میان روم و ترک فتنه و  
 بود و اگر عطار دستخیز بود مقدم روم باشد و اگر فتنه با ترک  
 و با دای و یک از لغات **و زبان سفید در مشقات** و ولایت  
 کند بر وجهت سزای بگو و کثرت هیچ جواهرات آید و معمری با  
 و بسایین و حیاض و در خرمیاه و با دای و سر ما و روم و روم  
 حاران و طامان و غواصان و صلاح حال غار و ذاتی طامان شود  
 اهل صنعت و لهر و طرب و زلف و روم سفید و عدالت انگریزی بود  
 و او باشد و از اول **و اگر در سر طایفه** و از اول بود و روم و ترک  
 و خرمی و روم و بیشتر در زبان و روم و برقی باشد و ملک  
 باران و با دای خوش و زد و اگر نه مستحق بود و غایب بود  
 باین مردک در ولایت روم خاصه در زبان و کثرت و عد و برقی اگر

عطار دستخیز باشد مردک زنان و مردم مزاج و بزرگ و روم و  
 افشاران و روم و خور و میانه و جاعت **و اگر در عتوب** و در لای کند  
 بر یک حال زنان و بازرگانان و کثرت و فتنه و غیره و بیخ امدان  
 و روم و خاران و معامران و کسب و سزای و با دای و با دای تخت  
 و روم پادشاه و روم و خواج و حضرت ادری و مواضع و قتل و سختی و  
 و طهور و خوب و بر اکنه شدن لشکران و بیشتر زنان حامل و افعال  
 و روم و برقی و اگر نه مستحق بود و روم و کثرت باشد و قتل بسیار و  
 و برقی و با دای و روم و اگر عطار دستخیز باشد کثرت در آن بود و  
 شدن لشکران و عزم مردم و جلیب لطیف از **و اگر در عتوب** و ولایت  
 کند بر وجهت زنان و مردان و روم و طامان و روم و روم و  
 لب و آمدن اخبار سار و طامان و صلاح احوال مردم و عدل  
 و روم و برقی و زاده شدن آنها و خوب در زمین ترکستان و مردک  
 بسیار و اگر نه مستحق بود و صلاح حال مردم باشد و کثرت مرغ و ماهی و  
 با دای و برقی و اگر عطار دستخیز باشد و خوب ترکان باشد و خواج  
 و یک با دای و با دای **مقارنه زهره و قره در مشقات** و زبان زهره و قره  
 مطلقا و لای و حال است و زبا و ناکت و روم و ذاتی و حاشی و  
 مردم و یک و کثرت شدن احوال و طامان و لب و زده و طامان و کثرت  
 بلباس مطیع و ماکول لطیف و غیره و او هم با دای بسیار و سر ما و روم



پس اگر زهر مستحق باشد لالت کند بر کثرت همطارد و رفت و اگر  
قر مستحق باشد و اگر تریاج جنوبا بود و کثرت نم سیمیا در بر صحنی  
**شب** حاسی که گوید که اگر قمر مقارن زهره شود قبل از آن که زهره  
غروب کند و در احوال زهره تحت الشعاع باشد بارش در جانب  
مشرق خاک شود و اگر زهره در احوال مری باشد و قبل از قمر غروب  
شود نیز و مصالح حلالی بود و اگر قمر مقارن زهره باشد و مشرق زهره  
الشعاع بعد از قمر غروب کند ملک مری خاک شود و **ان زهره و قمر**  
**مشق** **اشش** دلیل کند بر بیماری زهره و رفتن بوقوع اختلاف  
هوای و محال کردن غامد با سایرین و خواجین معطر و سیمیا مزاج هوا  
و خوبا زخما و بیماری مسخر **اگر در فصل بود** و لالت کند بر ابرو  
که در وقت هوا و جی برای و زردن زردینا و وقوع مبهمانه و زفاف و  
معاونت و شادی عوام و رسولان و زنان و کثرت تولد و شغل و  
بار آمدنای نافع و آزارنا طوم و وسوسه و اخبار یک غامد و مشرق و  
اگر زهره مستحق بود و باران و باد بسیار آید و اگر قمر مستحق بود و باد جنوب  
بسیار جهدم **اگر در فصل بود** و لالت کند بر کثرت ذرات و رطوبت  
و اعتدال هوا و بر آمدن کف هوا و طرب در ملک و خواجین و زردن  
الالت زینت و سحش جلیها و کثرت منافکت و عو همت و غلبه طرب  
در ملک و سرور و زردن شکله و موت حال خزان بزرگ و جوی زهره

و اهل طرب و رقص عوام بهوا صنع تزه و کثرت سیر و کثت و حرکت  
رسولان و بوی دت و زیاده و سیمیا و اگر زهره مستحق بود و باران کثرت آید  
و اگر قمر مستحق بود و باران بسیار آید و **اگر در فصل بود** و لالت کند  
بر سیمیا و زهره و حوشه طرب رسولان و صلح عامه و فتح زمان و ابرو  
و بارندگی و سرادوب میان اهل فارس و مردم و کثرت و زردن و تها  
جمل و آفت و دواب و غی لغت مردم و وف و حال اطفال و غرض و غلط  
میان علماء و دوز را و سادیت و قضایه و سیر مردم بجهت و اهل طرب  
میرج برده و زود و آرام و زردن سکه نو و چنان آدم و در مجلس قضایه و  
اگر زهره مستحق بود بسیار کم و باران و در عهد و برق باشد و اگر قمر مستحق  
بود و مشرق سیمیا زهره بود و **ان قمر و زهره و مشق** **فنا** و لالت کند  
بر سیمیا حال نباتات و زردن و دروای باران و دینک حال نباتات  
عامه و خشک هوا و کمر کله و در تابستان و خزان **اگر در فصل بود** و لالت  
کند بر حوشه در زمین فارس و فوس که از حکام آبی و بسیار زردن  
و قاطعان طریق و ملک که دو کو سفند و موت بزرگ را دکان و خزان  
و اهل طرب و آمدن مسافران و جنتی و خزان و در جهنما و اگر زهره  
مستحق بود و هوا خشک که زود و اگر قمر مستحق بود و سیمیا حال ضعیف بود  
در زمین فارس و ملک که از حکام آبی و بسیار زردن و لالت کند  
و زردن و حرکت که و **اگر در فصل بود** و لالت کند بر حرکت میان فارس



۵۱ و روم و استقراط حمل و انت و اب و یکا حال زمان و اهل طرب  
 و ارباب موسیقی و ارباب بازاری و موت حال مسافران و سیکان و  
 جاسوسان و نگهبانهای برادر طرب در روز و ارباب قلم و رسیدن  
 اخبار و جمع و اب و اگر زهره مستی بود و باران بسیار آید و اگر قمر مستی بود  
 باران بسیار آید و اگر قمر مستی بود بسیاری در دهن و در کاه و کوه و کوه و کوه  
 و کی گشت در فارس **اگر در جبر بود** دلالت کند بر قوت حال سوان  
 و صلح میان قتلای و فتح طرق و شوارع و سر و بار و بار و طاعت و اوج زنده  
 و خلاصی مژدگان از راههای خوف و رسیدن بنای اولمان و یکا  
 حال گشت و ترس و جمع بوده و مستور و اغصاب عالمه و زود خوردن  
 اهل فارس و روم و استقراط حال و لوق و اب و قوت یکا از بزرگان  
 روم و اگر زهره مستی بود و باران کمتر آید و اگر قمر مستی بود و یکا قیام  
 باشد و در فارس و بسیاری در دهن و در کاه و کوه و کوه و کوه و کوه  
**مقارنه قمر و زهره در مثلثه جوانه** دلالت کند بر بیماری میان علما  
 و اهل فضل و زمان عالمه و مستی باران و حسن باد و ابرهای  
 ثقیف **و اگر در جبر بود** دلالت کند بر یکا عالمه و غایت غایت  
 بخت و عقد و قصد و باران و زنده خود در شکم و یکا عالمه و اب  
 و بادهای بسیار و رسیدن قمرهای دست و دست نوشتن عهد و عهد  
 و میل و دم بشو و خط و نقاشی و صنایع و صنایع و آمدن اخبار و باقی است

و یکا عالمه و ارباب و طرب و در بیان و فتح رسولان و اگر زهره  
 مستی باشد باران اندک باشد و اگر قمر مستی باشد بادهای  
 سخت جسد **و اگر در جبر بود** دلالت کند بر طرب در زمان و اگر  
 مجالس و وقوع سورا و جشنها و قدوم سوان و رونق اهل  
 با و میرامیر و اوتار و اهل طرب و نکاحها و نکاحی اهل سفار و  
 و زمین باد و رشد خوانین و صحت چهارن و قوت و شیرین  
 و اعتدال هوا و روفت اگر زهره مستی باشد اعتدال هوا و اگر  
 قمر مستی بود بسیاری رفسم باشد **و اگر در جبر بود** دلالت کند  
 بر حدوت و عرف و باران و کسا و باران و شادی میان عوام  
 و شیوع ضیاء و فتنهای بتقلید و میل شایع و حکما و عزت و غیا  
 و قوت حال فتنه نای نیم و بر آمدن نکاحها و کثرت چهار سوان  
 مسافران و زمان و اگر زهره مستی بود بسیاری از اوت باشد و اگر  
 قمر مستی بود در حد و برق و باران بود **مقارنه قمر و زهره در مثلثه**  
**آب** دلالت کند بر قوت و مهار در میان رفا و مصالح و باران  
 و در باران باران و بدخالی حیوانات آید در قش ابرهای غلیظ از اوت  
 و باران **و اگر در جبر بود** دلالت کند بر کثرت و وفور و ابرهای  
 و قش ابرهای یکا عالمه و مسرت و دین و صنعت بشین از غفر  
 دریا و طرب و عوام و یکا عالمه و بسیاری سورا و ضیاء ضیاء



و عزت و زلف در میان مردم و قوت حال سلطان و قاضیان  
 و فرخ زمان و اهل طرب و جمع شدن ایشان در سوره ضیافتها  
 بر آمدن کارها باشد و اخبار رنگ و اگر زهر مستحق بود باران  
 و نم بسیار باشد و اگر قمر مستحق باشد حکم جان باشد **اگر در**  
**عقب بود** دلالت کند بر بدی حال خواران و اهل حق و زیاده شدن  
 آنها و سربار و سلاطین زمان حاضر و کثرت ابر و باران در وقت و  
 مستحق حال زمان بزرگ و فرمانان مساوت و رسولان و قبی  
 خاطر زمان و چهار اهل موسیقی و خدم و نایب طرب و شوالیه و اگر زهر  
 مستحق باشد باران و نم بسیار بود و اگر قمر مستحق بود مثل استعداده  
 بود **اگر در حوت بود** دلالت کند بر کثرت بارندگی و سببها و محبت خویش  
 و طرب در برنگان و شرف و زلف و قضاء و فرخ عوام الناس و سبب  
 کثرت و فرخ و رغبت مردم بکس و غنا در ولایت روم و کثرت رخ  
 و ماهی و رغبت مردم بکس و تغیر هوا و ترانید آب قنطرة و غنای و سربار  
 هوا و فایده و نفع مساوت دریا و غنا در ولایت روم و اگر زهر  
 مستحق بود نم و دمهت بسیار بود و اگر قمر مستحق بود نیز عجب  
 باشد **فصل پنجم در آن قمر و عطارد** در مملکت اربع و برج  
 اشتر و آن قمر و عطارد دلالت کند بر طلب کردن مردم  
 تعلیم علوم را و در تحقیق و تحقیق مسائل علمی و نیز نمودن و میل کردن بخود

و غنی و گاهای نهانی **مقارنه قمر و عطارد در مملکت** دلالت  
 کند بر چیز کردن سلطان و فرمانان و تردد رسولان و بیکان  
 و باسوسان و ارسال نامهها از اطراف باطراف و تکمیل آلات  
 و تزیین و اراجیف **و اگر در حمل بود** دلالت کند بر بسیار بادها  
 و جزایهای مختلف و آمد و شد رسولان و بیکان و تیرنی بازار  
 و قضا بان و جمع و دشمنی برده و سلاح و نیک شدن هوا و زهر  
 خلائق و بسیار مریض و نزل و شتر و طرب سازنی و تغیر هوا و بخار و توفان  
 عده نامهها و رونق بیش کاه و اگر عطارد مستحق باشد ملک بایل را چند  
 و بار و باران بسیار بود **و اگر در اسب بود** دلالت کند بر هر که ملک  
 و سلاطین و اخبار راجع بزرگان و فرج جوهر حسد و طلب مال  
 کردن حکام و زیاده شغل و عمل لشکر کاران و نوشیدن مشربیه  
 دیوان سلاطین و رفتن یادهای کرم و رسیدن قوسل مترادین و  
 رواج باران و غنای فایده و بخاری مردم و حبس یادهای و اگر عطارد  
 مستحق باشد موت شیوع بسیار باشد و گویا باران و متغیر هوا و سبب  
 بود **و اگر در قوس بود** دلالت کند بر برودت هوا و کشتی و برقت  
 و بخت بند و تردد رسولان و مساوت و حدوث اخبار مختلفه و فرج برده  
 و حیوانات کم کف و رونق اهل حقه و رسیدن مساوت و میانشه  
 و مناظره دیوان و شتر و نوشیدن فحاشی و خلاصی جویسان و موت







بزرگان و سواد ایشان و ملائمت و خوب گشت و دروغ و کفر عظمی  
مستعد بود و بیشک بزرگان بود و بسیار غم و درد است و هوا باشد  
**و اگر در و لو باشد** دلالت کند بر باد می می افشان و خنق عود است  
از اخبار نایله و بسیار بخت علوم دقیقه و طلب طهارت و کوششی  
بسیار و آمدن شد شاطران و آمدن خبر نای کونا کون و تغییر جوهر  
و حرکت بخار فتنه و دردم و صلاح کبابها و کثرت لطاف و هدایا  
و اگر عطار مستعد باشد میانه اهل روم و عراق و حب اقله و بسیار  
بازار باشد و اگر قمر مستعد بود و خدمت باشد میانه اهل روم  
خویشتر است و حسن با بسیار **و عطار و قمر و عطار و قمر و عطار**  
دلالت کند بر روی کار و اعمال و مسافران و سفرهای سلیم  
و عطار لطیف و رفیق و بسیار و ایمنی و خوشتر است و رسول و مقام  
و حرکت لشکر و تشویش و از این مسافران و دیگر حال حیوانات  
از هر نوع و آمدن بارانها و بخت و فریضه طعام و شراب  
**و اگر در و لو باشد** دلالت کند بر سال بیکان و خاصه ان  
و آمدن کشتیها و سیح و شمشیر و بارندگی و هوا فتنه  
و تاراج هوا و رواج کار محقق و درونی باز در کافان و بزرگی عوام  
و تیرگی بازارها و خواندن اشعار و حکایات و بیشک حال زمان  
و اصحاب و طرب و رفتن مردم بطن و آمدن باد و بزم و تیرگی

عرب و اگر عطار مستعد بود طول عمرش بادشاه روم و کثرت طب  
و زیاد نامیاه و اگر قمر مستعد باشد مدد و ازهار بود و هوا فتنه و بارندگی  
مستعد **و اگر در و لو باشد** دلالت کند بر ارتفاع کجارات  
و از هر تا و کدورت هوا و افتادن از چینی و فساد احوال اطفال  
و گفتن خلایق و توفیق مسافران و در سولان با الطوره و کثرت  
از چینی و تیرگی بازارها و بسیار و خدمت است و موت کودکان  
و زمان و اگر عطار مستعد بود اهل روم و مومنی با مردم خوشتر است  
و از هر از سماع و جدال نمایند و باد و بازاران باشد و اگر قمر مستعد بود  
غم و طوبت بود و ظهور یک از علامات آتش **و اگر در و لو باشد**  
دلیل بود بر وقوع قضایای شریعه و اصلاح ذات البین و صوفی  
اطمینان و وقوع ضیافتها و رسیدن مسافران و تیرگی هوا و کثرت  
و گفتن مردم و انتقال و انقلاب حال بزرگان و حرکت سفایا  
و درونی صیادان و در بار و ساز و شکر کارهای شریعه و خلایق  
محبوسان از جنبش فضا و انقلاب حال سادات و علمای و بجا  
کودکان و بزرگان و زیاد شدن جاد و زرا و اگر عطار مستعد بود  
حب پادشاه بود و در طرف مشرق و نقصان آنها و اگر قمر مستعد  
بود مرغانی بسیار شوند و بارانهای نافع و زیاد شدن آب رود  
خانها باشد **و اگر در و لو باشد** استعداد و اصلاح اهل ایمنی با کثرت



و آنچه بگویم اشارت نموده و اشارت میکنم که بپاشی اینجا  
 مناسب است و آنچه است که گوگب از دو گوگب مقارن  
 که بزرده و خورید و اقرب باشند و همچنین مرکز و مرکز باشد  
 از آن گوگب دیگر مستقیم باشد بر آن دیگر و بعضی نیز بر سر پیش  
 اعتبار کنند و حق است که هر دو را معتبر دانست و اگر اتفاق افتد  
 که گوگب در هر دو اوج است باشد آنکه صاعد باشد غالب بود و  
 نابط باشد که عرضش شما را بود مستقیم باشد بر آنکه جنوبا بود  
 و اگر هر دو شما باشد که عرضش بیشتر باشد مستقیم بود و اگر  
 هر دو جنوبا باشد که کمتر بود **نویس** معلوم بوده باشد که بر هر گوگب  
 مقارن یک یک برج حلول کنند اثر حاکم ایشان ضعیف بود  
 هر چند اتصال محقق شده باشد **فصل ششم** در احکام خروانات  
 غیر شمسی چون دو گوگب دیگر یا زاده فصد مقارن ایشان کند حکم  
 آن قران متفاوت شود و همچنین اگر فصد نظر دیگر کند اما اثر نظر کمتر  
 از مقارن باشد و قوام احکام آن که در پیش می نویسم است که بر هر گوگب  
 اگر است که نامی کند و بعضی را که در بر دست مخصوص باشد و آنکه بگوید  
 بسال رسد اگر از آن پیش از استخراج اثر کند یا بعد و احکام بعضی قرانات  
 غیر شمسی در هیچ اشیا نیست که هر مس که بر او نوشته ذکر کند یا طالب  
 این فن را بخرد و دستور باشد و قیاس آن آنچه مذکور شد از آن

تواند

تواند کرد **مقارن شمسی و قمری** و در هر دو در هر دو در هر دو در هر دو  
 بر حسب حال ایشان در جمیع بلاد و افاق و کمزرت برکت و از آن گوگب  
 و بسیار ایشان در وقت تربت زمان و خوابین منوط و بلند حال است  
 و اثر اف نرود ملک و عطا و کبر از مملکت خود بجا نیست و وقوع آن  
 در ضلالت خاصه باستانان و اثر اف و اکابر و بیخ زمان و بیجان  
 سودا و در اجبا و تلف شدن بسیار **مقارن شمسی و قمری** و در هر دو  
 دلالت کند بر خروج بعضی از ملک خود **مقارن زحل و مشتری**  
**و زحل و مشتری** دلالت کند بر کذب و افساد و ارباب در میان مردم و هر چه  
 در بلاد و از شهر و ملک اثر اف حکم ملک و رفعت مردم سفید و زینت  
 ایشان در محاکم **مقارن شمسی و قمری** و در هر دو در هر دو در هر دو  
 ف و صلا کتب و اگر زحل نرود فل باشد کتب و اهل و قار مبتذل شوند  
 و احوال و این فتنه که در و و خوابین بر باوش و بیرون آید و در خفا  
 از آن شود و هلاک طایفه باشد و طوایف **مقارن سه ای** یکی ملک  
 عظیم است و رانا اعیان دولت از ایشان باوان آتی رسد **مقارن**  
**زحل و مشتری و زحل و مشتری و قمری و زحل و مشتری** دلالت کند بر  
 خیر و جمیع مواضع و خوف از سلطان و نومس کردن بعضی مردم از بعضی  
 و افراغ اوسیان و طوایف و زلزله و خف و فساد و کبر و قوت صید  
**مقارن زحل و مشتری و قمری و زحل و مشتری** دلالت کند بر فصد ملک و در حق فساد



بعضی زمانه نان او بسیار می کرد و شدت آن **مقارنه زحل و عطارد**  
**و عطارد در سحر** دلالت کند بر آفت زردی و اگر تحمل فقر باشد  
 بود دلالت کند بر گشای شمن بر تجارت و تجارت و در بستان  
 اشراق و مردم سفله و ریختن خورشا و اگر زهره باشد دلالت  
 کند بر گزند آب و دود و جاده **آن مقارنه زحل و عطارد**  
 دلالت کند بر سبک بارانها و باران و گزند نم و فساد حال هوا و ارتعاش  
 بخارات و دود و در میان خاصه در اجساد و موت مردم صابا و دین  
 و از در باب عبادت و گزند عباد **مقارنه زحل و عطارد**  
 دلالت کند بر گزند بسیار بیجا و بسیار از هوا و خاصه عقارب  
 و جدا شدن پادشاهی از لشکر بانی و ادای خود و دود و جو و طغیان  
 عالم و اگر بار فعل بیشتر و زحل و عطارد باشد بدون زهره دلالت کند  
 بر گزند باران در اکثر مواضع و دود و میاه و **مقارنه زحل و عطارد**  
**و عطارد و قمر در سحر** دلالت کند بر غرق شدن کشتیها و گزند غیر  
 ملوک و ارتعاش اشرف و گزند و عذاب عوام و نجوم و سحر **مقارنه**  
**زحل و عطارد در سحر** دلالت کند بر حدوث برص و جذام و دوا و احاطه  
 که قنبر بکشتن و دوا باشد در ملوک یا عیان دلالت و گزند برقی  
 و ریح و عباد و بسیار در دهن **مقارنه زحل و عطارد**  
 دلالت کند بر قتل باران و گزند آب چشمها و موت و رطوبتی قطع

طریق مسافران و گزند سحاب باران **مقارنه زحل و عطارد**  
 دلالت کند بر قتل اندوه و گزند صید دریا و آمدن طغیان و گزند  
 باستان بود و غیر از شش اهرامیا مستط بود و اگر شش باستان باشد  
 و محسوس بود و گزند دلالت کند بر موت هزاران و عظمای و قتل بزرگان  
 سلاطین و فوت و اگر عریض باشد و مقارنه شوند دلالت کند و در  
 برنج شستن از شش مضر شده و عطارد و زحل گزند و بگزند و قتل  
 شوند دلالت کند و در حال زمان و خوشی محاسن ایشان  
 با حدان و مقابله نمودن **شبه** اگر زحل و شتری و شش در برج  
 باشد و در برج دیگر شود صاحب کوبه که پادشاه بر دشمن خود  
 طغیانید و اگر در برج معلی پادشاه باشند و بر عکس اگر بر دشمن باشند  
**شبه** اجتماع دو کوبه یا زیاده آن کوبه بر برج و برج باشند  
 دلالت کند بر گزند ریح عاصف و کواکب بر برج شمس است و عطارد و  
 مشتری و اگر اکثر کواکب در حوت و سنبل و برج شوند دلالت کند بر گزند  
 چنانچه باعث مضر شود **شبه** ابو مغیر بنی کوبه هرگاه طغیانید و کوبه  
 صد و یکصد و شش باشد ایشان ناظر باشد هر طغیان آن زمان  
 عظیمی بود که پادشاه هر دو تولد کند که خواب و اهل ف و رابر اندازد  
 فضل مجد ارتقاب نماید و آن عالم و طغیان و سحر و جیغ نماید که دانات  
 کواکب بنی یا غیر شاهی یکصد و بیست و نعت چنانکه بلیدوس در کلمه



بنام و در دیم از کن ب نزه الفلك آورده باین عبارت که لا  
 تفضل عن امر الحاکم و العزیز قرآن الی الکتاب المشهور باین قافیه  
 علم اکثر ما یفزع عالم الکون و الهیاد و از جمله مدح و ستودن  
 بیست و یک شاعری باشد و سی مرتبه طالع و همین قدر رباعی و بیست  
 یک خماسی و هفت سده است و یک سباجی و تفصیل آن سلطان المصطفی  
 شرح نزه ایضاً آورده و احکام ثنائیات است که بر سبب است هر چه  
 تا متره که در دیم و از رباعی و ثنائیات نیز شمره حکمی شده به اگر اینها را  
 بتفصیل ایراد کنیم کمتر سوره تطویل کلام بخیر شود و از غرض معقود  
 باز میمانیم بکن باید و نیست که ازین قرانات هر کدام که اتفاق افتد  
 تا بتر آن بیشتر و حدش را از تر بود پس اینهمه عظیم قرآن بسیار  
 باشد که دلیل لوفان و الفطایات کلی بود و ششوی عظیم از این ظاهر  
 کرده و چه اگر در یکد بر جمع شوند بیکد فو شش کوب و پنج شش غالب  
 کردند بر دوسعد بر نعل و پنج بذات و دیم شش و از اینجا یک کوب  
 و پنج غالب باشد و عطار و بر مزاجی که قویتر بلند مدد و معاون او شود  
 پنج شود و بر سعد غالب کردند و شش عظیم حاصل شود از مزاج آن  
 شش که مستحب باشد و از خیل و آن برج و درجه که بتقسیم اصغر  
 در وی باشد اما اینکه در یکد بر جمع شوند اریست تا در الوفره و در یک  
 برج ملکنت و شش کوب بسیار مشاهده شده و یا که بزرگان اند

بآن کرده اند و بیک شش کوب و دیم و روح در سار نهصد و  
 نو و بیک شش و دیم و دوسه و سار و از دوه و چه و چه و چه  
 یک است مشاهده کردیم پس اگر اینها را و از اینجا و سبب بخیر و دوری عالم  
 افتد عظیم الاثر باشد و اگر تفسیر طالع آن برج متولد شود اگر از شرا  
 و دوده ملوک بود یا و شاهی بزرگ کرد که انجیم در حکم آورده است علم  
 فخر برج الی اکنا بعد و چنانچه **در حکم نظرات**  
 کواکب بسو سماره و احترافات و اجتماعات و استقبالات و  
 تاسیسات و جمادات و آن هفت فصل است اول باید دانست که  
 نظرات کواکب اتفاق افتد در هر موضع بر حالتی باشد یعنی بر وقت  
 کواکب افرا کنند و بعضی ضعیف و بعضی نظرات ایشان تفاوت کند و بعضی  
 اوضاع نظرات از جهت و استقامت و اقامت و قبول و رد  
 غیر اینها متفاوت باشد و استنباط حکم آن بکسب منجم مربوط است  
 و ما باینکه مقدر بود اشاره خواهیم نمود و استنباط **فصل اول**  
 در حکم تزیینات و مثلثات مثلث و سبب منجمی رطل و لالت  
 کند بر شاطری و در حکم و شش حکم تزیین دارد و شاطر مطلق حکم طراز  
 و شاطرات را این حکم که اشکالات علمی مانند معصی بیان پادشاهان و  
 ارفع کینه از سینه و مسلمان شدن کفار و بنار و فزان مشولان  
 و جراه آمدن خرابی و فرخ خلق اریست الی ستم بیگانه که کین نمود الاحوال



الان

الاست حرب و عین میان ملک جانب شرق و طرف باقی  
خیل اسلام بر کفار **الاست** **لایس** ولالت کند بر لغت میان  
سپهسالاران و دافین و نرجم اکابر و روسا و رعیت و نوادین  
یافین که کو لالان و حراشتیان از ملک و بنانهادان و حصار و دود  
داران و جناب و پیرایه آن حتی از باطل و لغت میان دافین  
و اتفاق سپهسالاران و روسا و حاکم و تخمین مطالبات رعیت  
و نوادین یافین گشت و در آن و تازیدن عهد و میان بزرگان  
در چرخ جنگ و کینه از میان مردم و یکی کند کان و وقت مرگ  
**ثابت** **الاست** **لایس** **لایس** ولالت میکند بر ریاست  
مردم فرومایه و اهل جمال و رونق یافین خانه های قدیم و دیگر حال اهل  
سرخ و دوش و یکی حور و ظلم و فریضه اطعمه و اشعار و عنایت ملک  
با کابر و تغیر هوا و سر مایع الحوض که زصل و عاشق بود و در  
بار و ترتیب یافین و روسا و چشم و اهل قلاع و قوت اهل  
وز و ایا **الکلیت** **لایس** ولالت کند بر عنایت ملک و سلاطین  
و بزرگان و دافین و رعایا از سلاطین و اکابر و سلاطین بزرگان  
و آبادان و عکله و صلح افتادان میان بزرگان و در عد و عرف  
و در با وقت خویش خاصه که ثلث از برج ایا خاک باشد و در  
در و در سپهسالاران و در عاشق و **الکلیت** **لایس** ولالت کند

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰





29

وہ

[illegible]



و شود و قراین نیز موجود بود **اگر تکلیف باشد** دلالت کند بر  
مشایخ و دانشمندان و صلح میان مردم و ناسازگاری از و اج و صلح  
حال پیران و کثرت و زریان و مسافران و آب کاران **تکلیف**  
**و تکلیف پس بر پنج قسم است** دلالت کند بر قوت ارباب و صلاح  
و قوت و پس شرف و قوت و معاش و سیاه امرا و وزرا و قوت و  
زود و نامشخص کجرات و مبررات و ظهور و پنهانی و وقوع و غیره  
و حد و تغیرات و از زمانه رخا و کره و اوقات و یکسانی  
سرا و ایضا محرم و موسوم و تربیت یافتنی ارباب مناصب از بهر  
و قوت کاران و کثرت بران و کثرت جهاد و طلب قلوب رعایا و  
الناس **اگر تکلیف باشد** دلالت کند بر مروت میان امرا  
و وزرا و نوازش یافتنی انبیا الله از بزرگان و بسبب امر  
معروف و در وقت دارالفقاهه و کم شدن سرآمد وقت و قوت  
حال امرا و وزرا و بزرگان لشکر و سپهسالاران و عذر و جرات  
خواجه از پادشاهان و حکام و شدت و خلاق و ظهور و پنهانی  
اسلامیان بر کافران و فتح طرف حج و عتبات عالیات  
و عدل و انصاف پادشاهان و تربیت بزرگان و درجه طعنا  
**اگر تکلیف پس باشد** دلالت کند بر رجوع خلافت به علمای و وقوع  
حال انچه و سادات و هلاک مردان و قاطعین از طریق

و روشن رسولان بطرف اهل دین و دایمت و گنا مشهور و برده  
و عفت و تربیت اسلمه و آت خوب در عیت اهل دین و عبادت  
بلکه انچه خلق بوزرش اسلمه و تربیت یافتنی امرا و بزرگان و بزرگان  
شرف و ثروت و عمارت ابواب البر **تکلیف و تکلیف پس بر پنج قسم است**  
دلالت کند بر قوت حال ملک و سرور و افتخار و جاه و درجه  
و اصل تقرب پادشاه و انچه و قضاة و حکام و شرف و داد و عدل  
و روحان نفوذ و بسیاری خیرات از پادشاه و سلاطین و خواجه و از  
و گری و اوزر و قوت و آمدن خبرهای خوش **اگر تکلیف باشد** دلالت  
کند بر صلح میان ملک و سلاطین و از پادشاه و مراتب عطا و شرف  
و توکل و قضاة و علما و سادات و ابا و انچه و مدار و عدل  
و انصاف ملک و انصافان جور و ستم و بسیاری زور و ستم و جمع  
جوهر و خیرات بزرگان و خواجه و از زمانه از معروف و غنی از ملک  
و ائین اهل بره و نفوذی و طلب و حوصل مردم کج عتلات و جویب  
دلالت کند **اگر تکلیف پس بود** دلالت کند بر قوت حال اهل صلاح  
فقاهه و وزرا و تربیت یافتنی از ملک و سلاطین کبار و ابا و  
مدارس و مساجد و سایر بقیع خیر و منفعت یافتنی علما و پادشاه  
و ظهور و پنهانی و بیادیت آمدن گناهای قدیم و تربیت یافتنی اهل  
علم و کثرت خیرات انچه و بزرگان و اهل **تکلیف و تکلیف پس بر پنج قسم است**







ولایت کند بر سر سفره و عفت زمان در دین باران و براند  
 حاجتها از بزرگان **ثالث** و **نفس** و **عقل** و **دین** و **ولایت** کند  
 بقاییت بادشاه است با او و با حق که از لشکر و بر سر نظام  
 مقام است و در وقت انعامات و تکلیفات و در حق استطافه اما اگر  
 شمشیر را بخیال در دلو بود و در باب سلاح و جهاد در محاربه باشد  
 و تا جبر نماند چنانکه از سلاطین باب اشاره فرموده و وقت است  
 حرب و امن فراغت در احوال و از آنکه در سپاه میان و وقت حرات  
 و بیست و در خارج اکابر و کرمی و او قراچی در دین و در احوال و در  
 نفوذ و در دین استخوان و قیمت قوم و رسوم و ادویه حاره **الرابع**  
**و** ولایت کند بر لوازش یافتن سببها و از آنکه از پادشاه در دین اهل  
 سلاح و مجتهد و در دین با راسخ و زدن سکه بر زمانه و در احوال  
 و او در وقت و موافقت نشان رای و در برابر او لشکران و از  
 مملکت و دولت خواهر پادشاه مطلع و متعارف و در مذات شایسته  
 بتقدیم رسانیدن خدمت که نظر قبول و در وقت حال اهل مرق و از  
 کرفتن شمشاد بر خواستن ترس و هم از عامه ملایک **و** **نفس** و **عقل** و **دین**  
 بر وقت احوال سلاح و در با دین با استطافه و غلبه حرات بر فرج و لو  
 و اکابر و شد و نیز استطافه و وقت چهار بیان و قیمت بران و سلاح  
 سپاه میان و وقت جبهه و از آنکه سلاح سازان و لوازش یافتن ایشان

از پادشاه و بسیاری لشکر و طوفان و غلبه بر کفار **ثالث** و **نفس** و **عقل** و **دین**  
**و** ولایت کند بر وضع کف و حما و سرگشته و در سر میان اهل  
 طرب و احباب غنا و سر و دنیا و دنیا و میر و هم بهشت و کف و از ناک  
 در دین و کارش و از اربابان در دین اهل بیت و بر خواستن  
 از ایشان و در به کشش اهل زهد و تقوی و از کتب ایشان و بیات و غلبه  
 و او با در دین و در وقت و عزت کوفت و از زمانه طعام و بیماری از غلبه  
 خون و صفوا **الرابع** و **ثالث** و **ولایت** کند بر میل لشکران و طرب و لو در وقت  
 و نشان و در سر خواستن و او را و کثرت نیست در میان اهل سپاه میان و  
 عشق و میان زمان و او را و موافقت از دین و بسیار هوام و وقت  
 بر در دستور و خوار مجوسان و زندانیان و از هر طرف و شوال و کم و کم  
 استوب و غلبه و از زمانه و دست کوتاه شدن اهل سر و وقت و بر شمس و بجا  
 حال بر زکران و نشان و حیدر سزای و آمدن باران و با و بر حق و در  
 وقت که نظر از برج آید باشد **و** **نفس** و **عقل** و **دین** و **ولایت** کند بر موافقت از دین  
 و آساف و وضع عمل و کثرت کف و حما و در دین با راسخ و دستور و خوشه و عورت  
 و آمدن اخبار سازه و کثرت و آله و شمس و خصوصاً در حیوانات و غلبه  
 وضع حیات و بر آمدن کف و حما و صلی و بسیار صود و تا شاد و در وقت  
 در وقت **و** **ولایت** و **ثالث** و **نفس** و **عقل** و **دین** و **ولایت** کند بر دین  
 دیوانیان و عمل و کف و مقهرغان و کوفت و از آنکه و ظهور در میان کیمیا و دین



۳۳  
 اسلمه آمدن اخبار و قوت حال مستغفلان شوازع و طوق و نیز  
 بازار سلاح و دواب و برده و ضمن اهل فضل و بدنامی یک از اینها  
 و بدنامی شمر او از کتاب ایشان بهی و ضعیف و **اگر ضعیف بود دولت**  
 کند بر حجت اهل دیوان و احوال و سپاهیان در روضه ضعیف خانه ایشان  
 و در وراج بازارها سپاهیان را بر اوراق اهل سپاه و لشکران و سلاطین  
 حال کاروان و آمدن کاروانها و رونق دار لغرب و قورخانه و نای  
 یک از اهل فضل و اهل قلم و نادانی شد و قوت ملک اهل شرف و فساد و غیر  
 شدن آلات حرب و رغبت مردم بوزنش سلاح و آموختن صنایع و  
 بفرهنگ و دواب **اگر تیسر شد** دلالت کند بر قوت طراران و دربار  
 و نایب و اهل محال عامه و دکان از هر نوع و رغبت بزرگان و کوفه  
 نوایر و کسب و شغلیان قصه و داستان و کلمات و اخبار و در کتاب  
 مردم بهر وجه و سماع و نوبت اهل جلیله و ساحق کار و از روی دغلی و حیل و  
**خلیف و تیسر شد** دلالت کند بر حدوث و حرات بر طایفه مردم  
 و حرکت لشکر و خوشنویسان و نواریش و کثرت صید و سواری و جنگ و شغل  
 انواع صلاح و ضلالت و محبت و مناکت و مصلحت و جرات رسولان  
 و بیکان و بجا سواری و دوستی اهل سلاح و عیال **اگر شریف شد**  
 دلالت کند بر شادی عیال و اهل عقب و ناز و کرانه عامه مردم و عهد و موافق  
 ندیم را و اتفاق بر عیال و بخواهش و بزرگ رفتن و قسم یاد نمودن و بر ستم

و وضع ناکردن عزائم خود **اگر تیسر شد** دلالت کند بر دوستی عوام  
 با اهل سلاح و سپاهیان و اتفاق رفود و او با شغل و اشتغال مردم  
 خبر و دفاع و سایر حرکات و رغبت عامه و نیزه و تفنگ انداختن و تیغ و نیز  
 اختن و نیزه و جوی با جوش **خلیف و تیسر شد** دلالت کند  
 بر عدل ملک و رعیت و عوام و رعایت ایشان با زیر کستان و دولتی  
 میان پدر و پسر و زن و شوهر و وکیل و رعا و استادن حاجتداران  
 پادشاه و شگستن سرما در وقت آمدن و رفت در میان سلاطین و اجتماع  
 با رعایا مردم که سلاطین و مردم ملک و حکما بر رعایا و سبکدوش و نیکوکار  
**اگر تیسر شد** دلالت کند بر موت میان پادشاه و زمان بقول عیال  
 و قوت حاجیان و دربانان و نخوت و کبر در عوام **اگر تیسر شد**  
**و تیسر شد** دلالت کند بر قوت ارباب دیوان و میر و نایب سپاه ارباب  
 دیوان و ارباب اسواق و بزرگ و طرب و بر آمدن مهمات مردم و خلق  
 و عشق میان زنان و امدان و رفتن تماشای خوشی و بازی و در وراج  
 کرباس و بجزیر و لباس و غنای قوم و وسوسه و حدوث سرما و باران و رفت  
 و دفتر کتاب و موت میان عوام و رعیت باقی غلامان از مالکین و سبک  
 خدایت و غنای کتاب و ارباب حساب و مسمان شدن کفار و کیش  
 و امدان و وراج بازار مسک و غیره و سایر عطاریات و خوشنویسان و نواز  
 و نواز و شرف اهل و اهل خیم و محبت و جلال عامه الطاف و رسیدن



اخبار از هر جهت **ثبت و تیس قر و تیره** دلالت بر بسیاری مطالب  
 و فتح عوام و سواران و هیئتها و اتفاق ایشان که جمیع کمال  
 اهل آن زمان و زمان و زمان و زمان و سواران و سواران و سواران و سواران  
 ترک و برآمدن عاقبت از خرابین و اعدای هوا و از زانایان و سواران  
 میوه و دولت و سلطان و قاضی و مشاطران **اگر تیس قر و تیره** دلالت کند  
 بر رواج حال بران و غایت آتش و عطایات و سواران و سواران و سواران  
 کار و زکران و اهل ضلالت و طرب و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی  
 وضع محل و آغاز و اتمام بسیار و زانایان و کوفتگان **اگر تیس قر و تیره**  
**بود** دلالت کند بر کثرت سوز و تماشای دوستی و دشمنی و مادران  
 طرب و زمان و مطربان و اخبار خوش و کثرت زنج و اهل منزل و زنج  
 و بسیار خنده و بازی خاصه در کودکان **ثبت و تیس قر و تیره**  
 دلالت کند بر تیزی بازار غلامان و کتاف و کافه و میوه و نوشیدن  
 ناهما و خوشی و سواران و آمدن اخبار خوش و در پیش شدن  
 طبی و حکام کوفی و بسیار و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی  
 و اهل بازار **اگر تیس قر و تیره** دلالت کند بر دوستی و اهل و اهل و اهل  
 درونی و باران و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی  
 بر ضلالت و مودت میان اهل قلم و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی  
 و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی

شد و حکمی که مستحق و مستحق او بود در حد کمال بود و اگر در اول این  
 سعادت میسر شود آنچه در حکم کثرت نظر مکتوب بود و بسیار بود و باید محمول  
 باشد و اگر در موطا باشد و مکتوب باشد بر حکم کثرت نظر مکتوب بود و باید محمول  
 اثر باشد و اینها همه مکتوب است و استعدا است و اهل و اهل و اهل و اهل  
**در احکام و تزیینات و مقابلات** که اکبر تزیین **مقابله و تزیین و تزیین**  
 دلالت کند بر غنی لغت میان علما و مشایخ و قضای و داد و سلاطین و  
 رسد آمدن اهل خیانت و ظهور عداوتها میان بزرگان و ظلم و جور  
 ناکسان بر شرف و بیماری محارف و توانگران و خواجایان و خواجایان و خواجایان  
 ممالک و تقصیر میان اکابر و کثرت هوا و نشاء و تزیینات و عذاب  
 و خطای زنا بار و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء  
 قلمه دارند از اهل خروج و ممال عطا و محارف **اگر تیس قر و تیره**  
 دلالت کند بر خصومت میان پادشاه و یکی از عطا و اشرف و ظلم و ظلم و ظلم  
 سلاطین و حکام بر رعیت و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء  
 حکمها و کوه پادشاه و کوه پادشاه و کوه پادشاه و کوه پادشاه و کوه پادشاه و کوه پادشاه  
 و دولت و مصلحت بسیار میان لطیف شرق و لغز ملک و زرد و خورده  
 میان اقم و نشاء و در دین و تزیینات و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی و خوشی  
 و زراعتان و بیماری بزرگان و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء و نشاء  
 زنجها و بایل بکران و بدی هوا **اگر تیس قر و تیره** دلالت کند بر خصومت و تزیینات











مجاز ایشان و شیوع در دکن و در میان مردم و خواندن زمان از  
 ردین و زینت و کدورت هوا و نقصان غلات بر تاه و کثرت  
 خصوصیت زمان و بیماری ایشان و اهل طرب و نوالات و بزینا  
 رعین کار و اندوه مردم و دشواری وضع حمل و سربا و باران و برف در  
 در وقت **تربیع و مقابله قمر در حمل** دلالت کند بر کشتکوی مردم و در جوانی  
 و فوشتن خطوط و دروغ و آشوب و شهادت خوره و فاسد شدن غلات  
 و مال و کلاه و بیل و اهل طلم و ناراستی در عدل و تقوفا اهل هویت و محرفه  
 و کس و باران کسب و عفا و کثرت از افغان از اهل تکم و ترس و بیم و کدورت  
 و همت بر مقامان و خشک هوا و ضعف و فساد طبعان سودا و در طبع  
 بار و باران و افراط سرما و آمدن برف در وقت **اگر مقابله باشد**  
 دلالت کند بر بیماری و کلاه و مفرقان و بیماری در از کشت و  
 نباتات و برنج مردم و اندیشه های فاسد و فزونی غلات و بیکدیگر و  
 عساکر از آمدن برف و ضباب در وقت و خصوصیت عوام و کوی  
 جوایسی و رسل و طووف و فدا و خطوط و اسرار و هفت و هفت و عدلی  
 مردم به اراده و اختیار و بکار داشتن ارضون و سواد و جاد و ناهمت  
 در میان مردم و طهور اهل کذب و نفاق و همت اهل استقامت و کوه  
 نشینان و بر تگ هوا و باد های ناخوش **اگر تربیع بود** دلالت کند  
 بر طووف و نباتات و همت و بهتان در میان مردم و حدوث و عوینا

مطالع در وقت

اقی و اندوه و بویان و قبار و اهل بازار و بر و نفع و فایده و کث  
 در زمان و اهل حوا و حشام و خصوصیت سلاطین و حکام و بار و  
 و بر کشتن هوا و کثرت ابراجیف و سخنان دروغ و وقوع و خواهش  
 هو لک و بیماری جوانان و فساد نباتات و سرما و برف و باران  
 در وقت **تربیع و مقابله قمر در حمل** دلالت کند بر وقوع خصوصیتها  
 میان عوام و شدت و برنج اهل بخار و تردد و مکرده میان بدین  
 و در زندگ و بیماری خاصه و در اطفال و لغات و زخمها و تغییر هوا  
 سرما و ابله جاد و فساد طبع و جوایس و کشتکوی زمان و شوهر  
**شیب** از این دو اثر در او ماه محول بر سال بود **اگر مقابله باشد**  
 دلالت کند بر جوب و جو و ستم و بیماری و کشتکوی در میان مردم  
 و مجادله و فزونی و تشیع در میان عوام و برنج و همت کشتن  
 و بیماری زمان **اگر تربیع بود** دلالت کند بر جنگ و بایک در میان  
 عوام و اندوه اهل حوا و سزدن و جوش و جوش و ناریانه زین  
 اهل حساب بر عوام و بسیاری فتنه در مردم و سبب رنج  
 سرما **شیب** نفعی نماند که تربیع و مقابله رطل بگویند سیم که  
 مستحق باشد آنست از معارضه و درین باب شکست یعنی  
 مقارنه او بگویند فاسد است که مستحق باشد آنست از تربیع و مقابله  
 چنانکه معلم اول اسطاطالیس در فضل نجاه و نجیم از کتاب



















۷۲ بر مکرده عوام و ظلم لشکریان بر زیر دستان و رعایا و خصوصیت  
و ادب باش و قصد یکدیگر کردن و بیماری که در کان و جلال معلولان بیاف  
و شکاف و حدودت اعراف و موسی و دینار و نایب راهها **تجرب**  
از این دو نظر از اوین ماه محول بر مبالغه باشد **اگر قیاس باشد** و لکن  
کند بر جنگ و عدل و دادوری در میان عوام و توفیر و تشنج نیست  
با دار و دکان و کار دارن و پادشاه و بیماری زنان حامله و اطفال و  
افت بر کارن و غیره و او ترس و بیم و باد و نایب شده و نقصان شکوفه  
و ثمرات در وقت و قتل بسود و آفت آب کارن و غم و هم عوام **اگر**  
**تجرب باشد** دلالت کند بر جور ملوک و فرماندهان بر رعیت و کشت  
ظلم بر کارن لشکریان بر زیر دستان و وزیر بستان یکدیگر و زیاده  
در اطلاق و جوارح و خلیه محمولات بر رعایا و ظلم ستمکاران و  
با اتفاق غریب و او باقات و حدودت در از اجزاء و وقوع در روی  
قمار و حیانت و دروغ گفتن و نایب است **تجرب و مقایله قریب**  
دلالت کند بر غضب ملوک و قدر و سیاست بر رعایا و فاش شدن اخبار  
در خلایق و غیره و او شکستن بر ما در وقت و گفتگوی در امور ملوک  
مهاست سلطان و غیره از روی طلبیدن فتنه و جوایس و نقصان آبها  
**اگر مقایله باشد** دلالت کند بر قیامت بزرگان و اهلان خصوصیت  
خلایق و رعیت او بر ما و وقوع جرم و حیانت با و پیش در پس

افتادن عوام اناس و خواست و طلب در میان مردم و توفیر هوا و  
کرانه و غیره و ملوک و اشرار و جنایات و تشنج و فتنه در میان عوام **اگر**  
**تجرب باشد** دلالت کند بر عزت و دشواری بحال و فواید و کمال  
و فساد و حال عوام و آمدن اخبار بر ارباب طین و فرماندهان و در  
مردم و اشک داشتن و مهربانی و خصوصیت و بر فاش شدن  
و بزرگان دولت و در وقت و آفتن مهمات **تجرب و مقایله قریب**  
**تجرب** دلالت کند بر برتری بار و عطایات و ملال و محنت زنان  
و مطربان و مبالغه و مباحثه در میان ارباب و طایفه در عباس و قبال  
و ملوک و حیانت از خزانه دارن و فسادات و زحمت که در کان و این  
باران و میل هوا بخشنه در وقت و فاش شدن حیانتها **اگر قیاس**  
**باشد** دلالت کند بر خصوصیت و فاضلت در میان زنان و غیره  
و توفیر عوام و اتفاق در میان اعدا و ستراب دارن و مطربان  
و سرزنش در میان ایشان و بر روی بیطایفه و آفت اخبار  
و ملوک و فتنه و نایب است **اگر تجرب باشد** دلالت کند بر وقوع  
تک حمای نبی و تشناعت کردن مردم بر زمانه او و تشناعت  
و زمانه بر سبیل علانیه و قتل حیات در زمان و در بخش و ما و امیال و فتنه  
و ضعف طلب عطا و کشتن و در بار بار و تشناعت هوا **تجرب**  
انفال قریب و مطلقا از خانه عطا و دلالت عظیم است بر ارتفاع



۷۳ غنیم و تر و قیطر فاضله که عطار در مازنه باشد **ترنج و مقادیر**  
**عطار** در ولایت که بزرگ و بارانها و اگر دو یکجاست باشند اگر در قیطر  
 صاعده باشند و اگر در دو صاعده باشند یا باطله آنکه در جانب شمال باشد  
 بیشتر بود و در جانب جنوب کمتر **ترنج** چون اتفاق افتد که میان  
 دو کوب هم نظر ترنج محقق شود و هم شاطر اهل حکام این وضع را شاطر  
 طبعی خوانند و آن در بوجی جانب است که یک کوب در مشرق و دیگری  
 اسد باشد یا یکی در مشرق و دیگری عقوب بود و دیگری در مشرق  
 و دیگری در مطلق آنکه در مشرق و دیگری در مشرق و دیگری  
 در مایه در مشرق اسد باشد و دیگری در مشرق عقوب و در مایه  
 برین شکل شاطر حقیقی تر اطلاق کنند و آنرا تمام مقام تثلیث دهند  
 و لهذا این معنی را سلطان الطغیانی فیض الله و الدین قدس سره در رد  
 خود تصریح کرده اند که گوشت در این حال بحدت بدل شود و بحدت  
 استقبال که تا کید آنها را در به مقابله کنند و بحدت که یکی در شاطر  
 بر بوجی در وسط حقیقی بر بوج باشد در شاطر استقبال در مشرق باشد  
 و بر بوج بجا و از که آنرا صنیف دانسته اند پس آن ترنج را از نایب است  
 چنانچه باید نمود و در دیر چنانکه در مقدمه است و بحدت شده است که اصول  
 کوبها با هم در در مطلق از خانه و شرف و غیره افتاده باشند **ترنج**  
 چون عطار در در بوج بود و کوبی را میبستند که در سینه باشد یا بحدت

ترنج طبعی گویند و آن نیز بقوت تثلیث بود و دلیل این باشد که شاطر  
 در حوت بود و کوبی را میبستند که در قیطر باشد یا بحدت **ترنج**  
 و اقوی و ثانیه مقارنه است بین مقابله پس ترنج پس تثلیث است بین  
 عطار اگر در نظر در مقارنه محقق شود و اگر اقوی در این غالب باشد  
 بران دیگر سیمای کوب علوی فاضله که در قیطر باشد **ترنج در حوت**  
 اتصالات اوضاع مختلف کوب را می بینند چنانکه در مقدمه است و این  
 و کیفیت آن در کتب حکام مذکور است و مختصر آن منور باشد یا منور  
 در شرح است یا محقق هر چند ایراد نمودیم و عده آن اوضاع قبول در  
 و در مفعول و در قیطر و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول  
 و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول  
 میان دو صاعده و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول  
 و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول  
 و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول  
**ترنج** هر جا که در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول  
 و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول و در مفعول  
**فصل** در حکام احترامات خسته متوجه شدت از بوج و در بوج  
 است عطر او لا بایه دانست که احراق از اهل حکام و دلیل هلاکت است



۷۴ در میان کوب در خیال باطل بگوید که در تقسیم باشد که حال سعادت  
 دهد و معلوم اول از سطر طایس گوید که کوب محرق بنزد که اسری بود است  
 عدد که بر غیر خود هیچ فعل قادر نباشد و جمهور در امر آق از هر طرف  
 شش شده که گفته اند در جمع کوب و آفتاب ازین مقدار برتر  
 بود و فعل در حالت امر آق باشد و اگر مساوی یا بیشتر بود و اول حالت  
 تحت الشیخ باشد که امر آق که از تحت الشیخ نیز خارج باشد  
 و تحت الشیخ بعد ازین در بحث ظهور و خفا که خواهد شد و سطر  
 المحققین علامه طوس قدس سره در بعضی تصانیف خود در امر آق  
 در سطرین مفت در بعضی فصول و ابومعشره و ابوریحان هر دو  
 نیز برین روش اند و بعد از آنکه فایده که منزه از هر دو و قدری برتر است  
 از سایر کوب از جهت برودت و افزا طریقت که درین دو کوب  
 یکی محقق طوس و ابومعشره علی و ابوریحان بر روی در فعل خود  
 ایراد نموده اند که چون عرض منزه زیاده بر مفت در بعضی  
 بر و اطلاق کنند هر چند معارضه او باقی محقق شده باشد و حالت  
 امر آق بنزد که عجب و بواب درگاه باد که باشد که باشت از آن  
 و کدورت رونده بحدت باد که است و حالت تقسیم که تحت باد  
 باد که باعث سعادت و خوشحالی است پس کوب از امر آق  
 کند و معنی نیز در هر چند معارضه محقق یافته باشد و سعادت است

او در یافته پس ظاهر شد که حالت تقسیم موقوف بر حالت است  
 اما چون عرض منزه دون تحت در بعضی و ابومعشره گوید در اصل  
 در امر آق بود و جمهور بر اینند که امر آق در سطر در بعضی  
 شش انصاف در سطر است و معنی که معنی است باید چنانکه معلوم اول از  
 در فصل شش و دوم در کتب خود فرموده یا بنیبارت

در کتب عطار و در خیال که  
 آفتاب که میباید که تقسیم بوده باشد چنانکه آفتاب که دوم بر و  
 اطلاق کنند و بر وجهین بختی که از حکمای فرست گوید  
 که بعد کوب چون تحت الشیخ شوند فایده عطار و ابومعشره  
 سلطنت و قوت حاصل آید پس گوید اگر مبارز عطار و شمس در جهه  
 شرق یا منزه درجه بود در مکان صدق و قوت و صحت باشد  
 و همچنین سایر کوب الا در فعل که فی لفظ نیست زیرا که در طایع  
 سواد و طاعت و ابومعشره علی نیز برین است اما در فعل ما نیست که







در زمینان در وقت بزرگ و سنگ طعام و بنابر حال اهل سلاطین  
و بیماری برین و نقصان اموال و خرابی و جو رسیم از زمانه  
و سرود و کلا و مستقران اگر پیشه آبی بود و ناظر باشد مرد را  
طعام بود و کرده علماء و فضلا و فقها بسلامت باشد و فساد و کینه  
و هواستدل کند و فاضله که رطل در سبیل باشد اگر چنانچه آبی بود  
یا ناظر باشد بر و خنک هوا و فساد اطمینان باشد و بون فتنه و در آن  
قنوه و بیماری و ضعف حال مستعد و خواب غماز تنهای و بیکان  
ز لرزه بود سببها که رطل در راجع بود و فقر بر او بود و بمقتل اگر  
با او بود و سطران و غیاظ احوال سید و سر ما بود و در وقت و میل  
نرخا بارش و فانی طعام اطمینان و بیماری زنان و ناسازگاری  
از و اوج و بنام است از آفت بصر و محفوظ باشد و اگر عطار را  
او بود اینجا را علت رسد و فواید و کالات بود و خوف از رطل  
و سر و طبع غلبه کنند و امکان زلزله بود فاضله که هر اقیار اهل  
بود و زحمت اهل قلم و دفاتر و کثرت از حیف و سختی و فساد  
در دفع اگر قرآنی بود یا ناظر باشد و سر ما باشد و ناسازگاری  
و بارندگی در وقت و طالت عوام و بیخ مسافران و بیکان و  
الجبانات و فاضدان بود و آمدن کاروانها **که امر اقیار رطل**  
**در شش فاک بود** دلالت کند بر فتنه ملک و بیخاف و اکابر

نور

منوب و علماء و بدگشتن هوا و بیماری و خرابی و فساد و  
ناخوش مغزو و وقوع سرما باشد در وقت و فساد و رنج  
و سنگ طعام و فتنه ظهور و مسو بر مکان و غم و اندوه و روش  
و بیماری اطفال و کینه غریب و غمت طعام و جو بابت و فتنه  
و اموال و فتنه و لیک در وقت و فساد حال و زمینان و غمت  
مسان او احوالات و دعویهای باطل و رسان ایشان و از راه سبیل  
رسایل بیکدیگر و حدوت سودا و صبح در میان مردم اگر مشتری  
آبی بود یا ناظر باشد و در زمین منوب و قلم سیم نشوین افتد و  
بر محمودی که مردم بود و ولایت حسان و فاضله سلاطین اهل  
باشد و در آن غلبه کنند و منتهای داشت شود و بفرار بسیار  
اسیر شوند و مدعیان ظاهر کردند اگر نه آبی بود و زبان زنان  
و مطربان باشد و شاید که یک از زنان و احشای انقضای رسد  
و حدوت سر ما در وقت و فتنه اینجا را تمام بود و کرات آن  
باشد که آفت نرسد و اگر رسد قلیل باشد و فساد و فتنه  
اطمینان اگر عطار را آبی بود مردم بر علوم و صنایع و دقیقه گوشتند  
و اهل دیان معتبر شوند و تغییر هوا و کثرت از حیف باشد  
و باران ناخوش و زرد و بسیار که زلزله بود و زحمت گناه و فساد  
خمس و شش و هفت و هشت و نهم و ده اگر قرآنی بود یا ناظر بود و در



۷۷ عوام و عورات باشد و تحت رسولان و مسافران و وقت حال  
بنامت بود و حرکت باز آمدن و در وقت و بر کجای مردم و توفیق عاید  
**اصراق رطل در شش آید** دلالت کند بر بیماری و برنج ملک و سبزه  
در شمال و اقلیم چهارم و فساد حال مسافران و باران در وقت و تفتیر  
و فور شدن قومی و انت برنج و فساد در شمال و غرق سفینه ها و نقصان آنها  
در بعضی مواضع مستند و طغیان آنها باشد و فساد عمارت و سبب آنست  
شدن معصیا و بیماری بلخی و حرکت سوزن و حرکت ملک و سلطان  
با شطام و مالک اگر شش آید و با طرا باشد و غلبه اهل صلح و در  
و حرکت سفینه ها و تفتیر از حاکم و خراسان و ضعف از سوز و بیماری و  
و باران نافع در وقت اگر برنج آید و با طرا بودیم باشد از فساد و تفتیر  
و فساد مردم و سفینه و شکست و سقوط شدن اینها و فساد و تفتیر بزرگان  
و بدگشتن است و هوا اگر زهره آید و با طرا زمان و سلطان باشد و باران  
بزره و سوز و باران و در وقت و غلبه از ما و غلبه اهل عطار و آبی بود و سوز  
که رویش باشد و بیماری یا زنا شاعر باران و در و زمان و تفتیر و باران  
و فساد و تحت محال باشد اگر آید و با طرا بود و سببها آید و تفتیر  
و بیخ مسافران و تحت طعام و توفیق عام باشد **اصراق رطل در شش آید**  
اثر اصراق رطل بر نفوس مایه و بزرگان سبب شده و سلطان الحقیق و در کتب  
سفینه مینویسد که اصراق رطل مطلقا دلالت کند بر میل ملک بر سوز و تفتیر  
ایست

و استیج سبب بقضا و مساوات و تفتیر و مردمان بزرگ و  
مرک اغنیاء و تافتیر و ابدال هوا و با تفتیر شدن شهرها و تفتیر  
جواهر معین و کدورت اهل درج و دیانت و توفیق و بر و لغی و در آن  
**اصراق رطل در شش آید** دلالت کند بر وقت حال ملک و سلطان  
خاصه در جانب شرق زمین خراسان و تفتیر و زرا و قضا و تفتیر و تفتیر  
و تحت نفوذ و عمارت و تافتیر و دیانت رعی و تفتیر و تفتیر  
بادشاه و فرمانران و تفتیر بزرگان و ابدال و فساد طعام و تفتیر  
و تفتیر حال علماء و تفتیر و تفتیر و تفتیر و تفتیر و تفتیر و تفتیر  
همه مردم بریدی حال و است اگر رطل آید باشد یا طرا باشد و تفتیر  
و تفتیر عمارت شود خاصه در جانب شرق و دیانت خراسان و تفتیر  
در برنج اگر بر وقت است و تفتیر بزرگان و فساد و معادن و  
پر و لغی و ازاله تفتیر اگر زهره آید و ابدال هوا باشد و فساد طعام  
و میوه بود و استیج سبب بزرگان و اهل طرب و زرا باشد اگر عطار  
آید بود و تفتیر یا زرا و خراسان و تفتیر و تفتیر و تفتیر و تفتیر  
و اهل و دیانت بود و تفتیر و تفتیر و تفتیر و تفتیر و تفتیر و تفتیر  
و هوا تفتیر شود و عمارت و تفتیر و تفتیر و تفتیر و تفتیر و تفتیر  
کرد اگر تفتیر آید و با طرا باشد و تفتیر و تفتیر و تفتیر و تفتیر  
و مسافران و تفتیر و تفتیر و تفتیر و تفتیر و تفتیر و تفتیر  
**اصراق رطل**



**در مملکت فلان** دلالت کند بر اینکه حال ملوک جانب جنوب و خلفه  
و عدل نمودن و دیگر که بزرگواران و اهل معرفت و تقوی کرده و رسد قضا  
غزل شوند و زانی طعام و شیرینیا باشد و مشکوه از مفسد آن و هر آن  
در حکام و بیا هر حکامت و رسد و بیا کشت و در آن و مقامات بود اگر آن  
آبی باشد مانا طریقه و در خواصان مشه و خرد و کرانه و بر آن که و و کوفته  
و حیانت و ظلم و خست مدید و خشک هوا و فدا و اطو و حرکت سکرت  
و آنوب و حب میاید که و و حرکت بسیار است و انت نبات و فططام  
بود اگر نه آنجا بود و زانی نخت باشد و زمان و طربان و اباب ملک  
و خوف میوه از سر ما اگر عطر را آنجا بود و سر ما می نخت و غیر هوا باشد و فططام  
و در نباتات و کثرت بر سر دو آب و بسیار از اجیف و تشنج اهل بار بار  
و کس و متاعها بود و ظلم سنگین کرد و در سر ما فر رسد اگر قدر آنجا  
بود مانا طریقه بود و محال است رسد و یک حال سزای و زمان باشد و در آن  
سعد و کرد و نعم و فضا و حیوانات بود **و انراق مشهور در مملکت فلان**  
دلالت کند بر متوسط حال پادشاه و شاه محبوب و وفای فطت ناموس  
و در میان خدای و از زمانا اطو و بیشه انجاری و انمار و صحت خدای و میل  
کردن بکثرت و طاعات و اتفاق و را که بر و بیشه معیشتها و کثرت لافقت  
و میل و اجبارت و مشته در و لا نیست و انت ملک عادل و پرست  
علما و و زرا و باد سموم در میان و زمان سست و متوسط کار و مژدین اهل

استفاد و یکی کس و مردم و محبوب و بیا عاصفه و حریه و امکان رعایت  
اصلاح میان اهل و حکما و فقها اگر فصل آبی بود و طریقه و بسیاری ظاهر کرد  
از باد و می که در و غلبه خون و فطش است و بود و اتفاق میان اکابر  
و مستند و وقت میوه و تشنج را از اجیف و مشته و طاعات است  
سمت ملک و را به فضا که در و در عطر بود و عطر را و فططام را و طربان را  
اگر نه آنجا بود و انکارها بر آید اما بعضی بخیر بود و خوب معاش و از آنجا  
بود و فضا در میوه و غیر هوا و فططام باشد و در وقت و بدی حال آن  
و طربان بود و صحت اهل و اگر عطر را آنجا بود و باد و می نخت و صحت  
رونی و از انصاف بود و فطت اهل خدای و خفوت مردم و برتری  
بار بار و در و فنی اهل فضل و حکما و در بر سر و صحت فقها و اگر نه  
آنجا بود و مانا طریقه بود و در باد و بارندگی باشد و در وقت و میوه و کثرت  
و صحت مردم بهشت و عوام از اهل رسد و یک حال سزای بود و در آن  
شدن طرق و شوارع **و انراق مشهور در مملکت فلان** دلالت کند  
بر متوسط حال پادشاه و شاه محبوب از و علماء و حیان و امکان  
و از باد و می حیوانات آید و یک حال ملوک جانب شمال و اعده الی هوا  
و شکرت و آنجا و بسیار از آبها و زانی معیشت خدای و وقت  
که فتن مردم و فضا و در ک فططام و مشنج و بار بار و در وقت و کثرت  
اطو و دشت و در میان مردم یکدیگر و حرکت بسیار و باطن دراری



و لای و کثرت میانه و اینها می باشد و در حال حیوانات آن می باشد  
 نباتات و اگر فصل آنجا بود یا ناظر بود و در حوب و خور و کثرت بود  
 و غرق سفاین و حرکت می کرد بقصد تا تحت و جنب و غارت اگر در  
 جانب شرق و طرف غسان و غنچه و شادی و در این برزخانی  
 غنث الت حوب و نقصان آنها و قضا و حیوانات آن اگر کثرت  
 بود بسیار آنها باشد و کثرت باران و از آنجا که اینها در وقت  
 ارتفاع آبهای تیره و سرد در وقت بهار که نماند و کوهکان باشد  
 اگر عطار را اینجا بود و تیزی با آن باشد و رونق میال و کثرت نباتات و  
 فراخی و از آنجا که در وقت و شکر آمدن و فواید بسیار می رسد و آمدن  
 گشتها و باریدگیها در وقت و غیره و اگر قریب آنجا بود یا ناظر بود و در وقت  
 خوب رود و در وقت و خجالت نباتات و فواید بسیار و آمدن اینها  
 از سفر و خصوصیت عامه **در مثلثات** این سلطان المظفر  
 نصیر المله و الدین در کتاب غنچه الاحکام آورده که اگر آن قریب مطلقا  
 و لیست برنا المینی را آنها و در وقت ششما و بر خورشید و زوایا و در وقت  
 دشمنان پادشاه و در وقت و قیامت پادشاهان با یکدیگر و کثرت  
 بسیار میان و گرمی هوا و جبین با سموم و بارانها و از آنجا که در وقت  
 و شورش و در بلاد و انسان و غنی و اگر آنهم چهارم و افتادن غارت  
 و تاراج و اراضی خار و در یک فکر **در مثلثات** و در مثلثات

در غنچه

بر غنچه و شکر در فوج ملک و سلاطین و افتادن قاریه و مفتاح  
 در جانب شرق و آنهم بسیار و در وقت اگر بر غنچه و غنچه  
 نماند و قیامت لشکریان و در کس حیوانات خاصه که سفینه و آب و فساد  
 جواهر و حدوث ششگون و فساد و از اینها و در زمین با سموم در  
 و مواضع مستعد و بهار اطفال و چشم ملک بر رعایا اگر در آنجا بود  
 یا ناظر بود و در وقت و در یک یا معارف بوده و کثرت جویها و از آنجا  
 اگر مشتری آنجا بود یا ناظر بود و در وقت اگر بر معارف باشد اگر در  
 آنجا بود و حدوث باران و فراخی طعام بود و اسقاط اجنبه و بیماری زمان  
 بود و فراخ بزرگان و غنچه ال هوا اگر عطار را آنجا بود و در وقت و در وقت  
 و حدوث علامات آتشی خصوصاً که احتراق در غاشه بود اگر قریب  
 می آنجا بود یا ناظر بود و حدوث تا کید آمدن و گزند و چرخ و آب  
 جواهر و زون در آنهم و فوس و تیزی باران و سلاج و مستور و در وقت  
 ریح عاصف و رعد و برق در وقت و وقت ششما و احتراق مواضع  
 و طالت عامه و شورش ساکن و قطع طرق و غرق سفاین و اندوه و  
 و حدوث نمنا و بی ران و بوج برده و آنچه زحمت و اسکر **در مثلثات**  
**در مثلثات** دلالت کند ملک و اگر بر در جانب جنوب  
 افتادن قتلها و در وقت معائن شانه و لکان خلاف لشکریان  
 با سواد و ظاهر و دردی و کذب و قیامت و غنچه و غنچه











بواسطه دلالت کند بر سنج خوابین و ضدم و بیمار میا در جانب  
 مغرب و اقلیم خیم و فوف و برده و کثرت مناکت بر غلبت و فاضل  
 شدن اسباب قضا و سوا مقتیان و شش و سوما و رخت دل و کمر  
 و نا ایمن را اها در او بر و باره اندک در وقت اگر زعل آلی بود  
 یا ناظر بود یا بیماری سخت بود و وقت اشجار و انزوه برزگان  
 باشد اگر شش آلی بود یا ناظر باشد بر وقت بسیار باشد و وقت  
 بر انداخته اگر میخ آلی بود یا ناظر باشد به و خواست سواض بود  
 و استقامت اولاد از ارقام و وقت سیونا اگر عطار و آلی بود  
 یا ناظر بود به بیمار آن علاج پذیر باشد و با دای خوشی و زود  
 رونق باران تا بود و قبح و منسوب است ایست بر دور و قی  
 زنا و شواری اهل و برهن و سفرغان اگر قهر آلی بود یا ناظر بود به و باره  
 و باره می مخالف بود و عجز احوام و حرکت آنها و سر مایه در وقت رسیدن  
 مسافران و غوغای عوام آن سلسله است و در وقت دلالت کند  
 بر کثرت لاله و شاسل بر زمان طالع و صورت بارانها و اها  
 و جاز و آب و من و من زنانه و بیماری کودکان و از آن  
 زخمها و غرق کشیده از مریخ و صفت کشفه بر اندک لاله سلطان  
 و معارف ملک و حقیقت از مریخ و استخرا شدن منی و خور و  
 بر شش هو اگر زعل آلی بود یا ناظر باشد و غرق سفاین باشد و کثرت

آنها و خواهد از ان وقت حیوانات بگرد و بترک هوا اگر شش آلی بود  
 یا ناظر باشد به بارانهای کثیر مفید بار در وقت و لغت بسیار  
 شود و در وقت اشجار در میان برزگان و سلطان و سلطان کشنده  
 اگر میخ آلی بود یا ناظر بود به بارانهای بفر آید و آب اهل در  
 بود اگر عطار و آلی بود به بارانها آید و حرکت مسافران بود و حضور  
 اهل بازار و جمع و شش و حوض و حوی و مانند آن اگر قهر آلی بود یا  
 ناظر بود به و وسیله رود و خواستها کند و کارینه باشد و در سنج  
 مسافران دریا احراق عطار و در وقت شش آلی و غلظت غیر الله و این  
 در کتاب سخنه میفرماید که احراق عطار و مطلقا دلالت کند بر ناظر  
 کتاب و در برهن و منی طب شدن از ملک و فو و سبب کار و در وقت  
 نمودن با ایشان و توقیق در قیصل مصلان و بر رونق در ارس و باره  
 و در مانند بیماری از غارت اجناس از اجیف و بیماری کودکان  
 و غیره و او صورت باره که احراق عطار و در وقت شش آلی و دلالت  
 کند بر صفت حال فصله و ارباب و این و قیام و اهل بازار و ملک  
 یک از معارف و سنج حال و سفرغان و کوچه داران و طلب خراج و  
 اضطراب زخمها و گرمی هوا و تابستان و سرما در رستان و تابانی  
 راهها و خواست از عایا خاصه و طرف مشرق و بیماری اطفال و غلظت  
 و نوشیدن ششهای بر جمع و آب و معصات و اندوه پیشه و رهن

نقشه







۸۴ و بارانهای نافع اگر چه آید با ناظر به پیشدستی و غارت  
 کشیده بود و حیوانات آید اگر ستره آبی بود سرخ زمان صاف بود  
 و به حال شرب آب و کثرت شبنم و لواط و جنات در دم اگر آید  
 با ناظر بود و در سبیلها و غلبه آید باشد و هفت و هشت و گاهی  
 در دین مردم عام بود در دست با غنا و جمیع کنند **احراقات کوکب**  
**مختصر در یک اندر بر جی افی عشره احراق زحل در محل** دلالت کند بر  
 میوه و غنوت هوا آمدن باد و بکشد و باد هر یا میری بر سر  
 در قی و ب و خیزش و موت و نفاق و دشمنی که طعن باشد و تبار  
 جواهر در محادن و جوق و خاب شد با بس از اطراف شرق بطرف  
 و اصفهان سیما که شتر با می نماید و باشند با ناظر باشند با او اما  
 بود اگر ستره با او باشد موت که از هوا بین مغلط بود و گاه کان  
 غاصد که عطار در دین او شریک بود و اگر عطار و منور با او بود  
 اهل علم را برین رسد و آفتاب آید و آریاب کیست را خوف بود  
 و اگر قمر با او باشد با ناظر بود و در کوستان میوه نیا شود و حرکت  
 چنانچه بیان بود و حالات مردم که در و فساد و وقوع و رسل باشد و  
 سرخس کرب بود و سوما باشد **احراق در جی افی عشره** دلالت کند بر  
 و فساد مردم و مایه و تلف شدن و آریاب غاصد که او کشف و قضا  
 نم و کثرت در زمان و غیر هوا و بنای عمارت و کثیر زراعت و به حال

اهل قلع و جبال و اگر او موت و بیماری یک از سلاطین عظیم شدن  
 و خدایت مشایخ و آریاب غنات و اگر شتر یا بر یا با او بود با ناظر  
 و موت در زمان بود و فساد میوه و آریاب باشد و حاصل و حوا  
 عراق و اگر ستره با عطار و با او بود و سوما باشد و تبار میوه و هفت  
 زلزله سیما که احراق در دین بود بیماری هندکان و زنان و اگر قمر  
 با او بود با ناظر بود و باد و باران بسیار باشد و هفت و هشت و آریاب  
 و تبار میوه **احراق زحل در جی افی عشره** دلالت کند بر قتل یک از سلاطین  
 یا حکام و به حال سافز و منور دین و شدت که ما و موم در مواضع  
 مستعد و خلاف میانه آید و تبار و ضعف دین و تلف و هفت و آریاب  
 مثل مورد و هفت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت  
 در ارمنیه و آریابان و امرض در زمان و هندکان و تلف شدن  
 جبال و هاک یک از اهل افکار و خوف اهل صاحب و غیره غلط کردن  
 برایشان و کثرت بزرگ از انتظار یا ویرانی از ویرانی که با او  
 تلف یک از ایشان و اگر شتر با او بود با ناظر با و قضا و آریاب  
 حکمای نافع کنند و از ایشان پیدا می رسد و ترس میوه بود در عدول  
 و بزرگ را از بیخاعت سبب این اعمال کثرت رسد و اگر قمر با او بود  
 با ناظر یا و هشت و بیماری شیر و مایه غاصد در زمین و باز پادشاه و مردم را  
 بیم هاک بود و اگر ستره با عطار و با او بود میوه کثرت آریاب و غارت اهل







و علت چهار بایان و بنا بر هر چه در سخاوت و جفاست مودت  
و ضعف سلاطین و بیماری خدایان بود و بنا بر هر چه در سخاوت و جفاست  
و اگر زلزله یا آو بود یا طاعون شود و مردم را اصلاح و بیکو بفرماید  
از اضر متنازل گردد و چون بسیار بود خاصه زو یا قوت و مس ابرو  
بزرگواران بود و اگر عطار و منفرد یا او بود کثرت نیز در دست باشد و  
ما هم اندر سیم و سیاه اوان کرد و این طریقی و مثال باشد و قصد  
نمرا اهل قلم و کتاب کنند و نیز خا از زبان کرده و اگر منفرد یا او بود  
یا ناظر مدون و انجا رنج و قوی و است مکن باشد و گمانا و نماز  
و آفت سر و جانی از اختلاف هوا **و این فصل در بیان سبب**  
و علت کند بر بیس هوا و سبب یک از سلاطین و ملک کنیزی از امام  
در سبب شتر مردم خانه در بومل و جبال اندود و طرف شمال است  
اطفال و سقوط اجنه و کثرت امراض از خان و کوه و کان بیک  
بسلامت بر خیزند و اگر جری یا او باشد یا ناظر و کثرت بیماری باشد  
و مرکب امیری یا دینیری و ترک باشد و بنا بر خدایان و اگر مانی کثرت  
و جوق و قوت و محبت و اگر زلزله یا او بود و قوی مانی کثرت بود  
و اندر زلزله خاصه اینک بکسل و ترازو و فرقه و سبب که میماند  
و اگر عطار و یا او بود بسیار آبها و سبب بیا و باره بسیار  
حال و نقد و سبب که گمان بود و حسن اوقات کتب و امثال

بها در اوایل سال ما و او خست احوال ایشان تفاوت کند  
و بعدی آید و بکسان زلزله بود اگر هر آن در بیت را باشد و اگر نه  
یا او بود یا ناظر و احوال یا زلزله و باران یا سبب بود و بیک  
باران آید و باد آید در عهد و برق بود **و این فصل در بیان سبب**  
و علت کند بر وقوع حرب میان ملک و فرماندان و امراض شدید  
در میان زنان و فقدان اینطایفه و مرکب یا دینی در جانب  
و کثرت اعدا و توفیق خدایان از مسکن و اوطان و مرکب  
و اهل جبال و حد و ثمن و مطار و کثرت در زن و مسکن  
راهها و قصد زخا و قتل و تنگی و کسب و صلاح و سبب که در دنیا  
و دقایق و سنت عرب و عجم و ترک و مخطرات ایشان و حد  
امراض مملکه و اگر مشتبه انجا بود یا ناظر باشد بدو حال ملک  
اکابر و دقایق بیکو بود و سبب بر ایشان سیمون و مبارک کزد  
و علت بسیار بود و در تجارت و کتب و رحمت و برکت باشد و اگر  
جری انجا بود یا ناظر بود بدو حاصل ما و را الهی را محنت و شدت  
و حال جم و ترک و مردم که مستان بد کرد و در زدن و عیار  
مضطرب کردند و آفتاب شود و اگر زلزله و عطار و انجا بود مردم  
ورد و بیماری مملکت پیش آید و عیب را بختها رسد و درین  
عوز و حجاز و باد بیماری حادث شود و اگر عطار و منفرد یا او بود



۸۷ و چو از زهره بخاری و حک بسیار بود و پادشاه وقت  
 سفید را غریز کند و ایشان اضرار و امانت برزگان نمایند و اگر  
 قمرانی باشد ارتفاع حال اجلاف بود و قوه سلاطین بر وی  
 بسیار بود و ایشان بر لشرف نظام دل جویند **افراق ظل**  
**در برج عقوب** دلالت کند بر کثرت جوب میان ملک و سلطان  
 خاصه در جانب مغرب و از آن اسلحه و بسیاری یک و پند  
 سایر هوام و طوطی هوا و آمدن باران و موت بزرگان و مغرب  
 و ضیق احوال مردم و هدرت ارجح کشین و جفجاف اندوختن  
 اما اتفاقا باشند و فتنه در میان عرب و عجم و تباه احوال  
 بزرگان و سواد این و از آن در سواد عراق و منگی تختی  
 در زمین عجم و آنسان و کرانه زرخشا و بسیار مکر و اندیشه  
 و ولایت و اگر شتر با او و یا ناظر بود قوی مخالف مذکور گشته و  
 مردم را دعوت نمایند اما بایدار نباشند و زود منتهی شوند و غیره  
 زمین و آنسان و گویست آنی بود و قطعه نیز صورت کرده و اگر پناه  
 بود یا ناظر بود و علف و فتمای و آنسان سخن گشته و منکر آن کرد و صورت  
 و منزه طایفه شود و جفجاف اعدا باشد و اگر زهره و عطارد با او بود حال  
 بابل و عرب و یکه زود و در ایشان بالا گیرد و رخت قوا و سکن باشد  
 اما ابو الحسن بهیچ گوید که اگر عطارد با او باشد چو از زهره کثرت افشا

بود که اهل سیاق بنویسد و بسیاری باران آب بود و خوبان بسیار  
 و لشکرمان را ترقی بود و سیاه حال اهل سواد و ساکنان بابل باشد  
 و کثرت دخل ایشان و اگر قمر با او بود و ناظر بود باران بسیار گیرد  
 آب چشمها در زراعت بود و کثرت طلع باشد **افراق ظل**  
 دلالت کند بر وقوع و هدرت موت در و پستی و جوب میان  
 سلاطین و فرماندهان و حرکت پادشاهی عظیم ایشان و رعایت  
 برق و خسارت در احوال و اهل خلافت و تواضع ملک باریت  
 اهل کثرت کردن ایشان و فتنه و حال علف و اهل ادب و پند و پرورد  
 نهنگ در بنی مصر و احوال چهار بایان بدست و کرانه زرخشا و غارت طعام  
 و غلبه از آن بود و اگر شتر با او بود و یا ناظر بر حسن حال علف  
 و فتح و لغت پادشاه بود و بدست آمدن ولایت و مطیع شدن رعایا  
 و کثرت و گویند بخیال حال عالیه بود و اگر مرغ با او بود و ناظر بود پادشاه  
 سینه مبارک کند و اگر مرغ یا شتر از قمر با او ناظر با او بر باران  
 باشد و در آن صفر کرده و در امدار آن قوت گیرند و اگر زهره و عطارد  
 با او باشند حال عرب و اصحاب ادب بدست زود و زراعت بسیار  
 زهره چو از عطارد با او بود و شکی حال دیرین و اهل قلم و کار ایشان  
 زمان و عطارد با آنست رسد و بیماری عظیم بود و اگر عطارد چو  
 از زهره با او بود و شکی حال دیرین و اهل قلم باشد و کار ایشان عظیم



۸۸ و فرمانان بلند شود و شادی بدارد یا ن باشد و اگر قریب باشد  
یا ناظر بر باد باشد و غبار بکشد **غبار** چون بعد از فصل  
زمان در نیمه در حب این برج و قسمت و اگر اتفاق افتد که فصل در  
حوالی آنجا خرق شود تغییر است که بدو لکنای قسیم راه باید و صفات  
و لغوت خدای و دیگر گویان شود **احتراف رطل در برج حبس** دلالت  
کند بر نقصان میاه و مرکب بادشاهی در ولایت هند و خسارت  
مشایخ و اهل فلاح و شستند و برودت و بیوست و صدمه برف و  
جلید خاصه که احتراق در عاشر بود و بکمان خنثی در آنکه اگر ران بود  
بنما که عطار دباو باشد و فساد و اشیاء و آثار و بقایه در فساد اهل  
صلاح و نقصان و خواب و موت اموال و غرض موت در کتاب و اطفال  
و طوق غم و همسم و در حاکم و اگر شتری با او بود گویند نظر شتری به این  
تأثیرات بود و اگر مرغ با وی باشد یا ناظر وی از ارادت و منفعت  
و که ران سلج میگوید و مرغزین روی در نقصان نمند و سرما با فراط بود  
و اگر نهر و عطار دباو بسته اهل آداب و معرفت ایضا یا بند وانی  
مهلک عارض اطفال شود و اگر نهر مجر از عطار دباو بود توسط فساد  
باشد و باران آید و هوا سرد گردد و اگر عطار و مجر از نهر با او باشد  
و یک پیران و حاصل آب باشد و کوهکان منفرد و خسارت صاینا  
وین و نذیب شبه و باد آید و فساد غلها باشد و کی دهلها و همکله

نزل که اگر احتراق در رابع بود و اگر قسیم با او بایان ناظر با و سرما  
با فراط بود و کمزرت رابع مضر باشد **احتراف رطل در برج دلا** دلالت  
بر شدت سرما و بسج بک برف و شبنم و فساد میوه و دانه های زمینیها  
و خوردن کشتیها و دانه های خود و بینا چنانکه اگر چنانچه در وی در ویران  
نمند و فساد کشت و میری حال خدای بود و بیم خمشه و آشوب در جانب  
مشرق و زمین خراسان و در وقت حوادث در ولایت خرم و جنوب  
و شدت انقلابیم و عکس کف و در بر و فساد آن و لوانی فساد اهل  
جبال و طایفه اگر با بقرة جدای وطن نمایند و اگر شتر با او بود  
یا ناظر بر و سرما میگوید و شستند اهل خراسان بود و بیم شستن  
از فساد و سختی و هر مس که بیدار زان باشد و باران بسیار آید و اگر  
مرغ با او بود یا ناظر با او از ناحیه خراسان شخصی نمند و آب با سبب  
و آشوب و شستن و در خراسان بهم رسد و در باران و نهر نهر جنوب  
و نمند و در بلام عظیم و اگر خشمه با او باشد خسارت روی و برتر  
نمند و فساد سال و نیت باشد و کمزرت باران اما تجارتی و بر کوری در  
نیان مردم سمت طویر باید و اگر عطار دباو بود حال اهل کوه و بکمان  
سد اهل بیکد زدمه و غارت چمند و اهل قیازانست رسد و فساد  
مردم در آنجا بود و اگر قریب با او بود یا ناظر او بدو شرب راه و در دوق  
بشد **احتراف رطل در برج حوت** دلالت کند بر خوف و بوی سلبان







زیاده شوند و گاه و گاه بخت باشد و گاه رانی از رانیان  
و فلسطین بر او باشد و به ششم اوقات گذر اند **عراق** **منشی**  
**در** ولایت گذر بر من هو اکثریت سوم در مکان و زمان متوجه  
و مرتبه از قضا و کاه بره اشرف و اکثریت رابع عامه و بسیار  
نوزده و کشت و صلح و دواب و اکثریت هواشی و میگوی احوال این  
سواد مردم همان و مکان جالب و صده و آن و موقعی هم طلب و کرا  
فرخ در آن است و اگر نقل با او باشد یا ناظر یا او نشسته و آن خوب در شرفی و آن  
و تلف شدن گاه و گاه بخت و خروج اعدا در زمین جاز و علبستان اما  
رغم و باطل کرده و اگر فرخ با او و یا ناظر و در عراق و عرب و کشنی خروج  
کند و لیکن باید از بخت و اکثریت که مابست در وقت و اگر خسر با او بود  
در حق اسرار و غیر بسیار بطلان رسد و زانی نعمت باشد و اگر غلط با او باشد  
باید آن بسیار بار دو باد می و افزون و اگر خسر با او بود یا ناظر و  
زخما از زمان بود و زانی نعمت باشد و بیشه حال دایه الاطلاق و اکثریت  
نیز به ایشان بود **عراق** **منشی** **در** **بج** **جوزا** ولایت گذر بر  
هو اکثریتی و شک و غیر اسرار و حرکت شخصی موقوف و منور و دلاک  
بعضی از ملوک شرق و اکثریت و فساد و در میان و بسیار غیر و کینه  
حال بخار و جوهر و عظیم شدن و دلاک و در زنی بزرگ و رشید و اگر  
زمن با او بود یا ناظر و در خراسان بسیار باشد و یکی از زمانه

اعظم

و حکام آبی را بپاشی و کشت رسد و شاید که در گذشته و اگر کج  
با او بود و بیشه حال بخار باشد و شخصی از بخت و کینه از سلاطین و  
حکام بیرون آید و دلاک مردم متعین و اطفال باشد و اگر خسر با او  
یا ناظر با او بود و موت که از زمانه آن باشد و اگر کجایی او غیب شود  
و زانی بود **عراق** **منشی** **در** **بج** **جوزا** ولایت گذر بر  
مرت در آن برده است و طمان و اکثریت از حیف و در ک قضا و کرا  
و سبب است و غیا و ضعف و سیان طمانی و صلح حال اهل قزاق و جمله  
و عمارت و نفوذ و زانات و خروج دشمن از جانب جنوب و بهرین نایع  
شدید و فراست مکان از منته و بعضی از نوزده و اکثریت میان و کینه  
جزات و طفر با و شاه بر اعدا و حواله می خارج و مجلس طغیان و موری  
و لایست و طغیان و اگر نقل با او بود یا ناظر و با او و در لایست و  
جاری شود و دشمنی از طرف جنوب خروج کند و سبب که موقوف عطا و نیز با او  
بود و با او باشد و اهل کتاب و ارباب او بر اندیش و فکر دست و دلاک  
فر با او یا ناظر و بیشه معات اهل خراسان و از منته باشد و اگر مردم  
با صلح بخیر شود و بعضی گویند که سبب اهل خراسان باشد **عراق** **منشی**  
**در** **بج** **جوزا** ولایت گذر بر اکثریت خربت الارض و مکان بخار و کینه  
و حرکت شخصی جلیل القدر و غیر اسرار و شاید که از زمانه و با او باشد  
پادشاه عراق را خوف ماضی کرده و غل و با مردم بدید و کینه



۹۱  
 ظاهر گردد در دم برنج ایشان مشغول نمایند و بر اثر این رسد و در  
 بیست مانند برنج که از این دست دهد و اگر زحل یا اریوس یا ناطر به و  
 یا یکی از ایشان دولت را اقل رسد چهار دولت باین و عراق عرب  
 اگر هیچ یا اریوس یا ناطر یا مریخ بر اقامت پیش آید و در آن وید که  
 باین موقوفه که در **باب** بود خوشی خواهد باشد و اگر خوشی رسد در  
 خوف و بیم باشد و اگر باین وین و حمل و نیست در فقر رسد و نای  
 حال زمانی باشد و اگر عطارد یا اریوس رسد سلطان و پیکان بسیار باشد  
 در بعضی خوشی آن در موقوفه در دولت باین و عراق عرب و اگر اریوس  
 یا ناطر یا مریخ یا یکی از این رسد لیکن آن بیست باشد **در باب**  
**در باب** دولت کند بر کثرت برنج و غلات میان سوک و مرکه که از  
 در آن و عطارد و شمس و قمر و میل و خضای که از شمار بفرز این است  
 آینه از مساکره او طالع خود و شمس این شمس و قمر و خلیه و در وقت  
 اهرام زمان فاضله و شیرکان و اگر زحل یا اریوس یا ناطر یا مریخ یا یکی از این  
 شود و کار ما بسته شود و اگر هیچ یا اریوس یا ناطر یا مریخ یا یکی از این  
 جوانان و کودکان باشند و کدورت و فقر بدکان از فقر و اندک  
 و کثرت ایشان و اگر هفده یا اریوس سال میانه بود و هوامعزل  
 کند و در باب وین را کند رسد و اگر عطارد یا اریوس یا مریخ و کدورت  
 و بر آن علماء و فضلا باشد و اگر قمر یا اریوس یا ناطر یا مریخ یا یکی از این و شادی

در بیان مردم باشد و در قواصل و کثرت معاملات **در باب**  
**در باب** دولت کند بر کثرت برنج و غلات میان سوک و مرکه که از  
 اکابر و ارباب مناصب و عینه و ظهور اعدا از طرف مغرب که کثرت  
 کند و حسن حال اهل بابل و خوشستان و کابل و مرکه اکابر و کورا  
 و انان و محل و خوشی هوا و توسط خضای که از زحل یا اریوس یا ناطر یا مریخ  
 رسد تازه و قواصل جدید از طرف مغرب باین مردم در آید و خوشی  
 جی شید اله داده نیز از این است ملک و کثرت خضای که از مریخ یا  
 بود یا ناطر یا مریخ یا نخت و از این طعام و خوشی شمش بود بر مردم  
 اگر هفده یا اریوس و خوف مرض زمان و هر دو باشد و از زنی که  
 نیز از نوشته ماکولات یا غیر ماکولات و اگر عطارد یا اریوس  
 توسط خضای باشد و بیماری و موت اریوس و از زنی که بوزن  
 و اگر قمر یا اریوس یا ناطر یا مریخ یا نخت بود و خوشی و غلات  
 حال عامه و از زنی ماکولات و با نخت جبهه و علامات آسمانی نخت  
 ظهور یا **در باب** دولت کند بر کثرت برنج و غلات میان سوک و مرکه که از  
 و بسیار مرکه و سودا و حال قضاة و فقهاء و علت قواصل ایشان و عطارد  
 اکابر و بزرگان و غلات و خوشی و جی از جانب مشرق  
 و شدت سرما در هوا و هفده و کثرت باران و بسیاری آب و اگر زحل  
 یا اریوس یا ناطر یا مریخ یا نخت یا مریخ یا ناطر یا مریخ یا یکی از این و حکام از غلات



ایشان آرزوئی و طاعت گشته و از جانب خزان جمعی منتهای بکنند  
 و در و باطل گردیده و اگر هفتصد با او بود جمعی میر و از جانب خزان  
 بیرون آیند و مناد کنند و اگر عطار را با او بود بکت اهل قلم باشند  
 و بیماری و موت و وقوع باید و کی غلات بود و اگر قریبا او بود یا ناظر باشد  
 کثرت از جیف بود و وفات و کشته شدن و در **امیران مشهور در قزوین**  
 و کثرت کند بر بسیاری و کثرت فوت و موت فاضله در میان اهل دین  
 و تقوی و بیماری یکی از فرماندهان و حکام در ولایت عراق و اگر قریبا  
 با او بود یا ناظر باشد و وقوع خوب باشد در زمین فارس و ناهنجاری  
 و کثرت باران و اگر قریبا او بود یا ناظر باشد و در ولایت فارس و جاده  
 دست مهر و ارزانی بسیاری باران باشد و اگر هفتصد با او بود کثرت  
 باران باشد و خزان خوش صحبت مردم و اگر عطار را با او بود و بسیاری  
 اهل اسلام و وفات بود و ارزانی و کثرت باران و کثرت دگر باشد  
 و اگر قریبا او بود یا ناظر باشد و غله نقصان کند اما سایر نباتات نیکو بود  
 و بسیاری جواهر باشد و کرانه نوره و کثرت **امیران مشهور در سیستان**  
 و کثرت کند بر خیر و نیکی خالی بعضی از ملوک و غیر اسرار و وقوع فوت  
 و موت در میان علما و فضل و فضیله و اکابر و کثرت ثروت و طوبی  
 هوا و شدت برودت و امراض خشک و کثرت غلات و تولید و فتنه  
 در زمین فارس و کوهستان آن و چشمه ها و اگر قریبا او بود یا ناظر

بر و سردی و خشکی و ناسازگاری سحابی بود و اگر قریبا او بود یا ناظر  
 جنبه و زردی و سرما باشد و اگر باران شدی و سخت رسد و باران در  
 بسیار باشد و سال متوسط بود و اگر هفتصد با او باشد سال از آن بود  
 باران بسیار آید و خزان نمت بود و غله اندک نقصان از کثرت با او  
 باشد و اگر عطار را با او بود یا ناظر بود و در کثرت باران  
 و با او و بیماری سردی مردم شود و اگر قریبا او بود یا ناظر بود و از سر  
 بیماری بسیار باشد و موت حادث گردد **امیران مشهور در سیستان**  
 و کثرت کند بر طاعت هوا و چار بسیار همان اعدا بر طاعت و طاعت و کثرت  
 و ماهی و بیگانه سموات و در کثرت باران و اگر قریبا او بود یا ناظر  
 در شام و جزیره و طبرستان و سایر ممالک و در راه و مسالین و شدت  
 بر و کثرت رعد و برق و صاعقه و باران و اگر قریبا او بود یا ناظر  
 بر و شدت سرما و رعد و برق و طوبی بود و فوت اعدا و کثرت کشته  
 با او و از آن رخسار و اگر قریبا او بود یا ناظر بود و خشک و خشک  
 و نقصان و شاید که در ولایت خراسان باشد و کفار در مملکت مردم  
 خنجر کنند و اگر نمره با او بود یا ناظر بود و کثرت باران و کثرت  
 باران بود و اگر عطار را با او بود یا ناظر بود و سرما و باران و خشک  
 باشد و فتنه و کثرت قتل و دیرین و اگر قریبا او بود یا ناظر بود و نقصان  
 و سایر فواید و باید و بر ما جز و بارانها بار و با وجود **امیران**



**در بیان حرکت** دلالت کند بر صلاح ملک و طیب توبه  
و حرکت رسل و سایل و خواجگان و ارتفاعات و کثرت باران  
و دوام آن و خوبه لکنت و تزیین و حرکت شجره و طلال و یکا از  
و مانند آن از جانب مغرب و فوق اهل فناء و در غایت غیب و حبیب  
از سلطانین و اربابان با طاعت او اگر قریب بود یا ناظر بود و چون چنانچه  
از زمین باری بود و شجره و قوت و با شکر ایشان بود در آن سرزمین  
فنا و گستره اگر یک یا دو یا ناظر بود در میان مردم و یکا در یکا  
بود و مردم سوخت کم شوند و اگر نه بود با او بود و سبب بود و مردم را  
سعد حاصل شود و از آنکه از خدا و کثرت باران باشد و طلال و ارض  
در زمانه دید آید و اگر غطاء و با او بود و حاصل قلم را عاقل و در دست  
و با او و باران آید و قریب بود و یا ناظر بود و پوسته باران باشد و حال  
بخار بگو بود و یکا معاملات و خوشی و حیث **اصنافی در بر قلم**  
دلالت کند بر زبان و دواب و بیست و سه پرنده و اهل جبال و رود  
چهار بیماری خشک فاصه بر قان و کثرت شد و کتب و ملت مدقه و نیز  
و شدت زلزله و برق و خسارت انسان و بسیار میان و کی تواند  
امر او ظهور فرموده در هوا و اگر قریب بود یا ناظر بود و پوسته باران  
آید و ملک و فقیه یکا از حاصل قلم باشد یا پرنده در خزانه و اگر  
و اگر شش یا دو یا ناظر بود و خواجه در زمانه بود و نیزت بسیار کثرت

نفت و خوشی و پیش مردم باشد و اگر نه بود با او بود و از آنکه از خدا  
کثرت میاید باشد و کثرت نفت و یکا حیثت خلافت و دولت از خواجه  
سقط بود و اگر غطاء و با او بود و سرخی در هوا دید آید و کثرت رعد و برق  
باشد و یکا که از یکا علامات ایشان باشد هر شود خاصه که یکا از کاشته  
بود ملک جهانان و که در آن حادث کرد و کثرت زلزله و زلزل کم بود  
بر یکا از اهل سابق فرود و اگر قریب بود یا ناظر بود و پوسته باران  
فاسد کرد و کثرت هوا بود و اگر ارض و فوق متغیر بود **در بیان**  
**در بیان حرکت** دلالت کند بر بیماری و شدت که ما و خشک  
هوا و کثرت باد و مردم ارض صفاوی فاصه بر قان و کثرت و موت  
در لشکران و فرور شدن بر یکا از ارض و خواجه در جبال و کثرت  
برق و صواعق و دراک دواب و شوشی بسیاری با و نقصان  
و اگر قریب بود یا ناظر بود و حرکت حیوانات سبب کثرت باشد و اگر  
شش یا دو یا ناظر بود و بیماری بسیار میان دست دهد اما کثرت شود  
و اگر نه بود با او بود و بیماری بسیار میان دست دهد اما کثرت شود  
با او بود و ارض سبب کثرت بود و خاصه از هوا و کی و با زلزله و اگر  
با او بود یا ناظر بود و ارض شسته و صعب عارض شود **اصنافی در بر قلم**  
**در بیان** دلالت کند بر جرات هوا و صفت شد و در جوب و شکر الیها  
و در ارض و مردم یکا از عطا از غلت سبب و بیله و فرزند و طلال و غلام











سال باشد و حال مردم یکنواخت بود و بعضی در طب مشغول نمایند و اگر  
 عطارد را باد باشد و شش از جانب جنوب خیزد و از غرب هم بوزن  
 بقل رسد و اگر قمر با او بود یا طالع و خورشید طعام و میوه از زان بود  
 و بعضی ملک و حکم را در چهار رسد **اثران یزید در بی قوت** و اگر  
 که بر خنجر و بر سر سینه بود هم قوت و قوت باد و شام چهار قوت و  
 کثرت آب در دوات و او فساد و آب سینه است و  
 شدت حاجت ملک بشک و سیاه و قوت فایده و جود و آب که در کت و  
 اسفال این کرده و خورج و جلی از اعدادی از جانب شرق و کثرت  
 و اگر فصل با او بود یا طالع با او دشمنی شدید الناس از جوانان  
 خورج کند و اگر شش با او بود یا طالع با او ایضا از اعضای خورج افکند  
 کند از طرف و بسیار باران باشد و اگر خورشید با او بود و در برق  
 باران بسیار حادث شود و جانی که بعضی مواضع روی بکند که در شب  
 افتد و اگر عطارد با او بود باران و از بود و غرق مواضع و در برق باشد  
 و اگر قمر با او باشد یا طالع یا قمر یا باران باشد و همس طالع سینه  
 فایده حکم بر کثرت و در برق و قوت باران و اندک کرده است **اثران**  
**یزید در بی و شش** و اگر کثرت بر آب و قوت در کثرت از سلطان و قوت  
 در میان مردم و قوت فایده بسیار میان و احوال و افشاء اسلحه و آزار و  
 حال یک از جانب سلطان و حکم و کثرت برست و مواد و شش از آن

در خانه و فساد و چهار بیان با کثرت و قوت و قوت شدن و کثرت  
 انحصار برده و باوایی قوت که در جنت و در جنت نقصان رسد و حضرت  
 لشکر و اگر فصل با او بود یا طالع با او اهل و یوا از از سلطان قوت رسد  
 رسد و کثرت خداوند علم دین بود و همس لقوی را خنجر رسد و در  
 با فراط بود و اگر شش با او بود و حال اهل و یوا با صلوات آید و کثرت حال اهل  
 دین بود و حال بسیار میان یکنواخت و در خضار از آن باشد و اگر از بهر با  
 بود با و خنجر بسیار و در برق و جلی باشد و اگر با غیر و بعضی کثرت  
 رعد و برق باشد و باران کم آید و اگر عطارد با او بود یا دانی ناخوش  
 و زبان که رعد و باران و در غایت بود و اگر قمر با او بود یا طالع با او  
 با و باران بسیار بود و گویند و گویند باران در حد وسط باشد و چهار رعد  
 از سر و خنجر عرض شود **اثران یزید در بی و شش** و اگر کثرت بر آب  
 مواد بدعا و احوال آن سس و کثرت زمان و طالع زمان و کثرت  
 باران و صد و شش خنجرهای نشت و جدا بسیار میان و کثرت سلاطین و اگر فصل  
 با او بود یا طالع یا قمر یا کثرت بود و گویند تا کجای بر دارد و در خضار از  
 برود و برق باشد و اگر شش با او بود یا طالع با او ایضا از سرهای نشت  
 بود و ایثار را خنجر رسد و اگر رعد رسد با او بود حال قیام شود و شش  
 زنا است که را کرده و باران بسیار آید و اگر عطارد با او بود یا باران بسیار  
 باشد و طبعان آب بود و برین و اهل قلم را زحمت رسد و باوایی کثرت



۹۷ و زود اگر قریبا بود و یا ناظر با ملک نزد یک ملک عطار بود **نور**  
**در سبب موت** دلالت کند بر سبب میان سلاطین و فرمانداران  
و خلاف و فتنه بسیار و توقیر و غایت پادشاه بجا بیاورد  
و لشکریان و انعام و اکرام در باره ایشان و در عهد و برقی و کثرت  
امطار و حر و سیر و خیز و در بیاغ عاصف و ف و زرع و کشت و  
ظهور باقی در طرف مشرق و صورت حیثیات عازمه و تلف شدن پادشاه  
آباد اگر راضی باشد یا ناظر یا با او بود و در ولایت فارس و گویند  
در وینان قبیح اعدا بود و اگر شمشیر با او بود و آب انبار  
عمیق و رودخانه بسیار شود و اگر زهره یا او بود زنان رنجد و تنه  
کنند و بر شوهران تسلط نمایند و باران قوی آید و غلات بود  
و اگر عطار با او بود یا در باران بسیار بود و بعضی گویند باین کمتر  
باشد و اگر قریبا باشد یا ناظر با او شد عطار **اهم** **نور** **در سبب موت**  
دلالت کند بر صورت موت از زنان و صورت مطربان و تزلزل عهد و برقی  
و سبب بیاغ عاصف و تنه که از غفلت هوا ابر این عاره حاشا  
کرد و فتنه در زمان و سستی و ضعف بنایم و اگر راضی با او باشد  
یا ناظر با او یا دانی سخت جهد و کار نامی صعب پیش مردم آید و بیم  
دانی باشد و اگر شمشیر با او بود یا ناظر با او یا دانی معتدل و زود  
غلبه باشد و حال اهل بادیه سبک گویند و کار نامی فاسد صلاح یا تنه

و میان مردم شایع گردد اما هر یک حکم گوید حکم شمشیر در این باب شمشیر حکم  
باشد و اگر شمشیر با او باشد یا ناظر با او کثرت امطار و زرع بسیار و امطار و انعام  
و عین و سبب رنج و صورت احراق کثیر بود و اگر عطار با او بود  
و عتبه عازمه و باران و در عهد و برقی و کثرت و اگر کمتر  
یا عطار بود یا ناظر یا با او بود یا کثیر باشد و اگر کمتر بود یا عطار با او بود  
یا ناظر یا با او کرم حادث شود اما دلالت مفردان کرد و **اهم** **نور**  
**نور** **در سبب موت** دلالت کند بر فوت و مرگ بعضی از اهل حرم  
پادشاه و فساد و میراث و سقط شدن حکومت و اصلاح نزع و کشت  
و از زلزله در زمین شام و صورت ظلم و فتنه و در ولایت و ابر و عین  
و فساد و از زهره و شمشیر و زرع و در باران و سنگ سر و اگر راضی  
با او بود یا ناظر یا دانی کشت و غلات باشد و چهار سبب در مرگ زنان  
و چهار بابان و اگر شمشیر با او بود یا ناظر با او احمد عبد الجلیل و صاحب  
التحقیق احکام بود و اصل احکام راضی گرفته اند و دیگران میگویند خوش گذرد  
و باد دانی معتدل آید و خواب این تفسیر بود و از زلزله فتنه و بزرگاماری  
رسد و اگر شمشیر با او بود یا ناظر با او راضی افتد اما سبب التوفیق بود  
و باران بسیار آید و اگر عطار با او باشد صلاح حال مردم و سبب  
کشتیها بود و اگر قریبا بود یا ناظر با او بر و باران باشد و بانی  
احکام مثل عطار **اهم** **نور** **در سبب موت** دلالت کند بر مرگ



زمان و مخفی حال مطربان و خشنان و قلت فزاید ایشان و باد  
مضطرب و طوف آفت بکتاب و کثرت بیماری و جال و زباد و غلظت  
اگر علم العاقبه باشد و اگر زحل باشد یا ناظر باشد و میزان و اهل  
آذربایکت رسد و صحت در میان میزان و سال خوردن یا جهنم  
و ظهور مرض در میان عامه خلایق اما عاقبت بکبر باشد و تنهایی غلات  
و ثمرات بود و اگر مشتبه با او بود یا ناظر با او باشد ای بیمار شود  
و یک از وزرای کبار آفت رسد یا بکثرت و کدورت صوب و علت  
در کثرت و زرع بدید آید و اگر مزاج با او بود یا ناظر با او مرض سلیم  
دست دهد و اعتدال هوا باشد و قلت لغات و حواش بود  
و اگر عطارد با او بود و حدوت ریاچ باشد و زرقی که از اهل قلم و کرم  
هوا و بدید آید و در بعضی مواضع باران آید و اگر قمر با او باشد  
یا ناظر با او ارتفاع ابرها و بخار باشد و نزول باران **احراق زهر**  
**در بیج سلطان** دلالت کند بر شکست هوا و فوت و موت زمان  
و کدورت و اخراج شدن مطربان و ارتفاع ابرها و باد که در بعضی  
مواضع مستقره باران بارد و سلامتی کشتیها و کثرت آبها  
باشد و از زانها زخمها و ظهور کذب و نفعت در مردم و سلامتی  
زراعت بود و اگر زحل با او بود یا ناظر با او و هوامعزل و خوب و خوش  
گذرد و خوبی ریح باشد و اگر مشتبه با او باشد یا ناظر با او و ملکش

زمن بود و اگر مزاج با او بود یا ناظر با او بیمار به دست دهد و مرک  
شخصی بزرگ بود و کرمای سخت و صوم حادث کرد و مردم بیطاعت  
و یکبار سال شمرند و شدت غم و تنم بود و کربت و خلایق و بادهای  
سخت و زرد و اگر عطارد با او بود و یا مرکب هوا بود و اگر قمر با او بود یا ناظر  
با او حکم عطارد بود **احراق زهر در بیج سلطان** دلالت کند بر شکست  
حال زمان بادشاه و خواتین معتدله و کج غافل محلی الدین مغربا گوید  
طلب بر شتابستان و اعتدال را که باشد و بسیار باد  
موت در زمان و قلت فزاید مطربان و اهل قلم و از اهل قلم و کرم  
لباس و خمر و عطارد و سلوک کردن زمان اولی از بان با سلطان  
و ناسازگاری از وراج باشد و زمان از شومر آن بهر بینند و ناساز  
حال ایشان باشد و چهار بهای و موی و سودای حادث شود و کرم  
سلیم مسافران بود و اگر مشتبه با او بود یا ناظر با او و قمر زهر  
غایب و خون شخصی ریخته شود و باقی احوال من زحل باشد و اگر مزاج  
با او باشد یا ناظر با او هر کسی که بد در کس که مزاج بود فتنه و خونریزی  
بود و موت یکی از دست بزرگان دست دهد و شرف و رفاه  
امر اسلامایی و وقوع باده و کثرت زنا بطور کثرت و خفگی که مصلح  
حال ایشان بود و کرمای پسته و بسیار است و جواهر و عطایات  
بود و اگر قمر با او بود یا ناظر با او و ناسازگاری باقی احوال من







و نزول باران و هبوب ریح و شدت برود بیماری و درک زمان  
و قوت فواید مطهرات و موت یک از زمان و خوشی که سر کرده زمان  
باشد و یک حال خدایت و صلوات از باب دین و علم و جو و جوی از تو  
روم و اندام و شکست یا تنه ایشان و کثرت فتنه و سستی و سفلگی  
بر اثر افرو و اگر فعل با او بود یا ناظر با او احمد محمد الجلیل کوی کوی  
الکلی او به یگو که زود خدایت که در ولایت و اسان و بصر کوی که در حال  
حال روم بود و بنا بر علم و مزج و اگر مشتبه بوی بود یا ناظر به یگو که  
روم را ضعف و سستی اند و کفایت و جوی که راه طوفانند و اگر  
با او بود یا ناظر با او کثرت فتنه بود و روم سفلگی بر سلاطین و شهرت  
نقد نمایند و اگر عطار را با او بود و سر ما تحت و با او بود و اگر قریبا او بود  
یا ناظر با او براد برف باشد **بهمان نام زهره در پنج جبهه** و لا نشد  
بر حد ثلث طعون در میان روم و هبوب ریح و ارتفاع بخار است  
و زلزله آنها و حرکت باد شده عرق و حصول اموال و قوت باران و  
عالم و اگر فعل با او بود یا ناظر با او عالم بایل سو کند و ازین غیر و سفت  
یابد و زلزله و خدایت باشد و اگر مشتبه با او بود یا ناظر با او زلزله سستی  
زبان شود و دیگر راهها بود و به طایفه از طایفه باشد و در سبب و بیم خدایت  
بود و اگر قریبا با او باشد یا ناظر به و بنا بر حال اهل صلوات باشد و کثرت  
زمان با شوهر این و اگر عطار را با او بود یا دو بار بسیار باشد

در زمان

و برنگ هوا بود و اگر قریبا او باشد یا ناظر با او شکن مثل حکم عطار بود  
**اخر اقی زهره در پنج جبهه** و دلالت کند بر کثرت آب چشمها و درود خدایت  
و حدوت با زمان و بارانها و ارتفاع بخار است و موت زمان و اگر  
زحل با او باشد یا ناظر با او باشد عراق و عرب سو کند و در این  
منفعت یابد و سرمای سخت شود و هر کسی که بدید در وقت برف بود و در وقت  
تفت شود سیه که زهره در بخار راجع باشد و اگر مشتبه با او بود یا ناظر  
با او هوامعتدل کند و زلزله و اموال و از زلزله زخمها باشد اما شکوفه  
میوهها ناقص آید و میوهها نقصان کنند و اگر قریبا او بود یا ناظر با او بود  
و هو خوش کند و هر کسی که بدید شدت سرما بود و برف آید و میوهها نقصان  
عظیم کنند و اگر عطار را با او بود یا بسیار باران و آب چشمها  
قوت گیرد و هر کسی که بدید سرما بود و برف و طاق بود و اگر قریبا او بود یا ناظر  
با او بارانها بار و آبها زیاد کرد و **اخر اقی زهره در پنج جبهه**  
دلالت کند بر بسیار برف و ما هر کثرت آنها و کثرت و زرع و قلت  
و سرما هوا و قوت باران و کثرت موت فجا و اگر زحل با او بود یا ناظر  
با او میوهها تلف کرد و اگر مشتبه با او بود یا ناظر با او میوهها باده  
کرد و در کثرت مغایرت بود و زخمها و بارانها نهند و اگر قریبا او بود یا ناظر  
با او هوامعتدل کند و دلشکریا برافتن رسد و بر کثرت خدایت  
بود و خوف بیشتر از خدایتان طریق و اگر عطار را با او بود و در کثرت مغایرت بود



و باد می شود و زود و غما آید و کمی کثرت و میوه باشد و هموم و غم و غم  
 کتاب و جمل علم کرد و امارت و خدا می باشد و اگر قریبا بود یا ناظر با و مرک  
 سفاحات بود و گویند چهار عام باشد **احراق عطار در برج حمل**  
 دلالت کند بر شسته و عیب در عاق و عیب و زمین بابل و کثرت باد و نا  
 و در شتاب و طغیان آبها و رعد و برق و موتی که از غطا و قتل ناپیدا  
 یک از منوبان و اراغیا و اراطاب یا ارباب ادب و نجابت اهل  
 شرف و علماء و اشراف که از روستا و اگر فصل با او بود با او ارضای بخار  
 و غلبت و برودت هوا بود و باد می خوش یا شگفت آید و اگر شسته  
 با او بود یا ناظر با و یک اهل سلاطین باشد و باقی احوال فصل فصل باشد  
 و اگر برج با او بود یا ناظر با و رعد و برق بسیار بود و کثرت باران و در  
 سیر و عطش و نوبت طعام و اگر رهنده یا او بود یا باران متقل یا نفع آید  
 و طغیان آبها و زانی نعت بود و وقوع بیماری زنان و اگر قریبا بود  
 یا ناظر با و اعتدال هوا و از آن نفع باشد **احراق عطار در برج جوزا**  
 دلالت کند بر غنائی اهل عاق و بابل و جمل خیال و حکما و فساد اهل  
 کتاب و وزرا و دولت رسیدن یک از منوبان عظام و حدوث باد و باران  
 و وقوع امر حسن العاقبه و فساد در زنان و سلاطین مردم از آفات  
 و اعتدال هوا و زانی نعت و از آن نفع و اگر فصل با او بود یا ناظر  
 با و اعتدال هوا و سلاطین مردم بود و اگر شسته یا او بود یا ناظر با و باران

بسیار آید و مرک ناکه حادث کرد و باد می بسیار سخت و زود و اگر  
 برج با او باشد یا ناظر با و باران آید و امر این کثرت از داریت و با  
 عارض کرد و اگر رهنده یا او بود بیماری زنان بود و اگر قریبا بود  
 یا ناظر با و امر این سیر و بر باشد **احراق عطار در برج جوزا**  
 دلالت کند بر محبوب نایم و کثرت ارجیف و سخنان در دنیا و  
 آمدن باران و سست موت فاسد در زنان و کودکان و از آن  
 نفع و اگر فصل با او بود یا ناظر با و باران آید و صاحب آید و غم  
 کثرت لاجع کرد و یک از ارباب حساب را افت رسد و از خزان  
 و بیعت اموال چیزی نعت شود و اگر شسته یا او بود یا ناظر با و کثرت  
 ارضای و نعت عام باشد و سلاطین مردم و احمد عبد الجلیل گوید بیماری  
 موت در میان مردم و ضعیف یابد و اگر برج با او بود یا ناظر با و بیماری  
 و موت شغل شود و اگر رهنده یا او بود کثرت ارجیف و از آن نفع  
 باشد و امر این عمومی و سلاطین مردم کرد و اگر قریبا بود یا ناظر  
 با و اعتدال هوا و سلاطین مردم باشد **احراق عطار در برج سرطان**  
 دلالت کند بر کثرت و با امکان باران و باد شدت سرما و کثرت  
 هوا و وقت میانه و خش شدن چمنها و کمی آب در جاهای و یک  
 حال در زرا و حدوث امر این و بدلی ارباب توب پادشاه و غم  
 دشمنی در عاق و عیب و ضعیف شدن بندگان و کساد شدن قریب



۱۰۳  
 و خلاف وقت در میان رفتن قوافل و تهاجر حال کتاب  
 و اگر فصل با او بود یا ناظر با او یا دانی سخت جهد و کشتن با خط و دانا  
 کم نفع باشد و اگر کشتن با او باشد یا ناظر با او مردم بهشت باشند و خوش  
 العاقبت گردند و عذات آنرا اخلاص سالم باشد و خواستگاه او آید و از راه  
 بود و اگر مری با او بود یا ناظر با او در سود و عافیت و شمنی خرج کند و تهاج  
 حال ارباب سلاج بود و اگر تهاجر با او بود چندی بسیار ریشه امامت  
 کشته بود و گویند بقدر واقع شود و اگر تهاجر با او بود یا ناظر تهاجر چاری  
 مرکب که دکان بسیار باشد و اگر از تهاجر و کما تهاجر باشد و گویند  
 هوامند که در **اعتراق عطاره در برج سید** دلالت کند بر غضب  
 ملوک بر بعضی از اعیان و کتاب و توفیق اموال ایشان در میان قاص  
 و موت غلام و وزیدن باد دانی کرم و وقت فواید ارباب حساب  
 و سقوط بزرگ بمرض موت با اندر در جزای اعتبار و شش که غضب  
 پادشاه در آینه بقتل او شاره شود و اگر فصل با او باشد یا ناظر با او  
 پادشاه بر وزیر یا بر یک از اعیان ستم و جیف کند و بر اهل قلم و  
 نزدیکیان خویش بر کمان شود و بعضی از این صیقاقت سازد  
 و یک از وزیران موت رسد و اگر تهاجر با او بود یا ناظر با او پادشاه  
 حسن سیرت پیدا کند و یک از بزرگان را که مدد بود که در حبس و قد باشد  
 عضو نماید و احوال دیگران سبب که زد و اگر مری با او بود یا ناظر با او

و غلبه در دین باشد و پادشاه بر یک از ارباب سبب میان ستم  
 غضب کند اما حاصل عاید لشکریان بگویند که در دین اهل بسیر و بزرگوار  
 در آید و اگر تهاجر با او بود چندی رنج و خوف که دکان ملک نشین  
 بنشیند آموز باشد و پادشاه با اهل بیت خود و ملازمان احسان  
 نماید و اگر تهاجر با او بود یا ناظر با او پادشاه و حکم خاص و عام را با تمام  
 خود مخطوط و بهره مند گرداند و هر کس گوید پادشاه بر یک از رؤسای  
 کتاب و اهل سیمت غضب کند **اعتراق عطاره در برج سید** دلالت  
 کند بر عجب و شش در بلاد و روم خوشی اموال و مریض کتاب و دینی  
 حال متفرقان و موت که دکان و عروج چنان از طرف مشرق و بهر بیت  
 برود و ستم و مودت و برادر و فساد و نقصان خواجها و تهاجی مالها  
 باشد و اگر فصل با او بود یا ناظر با او موت و فوت بزرگ است و هر عروج  
 شغلی از مشرق و طرف خواسان که غلبه اعلی بود و اگر تهاجر با او بود  
 یا ناظر با او تهاجر و مصالحت بگویند و فواید و منافع باشد پادشاه بر  
 رعایا ستم کند و کیفیت مطاعان و دهان اگر مری با او بود یا ناظر با او  
 مشرق و جانب خواست و شمنی عروج کند و اگر تهاجر با او بود یا ناظر با او  
 عروج پادشاه و حکام بسا آید و که سنگینان یا لاکه و تهاجر حال  
 بود و با دانی سخت جهد و تهاجر کرم گوید بر تهاجر یا تهاجر که تهاجر  
 بود یا ناظر با او یا دانی تهاجر و در میان ستم و وز **اعتراق**







و باد های فصل و وقوع اموات میان ارباب و این و این و این  
 و کنت بعضی از اهل قلم و بزرگان حکام و مشران و اعیان و اعیان  
 و صاحب روضه الجنین و صاحب ملائکه که میزنای عشق و سر ما نیست  
 بود و بیخ الیزه از عجب نماند و زلفه اما غنی نماند که این حکم بود و این  
 مصطفی و ما فستق و شکری و اگر فصل با بود و یا ناظر با و سر ما نیست  
 بود و اگر در خان بقاء آیند و برف و جلید و اگر باشد و اگر نشد  
 با بود و یا ناظر با و هوامین با بقدرال شود و سه با شکری و باد  
 جنوبا و زرد و هر مس که میسر ما باشد اما مضر بود و موفقت با و  
 در این حکم قبح الدین اکرم و صاحب ملائکه و بعضی گویند مظهر  
 و اگر مریخ با بود و یا ناظر با و با بقدرال آید و سر ما کفایت یابد  
 و باد جنوبا و زرد و هر مس که میسر ما باشد و اگر در قوت و رعد و برق و  
 ریح شدید و جلید نافع سیما که زهره ماریخ بود و یا ناظر با و  
 زهره یا رطل بود و هوامین کرد و مایل بر طوب و جلید نافع و ریح  
 جنوبیه و زیدین کرد و در دامن رحمت یابند و اگر قمر با بود و یا ناظر  
 با و کثرت باد و باران باشد **اخرق عطار در برج و دولت**  
 کند هر کس که ابرو داشته و کتب و روزاد و و بیست و نهم  
 و جالب و جدوت باد و باران و گویند باران کثر آید و اگر فصل  
 با بود و یا ناظر با و سر ما نیست باشد و برف و بارانهای آید

و اگر کثرت باد بود و یا ناظر با و سر ما نیست باشد و اگر فصل با بود  
 با ناظر با و هوامین کثر شود و باران بسیار بارد و امکان رعد و برق  
 باشد و اگر زهره با بود و باران بسیار بارد و کثرت هر سب  
 ریح جنوبیه بود و هر مس که میسر ما بود و امکان هر **اخرق**  
**عطار در برج حوت** دولت کند هر سب و حال کتب و این  
 قلم و کثرت فزاید ایشان از این ملک و سلطانین و فساد و دنیا  
 مردم و قوت و کثرت و هر سب ریح بارده و کثرت باران حیات  
 و بهای در میان زمان و کوه و کان و اگر فصل با بود و یا ناظر با و کار بخار  
 و این فکاست نباه کرد و در وقت مبرتا باشد و هلاک کثرت اهل قلم  
 و اگر کثرت باد بود و یا ناظر با و بقدرال هوامین و و قوت عطار و قوت  
 حال قضا و در بیان و اگر مریخ با بود و یا ناظر با و کثرت و در بیان  
 بقاء و سید و کار اهل قلم و کثرت و یکی از اشراف خرد و دانا آنها  
 نرید بود و اگر زهره با بود و یا هوامین کثرت کرد و باران بسیار  
 آید و باقی احکام مثل مریخ بود و اگر قمر با بود و یا ناظر با و قمر  
 و آب رود و خانها و چشمه طغیان نماید و هلاک جانوران آبی  
 باشد و احوال مزرعات سب که بود **در باب** هر جا که مقدار  
 و نظر شده و هم از آنست که سب حد اتصال رسیده باشد  
 یا رسیده باشد سباید و هر صحت کافیت و ریش و تحقیق



طوس قدری سوره از ما نشاء و از سوره نقل نموده که هر چه بر جسته باشد  
 نظر گویند و اگر چه یکدیگر رسانیده باشند بر وجه اتصال و اتصال  
 سطحی که یکدیگر هرگاه که یکی یکی نظر کنند و نور رسانیده باشند بر یک  
 گویند را متصل گویند و اگر چه نور رسانیده باشند و در سایر  
 با اتصال گویند تا وقتی که متصل شوند اما شرطی که مقارنه در یک  
 سرج باشد که اگر در سرج بخورد و فایده ندهد هر چند چه هم یکدیگر  
 رسانیده باشند چنانچه فی این مذکور شد و فاضل میفرماید در کتاب  
 جواهر الاحکام و ابواب عشره و طری در بعضی کبر در حکم اختلافات سفلی  
 نیز بطریق گویند و یک مرتبه بجا میگویند و در کتابت از نسبت  
 گویند محرف و بعضی دیگر از اهل احکام و در این باب میفرماید  
 نموده اند و این صحیح است و اگر مراد ایشان از نظر اتفاق طریقت  
 با قوت بوده است بنا بر این که یک از نظرات حسیه غیر مقارنه خوانده  
 باشند کما لا یخفى **باب** در احکام مقارنات و اختلافات  
 و آنچه در حکم مثلثات گفته است با آنچه در باب هر یک از سرج  
 شده و مقابل باید نمود و هر چه سبب حسن الطریق موافقت مقتضای  
 وقت و قبول فواید بود در تقویم باید نوشت و آنچه در بود و در  
 اعتبار ساقط است **فصل** **باب** در احکام اجتماعات و اختلافات  
 مختصه فائده که مقارنه تریخ را اهل نجوم اجتماع خوانند و عرب و اهل یاقه

محقق و در بیان هر دو است و مقارنه ایشان را طالع اول استقبال  
 و امتداد گویند و طالع دوم بدو طالع سیم بر مانی در همان تریخ و امتداد  
 نور که در تریخ یا سرج شمس رسد و در نظر تریخ فایده عرب مقطوعه التقی  
 و سیم سرج برین خوانند و از وضع ماه باقی ب خاص و عام اثرهای  
 عظیم در عالم کون و فساد دیده اند و آنچه بهاء حاصل کرده اند به اطباء  
 فصد و سلسله ملاحظه زیاده و نقصان نور فرستند و در عبارت بکان  
 نیز اوضاع قمر منظر و طالع البستان باشد و اهل سفلی و سکان  
 و در باب خلافت و اصحاب معاون و رعاء غنایم نیز از این  
 اوضاع آثار بسیار مشاهده نموده و چون اینها را در کتابت و سبب  
 مسطور است و در این است و افواه مذکور تفصیل آنرا فایده و طریقت  
 بهر تقدیر اهل احکام نجوم اوضاع و احوال طوابع و استقبال و در تریخ  
 قمر را باقیاب و بعد در مقدمه معرفت مکه ذات بسیار معتبر و مؤثر  
 دانند و در انساب مبالغه تمام نمایند خواه آن اجتماع و استقبال که  
 بر سال و فصل مقدم باشد چه بطریق سبب حکم که پیش از این درین صفت  
 در کتاب اربع مقالات آنرا معتبر دانند و علی بن رضوان مؤلف  
 که در علم طب و نجوم سرگزیده روزگار خود نموده در شرح کتاب فرموده  
 که آنرا اجتماع و استقبال مقدم بر هر یک از سال و فصل پذیرفته است  
 از اثر طالع فصل سال و در آن باب اول و بر همین بوجه مختلف



باقامت رسانیده و بنای احکام و فصل چنانکه از کلام او ظاهر  
 میشود بهمان مناده و بنای احکام هنوز زود ظهور و نیز بر او منقح  
 طالع سایر اجتماعات و استقبال است چنانکه بطریق سیم در کتاب  
 اربع مقالات اشاره یا نموده میفرماید و نسبت دل که از اربعین  
 باضلاع الشمس و القمر و استقبال آنها الترکون (که در واحد البروج  
 و بواقع الکواکب و در کتب قدیمه انسان ان تسمیه النفس الناطقه  
 و حاصل سخن این کلام که از شش و یک ابر و زین و در مانع فیستغفار  
 میشود است که هرگاه در لایله کلیه سال و فصل از اوضاع کواکب در  
 بروج دیگر معلوم باشد دلائل جویه که از اوضاع کواکب و سهام  
 فیروزه در طالع اجتماع و استقبال هر ماه مفهوم گردد و باید غیب  
 و هر چه موافق باشد از غیرات هوا و احوال سعیرت و کیفیات  
 صحت و مرض و امن و آسود و غیر ما موکد باید دانست و آنچه قائل  
 باید نمود و فاضل و دایم کلیه را بحسن ظن قایل و حدیث صابر است  
 باید کرد بعد از اتمام هوا و شش آنچه بطن قایل بدک شود در حکم شوم  
 بنیت باید نمود چنانکه در معتد کتب شمس ازین نوع مذکور شد و طالع اجتماع  
 که انحصار که ندارد باشد و نیز از استقبال باید دانست اگر چه بسیار  
 چنانکه از کلام معلوم اول مفهوم میگردد و طالع استقبال قوی تر از طالع جویی  
 باشد **احکام اجتماع و تفکات اربع در بروج** اربع عشر قری فائده که فر

در اجتماع

در اجتماع و در استقبال مخصوص و ردی احوال میگردد و  
 تا اثرات مکرره میدهند و بهر حال سلطان المحققین بغیر الحذر  
 الدین الطوسی است که در مقرر فیض خود فرموده که الشمس بخش  
 القمر باطنی حسنه و المقابله و ذلك ان القمر اذا كان في مقابلة الشمس  
 فترت عنه افعاله نوراً مشبهاً بالقمر و انهم بها يكون عند ذلك كالملكه  
 الذي يرفع الرجل ويرتد بعلي قدره و من له فافاضه شمس في القدر و  
 اهل و القوة عاده و حده على حاله و قدره فاسقط و اهلكه و المقابله  
 فانه لا قوه للقمره مقابله الشمس و ذلك انه من لضاهاها تحت  
 نوراً و ضوءاً و اضاء الوجوده الماء و الرب الذي هو الكره و البعض  
 الجواهر اليها و افعاله بها يكون كواكب الطيفم القدره و الزاينه و الزاينه  
 المحفوظه من قبه و رايسته و الفرات العباب و الجبل و فاعله اهل حکم  
 که اجتماع مطلقاً دلالت کند بر میل و ارتکاب مردم کارهای نیک و  
 و توبه پادشاه و سلاطین بر سولان و اعیان و جاسوسان و سلاطین  
 و صاحبان کارهای نیک و تحت **اجتماع در شهر** در شهر دلالت کند  
 بر عدل و داد در میان سلاطین و حکام و انصاف در میان رعایا  
 و معاصیان و شریکان و انواع آب و در میان ایشان و در میان  
 نامها بد که پادشاه و فرماندهان و غیره هوا و خوف سولان  
**که در جمع باشد** دلالت کند بر قوت حال ملک و سلاطین و افعاله

اجتماع



۱۰۷ و اندوه عوام و صناع و زرد سیم و دیگر که هوا **اگر در سینه باشد**  
 و دلالت کند بر دوفی احوال ملوک و انقیاد کردن بیکدیگر  
 و اینست رسل و کف و هدایا و صیقل اکابر و آتش در مجلس  
 حکام و مشوره نمودن و بپایان در آوردن اسرار و شدت و آزار  
 هوا و قوت نه **اگر در سینه باشد** دلالت کند بر اندوه فقاه  
 و اشتیاق و اهل قلم و آفت و آوب در غیبت مردم بعلت انش و کینا  
 و اعتدال هوا و فضل خاطر بزرگان و کثرت بی و شکر برده و سوز  
 و توقع باریک و بهر بیخ و بسیار از حیث در میان قدم و شمع  
 پادشاهان و خدایان **و جمیع نیرین در غیبت خاک** دلالت کند  
 بر غیبت و غایت ملوک و حکام و تیره کردن طایران و متابعان  
 و شدت سحر و آفت بنیاد است **اگر در سینه باشد** دلالت کند بر غیبت  
 اهل از سینه و مردم و اعتدال و طوبی است هوا و ارتفاع از ملامت آمدن بیا  
 و فرج و زراکت و بر رویه که زمان و نقصان فرزندان و فرز  
 شکوفه و نباتات و آفت و هوا و طلاق و حرکت رخت مسنون و  
 انگشتن بنای مسجد و حال اهل طب و اهل غنیه **اگر در سینه باشد**  
 دلالت کند بر جمعیت اهل دولت و رسیدن بکجایات و نباتات  
 از جانب حکام عظام و نوشتن حکم و نشت نهادن مشاهیر و سر  
 کردن غایب و بادامی فل و شایده که در موضع مستعد باریک کرد

و کثرت آبها بود **اگر در سینه باشد** دلالت کند بر شدت سرما  
 و برکت و بارش و کثرت و این و اهل سفارش و فاضل و مسدود  
 شدن راهها و در حبس افتادن عوام و بدی حال رعایا و غیبت  
 از بروج و ناسازگاری حیوانات با یکدیگر و حدوث هر ضعیف بود  
**و جمیع نیرین در غیبت خاک** دلالت کند بر اختلاف عوام الی  
 و مشارکت و استیجاب و میان اهل رستاق و حدیث و درویش  
 و در آمدن سستی در کارها **اگر در سینه باشد** دلالت کند بر طبع  
 حار و در غیبت حیوانات و کودکان و جستن باد و آفت و نبات  
 و کرمی هوا و اگر غش خاطر بود و اندوه حال و کتاب و خلعت  
 باران و کثرت محامات باشد و نوشتن حکام و ارقام از  
 دیوان سلاطین و حکام و اندوه اهل قلم و رسیدن اخبار غیبت  
 و بسیار از بروج و بخار و طوبی است هوا و در مواضع و اما که مستعد  
**اگر در سینه باشد** دلالت کند بر غیبت و کثرت و غایب از بروج  
 فرود آمدن و نزد ملوک و اکابر و تیره شدن طایران و کثرت باد  
 و امکان بارش و آفت خاطر مساوین و بر بزرگان و ناسازگاری  
 از بروج و بیماری از بروج و کثرت خون و رسیدن اخبار از بروج  
 و جو این **اگر در سینه باشد** دلالت کند بر حدوث و رعد و برق و  
 طغیان آب و نیل و صلاح احوال مردم و کثرت خاطر باد و



و برنج و قوت و سلطان و عطا و بارانی سرد و کثرت نهاده و مطهر  
و ظلمت هوا و خوف و جاد و اندوه و پیرن و کثرت و زلزله و ابله سر و  
زودمان و رسل و پیش و مسافران **اجتماع برین و طبع است**  
و دلالت کند بر خشم پادشاه بر رعایا و مخالفت عاده و خروج ایشان  
بر بزرگان و سبشی باز آمدن **اگر در سلطان بود** دلالت کند  
چون توسط پادشاه بزرگ جستن عاده و آمدن باری در موضع مستعد  
کثرت آبها و رسیدن مسافران و بر بار و حج و اهر که در وقت زمان  
عالمه **اگر در مریض باشد** دلالت کند بر توقف مسافران و کثرت  
جاسوسان و بیکان و دلالت خلاق و آفت گشته ها و باران و  
باریک هوا و هدر و سرما **اگر در مریض بود** دلالت کند بر سبک  
خواب و رطوبت و هدر و سرد و برق و بارانی و مخالفت و قوت  
گشته ها و آفت حیوانات آب و بزرگی جستن و رسیدن مسافران  
و باران و صاحب میان و زلزله و غلظت و آفت و کثرت غوام و سبک  
عمارتها و خوار شدن قوت و تغییر باران و لب وین **الحکم اضافه**  
**اگر اجتماع و استقلال و اتصال و بر هر کوکب از کوکب** غف  
نماند که اهل این فن قاطب مستفقد بر آنکه چون قمر از اجتماع و  
استقلال منفرد بر کوکب که بیرون و طبیعت او کبک کند و حکم از آن  
اگر کوکب کند از نمود و کونش و تابا استقلال نرسد به احوال از قبل

او کبک

او استنباط نماید از تغییر حال هوا و طبع و غیره و این اعتبار  
تا حدیست که در بعضی کتب نظر رسیده که اگر قمر از موضع اجتماع و  
او کوکب جدا باشد سرعت رویت طالع بسیار و کوکب کس که پس از  
بعد از آنکه به سحر و مقارن شود دلالت کند بر صحت و سلامت منوبات  
کوکب متصل به او امن و آرامش و رفاهیت و دم و عزت است و این  
و شاد و به از هر نوع و خوش و از این نوع و اگر کونش متصل شود از حقیقت  
و کثرت و خجالت مردم باشد و حضرت و غوغای و زمان و کثرت و زمان  
و احکام و مطالب را تفصیل بیاوریم تا طالبان این فن را آگاه کرد  
و مستحق باشد **انفال قمر بعد از انفراف کوکب** اصل اگر در معارفه  
باشد دلالت کند بر کثرت و برنج و قوت و باران و بیماری از بروز  
و جیوت و نقصان مباح و امطار و کثرت و خفا و بیماری و نقصان  
در افلاک و اگر از طالع و کس باشد باشد دلالت کند بر خفا  
کادنه و روز و وقوع محنت و بهتان در میان مردم و بیماری  
سودا و احتیاط و جنبه و برف و سرما و رقت و مخالفت سلطان  
بارعت و بهانه جستن با یکدیگر و اگر از تریج این بود دلالت کند  
بر خواستهای و خاک و بیماری سرد و در دلم و تباه حال قمر  
و کثرت و محنت و آفت از جانب ملک و در ماندن مردم و کثرت  
و اگر از تریج اسیر بود دلالت کند بر جنگ و جدل و حضرت و محنت



میان ملوک و رعیت و جوار و مستم و دشواری مهلت عامه و سختی  
 و بیطاعتی و بسیاری تشویشها و اگر مقابل بود و دلاوت کند برین وقت و  
 اختلاف دینی طره در میان رعایا و عظمای و با اتفاق و رفیق عوام بطلم  
 نزد بادشاه و ایمان دولت و عظمای که ایسا و جوار و مستم و بیچارگی و  
 سختی در مردم **انقال قریبه انظر** اگر مقارنه باشد دلا  
 کند بر صلاح حال عامه و رعیت گرفتن بکارهای نیز وقت حال شرفا  
 و فقها و زمانه و رعایت حال نهج و طلب صحبت اهل علم بزرگان  
 و من و آن و اگر تنگت یا تسکین بود و دلاوت کند بر قوت حال خود  
 که بر و صد و در و اهل رعیت و شرف و رفعت علمی و بر آمدن حاجات  
 و عداوت مردم و مهربانی و مینا و در میان خدایان و کی فساد و  
 راهها و متابعت مردم راه حق را و اگر از تریج این بود و دلاوت  
 کند بر استقامت سر تا در دین و موافقت عامه با اشراف و علما  
 و بر آمدن حاجت مردم به دشواری و اگر تریج اسیر بود و دلاوت کند  
 بر قوت حال قصاصه و اهل شرف و خوشی حال عامه و خیر بحیثیت خدایان  
 میان خیر و خوشی بزرگان و بیرون آمدن بر اهل علم و اگر از رعایت  
 باشد دلاوت کند بر اجتناب عامه از اشراف و عظمای و اگر با خدایان  
 منجر شدن **شیب** معلوم اول از سلطان ایس در فصل شصت و دوم  
 در کتاب خود فرموده که احوال اصحاب از طالع اربعه سال معلوم

میزد

میشود و بعد از آن از حال قسم در هر اجتماع پس چون قرار نقل  
 اجتماع و روش مسرف شده منتقل باشد العلونین گردد اگر اهل  
 در خطی از خطوط خود بود یا در مومنی باشد که در المنزله قوی شود  
 مسکه انکه در بیت اقبال با برع منتقل با بیت فرج خود بود یا حاصل  
 باشد در افلاک کند بر قصاصه نهضت و گران چیز یا که معلق است  
 علوی در و باشد **انقال قریبه انظر** اگر مقارنه بود  
 دلاوت کند بر فساد حال عامه و خصوصیتها و از حیث و خبرهای  
 و آفت و گزند بجزین و وحشیته و بیچارههایی گرم و خشک و سنگین  
 و دم سبب جرم و خیانت و اگر تنگت و تسکین بود و دلاوت کند  
 بر غرضه و جهاد مردم و رفیق بدارت مزگر و فایده تجارت و تسکین  
 در کارهای دین و کی در دین و اگر از تریج این بود و دلاوت کند  
 از منکرت گرفتن کار تا بر مردم و جوار و مستم از تسلطین و جاکران  
 و عظمای و فاندان بزرگ و قوت کردن دشمنان و ترس و بیم و  
 منازعت و دو که در دین و دمان و دنا یعنی و سلطان شدن اهل شرف  
 برابر باب نیز و صلاح و اگر از تریج اسیر بود و دلاوت کند بر رعیت  
 و برابری و رسیدن خوف و هر کس و دنا یعنی طاق و شول و دنا  
 و بر خفاش و در میان مردم و اگر از مقابل بود و دلاوت کند بر خصومت  
 و منازعت و دو که در دین و دمان و دنا یعنی و سلطان شدن اهل شرف



۱۱۰  
و در این جا به این **المقال** **قرع** از **اعراف** **بر** **مرد** اگر از معارفه  
باشد دلالت کند بر صلاح حال عادی سبب زمان و گزین وقت  
حال خوانین و بسیار فرخ و نه در ایشان در وقت کردن کارها  
است وقت اهل دین و وقت نعم و اگر از تنگدستی و تنگدستی  
دلالت کند بر سه در دست و دست اهل غنا و دست مردم و در  
معاش و امداد و خوشی هوا و اگر از ترجیح بر این باشد دلالت  
بر خلاف و ناموافق بودن در مردم و دست قوی شدن زمان بر آن  
و بر آمدن حاجتها به شواری و اختلاف هوا و ابرائی بسیار  
و اگر از ترجیح اسیر بود دلالت کند بر قوت حال مردم و تسلط و ستم کردن  
بر زمان و گزین طلاق و آشکار شدن خیانت ستمکاران و  
ترس از سلطان و غیره **مشیب** نفی فائد که صورت ترجیح مطلقا  
در سطحین مکرر نیست و تحقیق و با قول آن در کلام ابو معشر که بود این  
مقدور که ملک انصاف خواهد شد و اگر از مقابل باشد دلالت کند  
بر عدل و مشورت مقامی مذکور و اختلاف در ملک و انصاف سازگار  
از وای و ستمکاران و از غلظت و نارسایی در میان مردم و  
تجربهای حال و انصاف و وقت و نه قوت مغلوب و غیره  
و ابرو و بارانها **المقال** **قرع** از **اعراف** **بر** **مرد** اگر از معارفه  
باشد دلالت کند بر قوت کارهای غیر و ستمکاران اهل صنعت و قوت

حال جو کس و طرد و عزت اهل کلام و بلاغت و مردم از یک  
و انصاف مقرون شدن جمل و معالجت و گزین اخبار کار و در میان  
مردم و تاریکی هوا و اگر تنگدستی و تنگدستی باشد دلالت کند بر مردم  
و زمان و تعلیم و ادب و حکمت و فصاحت و خواندن کتب و قرآن  
و اخبار و کمالات بدیه و معاشرت با نفی و اهل فنون و غیره و  
حکمت و سبب و اگر از ترجیح این بود دلالت کند بر چهار بهای استواری  
و ماحول و معجزه و حکمهای ناسر و خیالهای محال و آشکار شدن  
چاشنها و افعال مکتوبه و بسیار در میان ایشان خلافها و دست  
حکمت عان و عادلان و غیره و او نهاده و با در وقت و اگر  
ترجیح اسیر بود دلالت کند بر صلاح و قیود و گزین نفع و غیره و اهل  
حسد در میان مردم و قوت حال اهل ادب و صنعت و ارباب صنعت  
و شوا و بختان و غیره و او بودن نشو و اگر در مقابل بود دلالت  
کند بر قوت حال ملوک و بیخ و عوالت امور و زیاده و اولیای  
و عوام الناس و این را اهل و ارتفاع ابرو و غیره و او آمدن  
در وقت و از رطوبت رخسار **مشیب** ترجیح این آن بود که بوزن  
مقابل باشد و اسیر آنکه قبل از فائز است که حکم مطلق است  
قرات با کرب بعد از الف از اجتماع و استقبال مطلق و چون  
اجتماع قوم با حکم اجتماع و استقبال در کمال مبالغه و اعلی است



ابو جعفر علی در مدخل کبر احکام نظرات مذکوره در هر برج ابرو  
 نموده و ما نیز متابعت کرده از الجیمین درین کتاب نقل نمودیم  
 تا طالبان این صفت مستفید شوند هر چند کلام بیخ سبب و طبیعت  
**احکام انتقال قسرها از الفرافت اجزاء و استغفار کرب**  
**تحریر و تصحیح قسرها در برج اثنا عشر از غنی ابو جعفر** این احکام  
 با احکام مطلق باید سنجید و هر چه موافق بقول توانا بود بکن طاعت و  
 متناقض بیهوده باید برد **احکام الفرافت از اجزاء و استغفار**  
**و انتقال در برج حمل** اگر قدر در وقت اعتدال و استغفار از شمس  
 منصرف شود و درین برج بر فضل مفضل شود از مقارنه دلائل کینه  
 برضا و بیوفا از سرما و گرانی رخسار و نقصان درختها و اگر از غایت  
 و تشبیس باشد دلائل کینه بر میان حال قهرمانان و غارتان و ملکوت  
 حال و نایقین و ارباب صنایع و عمار و محنتی سرما و ناریکی و از غایت  
 کرد و غبار و اگر غبار و اگر از تریج باشد دلائل کینه بر بی وفای  
 مردم و ناسازگاری از فرائض و سبب از زمان بزرگان و معتدل و عدو  
 دشمن و تشبیس و رهنما و حقیقت اکابر و استهفزه و درویش و کج  
 و نایقین و جهاد و غنای در میان اصل و ذلت و بیرون و ذلت و غارت  
 که مستحب بود بر فضل و اگر از مغایر باشد دلائل کینه بر فضل و مال  
 ملوک و اشراف **انتقال قسرها از الفرافت بر فضل در برج قو و از غایت**

دلائل کینه بر سرکه و هوا و آمدن زلزله و بستی ریخ و آمدن  
 لهذا و تباقی حال چهار پایان و ستون هم سنگی و زلزله و از غایت  
 دلائل کینه بر استقامت حال شیخ و دما و قین و بیاض قناره  
 و اکابر و کد و باران و کثرت شغل و وزن و از تریج و دلت  
 کینه بر میل هوا بر سر و خشک و کرانه رخسار و کدرت هوا و کرب  
 و ظلمت و اندوه عام و تشکر مشایخ و دما و قین و افراط سرما و  
 خنک هوا و کرانه رخسار و خفا و غیره ای که بر فضل منسوب و از مغایر  
 دلائل کینه بر خروج اعدا بر باد و طلاق بعضی از مشایخ  
 و کشته نشینان و بر یکجوری برین سالخوده و توسط حال که سبب  
**انتقال قسرها از الفرافت بر فضل در برج جوزا** دلائل کینه  
 بر کرانه رخسار و تاریکی هوا و بسیار باد و غبار و بیکی هوا و از غایت  
 دلائل کینه بر میل بودن هوا ببعوضت و تاریکی و کرانه رخسار  
 و استقامت حال و نایقین و بیرون و سعاد و دلت  
 جرمیان و کوه بایه آن و از تریج دلائل کینه بر ظهور غایت  
 و طغیان ایشان و تشبیس و تشویش و روانی و کینه و دشمنی غایب  
 و طلاق زمان و از غایت دلائل کینه بر قوت حال و کار مشایخ و دما  
 و خداید و تشبیس و حوصله بر سر حقن عمارت عالی و باد کرب و  
 آسبای باد و از مغایر دلائل کینه بر صدارت و تشبیس و تشویش



۱۱۳ در صورت ثالثه و سده ماد وقت دور شدن باد و مای سرد **انقال**  
**قره بعد از انقراض برصل در برج سرطان** از مقارنه دلاله کند  
 بر بناهی حال ملکین و زمینان و کرانه خضا و توسط حال سلطان  
 و اهل سلاح و از تسلیس دلاله کند بر حال بزرگان و سادات  
 و خاندانهای قدیم و مایل بودن هوا بتری و تاریکی و امکان بزرگ  
 در مواضع مستعد و از تریج دلاله کند بر حال لغت مردم و مایل  
 بودن بکجک و ناسازگاری و فتنه و هول و هراس خلائی  
 از یکدیگر و از خلیت دلاله کند بر مینه حال شیخ و دما قین  
 و کسبه و ارباب صنایع و عقار و مبل مردم بکفرانها و آباد قوا  
 و ساختن بهجا و از مقابله دلاله کند بر ظهور عداوت میان مردم  
 اصیل و وزرا و جتن باد و مایل هوا یا فتنه ال و حدوث بزرگ در  
 مواضع مستعد **انقال قره بعد از انقراض برصل در برج اسد**  
 مقارنه دلاله کند بر فساد احوال ملکین و بهترین دولت و کرانه  
 خضا و از تسلیس دلاله کند بر مصالح کار بزرگان و اجداد و شهرت  
 و استقامت شغل ملوک و از تریج دلاله کند بر طغیان ملوک  
 بر اعدا و مینه حال دولتمندان و اصیلان و سادات و ائمه الهی  
 و از مقابله دلاله کند بر مینه حال عامه و کرانه خضا و توسط حال  
 اکبر و انالی **انقال قره بعد از انقراض برصل در برج سنبله**

در وقت انقراض برصل در برج سرطان  
 در وقت انقراض برصل در برج اسد  
 در وقت انقراض برصل در برج سنبله  
 در وقت انقراض برصل در برج میزان

انقراض

از مقارنه دلاله کند بر میل هوا بسده و تاریکی هوا و کرانه  
 خضا و از تسلیس دلاله کند بر مصالح کار بزرگان و مینه حال  
 شیخ و دما قین و اهل خلافت و خوشنالی بر بخت سال خورده و از  
 تریج دلاله کند بر حال لغت ملوک و اکابر و ظهور فتنه و آشوب  
 و فتنش میان مردمان بلاد و فتنه و منازعت میان عامه و ارباب  
 سلاح و از خلیت دلاله کند بر مینه حال شیخ و دما قین و مایل  
 بودن هوا بکجک و بناهی مویا و از مقابله دلاله کند بر فساد  
 حال ارباب صنایع و عقار و کرانه خضا و ظهور کسبه و جوشش  
 در میان مردم **انقال قره بعد از انقراض برصل در برج میزان**  
 از مقارنه دلاله کند بر میل هوا بسده و کرانه خضا و  
 که زحل صاعد باشد و در افلاک و از تسلیس دلاله کند بر میل هوا  
 و استقامت احوال مشیخ و مایل هوا ببرد و طفت و ظهور  
 اجداد عجیبه در هوا و از تریج دلاله کند بر مینه میان  
 بزرگان و جتن باد و مایل بودن هوا بتری و تاریکی و امکان  
 دلاله کند بر کرانه خضا و استقامت احوال شیخ و دما قین  
 و از فواید ایشان و از مقابله دلاله کند بر فساد احوال بزرگان  
 و پیدایش عداوت میان مردم و کرانه خضا و ظهور کسبه و جوشش  
 باشد و در افلاک **انقال قره بعد از انقراض برصل در برج عقرب**







۱۱۵  
 برنج و از تریس دلالت کند بر قوت اهل صلاح و ارباب حشم  
 و خدم و صفای و صی هوادار زانرا بر خفا و کد کارها و از تریج  
 دلالت کند بر غنی لغت میان سلاطین و خدای و میان حشمت میان  
 فقها و علما و میان صناع و از شلیت دلالت کند بر ظهور سعادت  
 در عالم خاصه عراق و قوت حال اهل علم و ادب و استقامت حال  
 اشراف و از مقابله دلالت کند بر قیود سعادت در کارهای اهل  
 عالم و ظهور بیکار و در زمین عراق و کدورت اهل صلاح و علما و  
 در کار دین **انفعال قریب از انفعال** از مقارنه  
 دلالت کند بر بدست آمدن صلاح و کارهای مردم و شادی عالم و از  
 تریس دلالت کند بر قوت حال اهل صلاح و استقامت حال  
 علما و فقها و اعیان و دیانت و توسط حال و پیران و زبانی سعادت  
 و دامن خاصه در ولایت جوخان و طبرستان و از تریج دلالت  
 کند بر غنی لغت علما و فقها و عدل میان اهل علم و ارباب  
 و نشانه در میان اهل صلاح و از شلیت دلالت کند بر قوت اهل  
 صلاح و تریج و دما قین و اشراف و بزرگان و اهل نشا و ارباب  
 قلم و از مقابله دلالت کند بر توسط احوال و زرا و اهل حشمت  
**انفعال قریب از انفعال** از مقارنه دلالت  
 کند بر بیکار حال مستعدان و حشمت با دما قین و خوش هوادار

تریس دلالت کند بر ظهور صلاح و خیر عالم و از تریج انفاق و زرا  
 و اشراف و زبانی و سعادت بزرگان و دما قین و اشراف  
 و از تریج قدر اهل علم و از تریج دلالت کند بر قیود سعادت  
 و حشمت با دما و کدورت علما و از شلیت دلالت کند بر بیکار حال اشراف  
 و سعادت پیران و اهل علم و استقامت احوال بکار و از زرا و زرا  
 از مقابله دلالت کند بر توسط احوال علما و فضیله و بسیار عدل و  
 منازعه و میان اهل نهیب و غنی لغت علما **انفعال قریب از انفعال**  
**بیشتر** از مقارنه دلالت کند بر ظهور خیر و صلاح  
 در عالم و میان زرا و مستوره و از تریس دلالت کند بر سعادت  
 عالم و غنی لغت و پیران و بیکار و احوال و زرا و ارباب صلاح و دما قین  
 و احوال و استقامت احوال جاسوسان و از تریج دلالت کند  
 بر نشانه و منازعت و در نهیب و حشمت و عدل میان علما و کارها  
 دین و از شلیت دلالت کند بر قوت حال اشراف و زرا و پیران  
 جزو سعادت در میان عالم مردم و از مقابله دلالت کند بر قیود  
 حال و زرا و فضیله و اشراف و کد با زرا و غنی لغت میان اهل  
 علم و ارباب دین با اهل ادب و کوخیز **انفعال قریب از انفعال**  
**بیشتر** از مقارنه دلالت کند بر بدست آمدن عدل و  
 انفاق و شفقت و کد با رعایا و توسط انفاق و از تریس



۱۱۵ دلائل کذب بر استقامت احوال مردمان اهل وسادت و بزرگان  
 و مشغول بودن مردم بکارهای دین و صلاح و قوت علم و کار و  
 و ترویج دلائل کذب بر ظهور سنویش و شبه میان لشکریان و فاعل  
 اهل صلاح و حضرت و عدل میان اهل علم و تبااهی حال عام مردم و  
 شکایت دلائل کذب بر قوت حال شیخ و استقامت احوال ملک  
 و پدید شدن منزهات و رعایت یافتن علماء از ملوک و از مقابل دلائل  
 کذب بکثرت رسیدن با شرف از یاد شده وقت و توسط احوال  
 در بعضی مواضع فساد و عفو است و ایود **انقال قریب بعد از آن**  
**مشتبه در برج منبر** از مقارنه دلائل کذب بر پدید شدن عدل  
 و انصاف و شفقت ملوک بر رعایا و اوساط الناس و از سبب دلائل  
 کذب بر استقامت احوال مردمان اهل وسادت و مشغول بودن  
 عام بکارهای دین و قوت علماء و تبار و از ترویج دلائل کذب بر ظهور  
 سنویش و شبه میان اهل علم و فضل و تبااهی احوال عوام و از شکایت  
 دلائل کذب بر قوت شیخ و استقامت احوال اشراف و ظهور عدل  
 و داد و زیاده و تنزل اشراف و بخشش ملوک در باره علماء و رعایا  
 دلائل کذب بر توسط حال بزرگان و دبیران و تبااهی حال اهل صلاح و  
 منافقت میان اهل علم و عام خلق و منافقت در مذمت **انقال**  
**قریب بعد از انصاف** **مشتبه در برج منبر** از مقارنه دلائل کذب

بر خیر و صلاح و سعادت مردم و میل نمودن بکارها و حضرت و از سبب  
 بر خیر و صلاح و سعادت و احوال و ترویج و از شکایت دلائل  
 کذب بر استقامت احوال دین داران و از ترویج دلائل کذب  
 بر خیر و اهل خیر و صلاح و سعادت کار عام و مردمان و ظهور  
 و زینین با نوره و از مقابل دلائل کذب بر ظهور و با مردم  
 بجاری خیر و نوره و زکام و فادراهم و فاعل شدن از آن  
 و راه داران **انقال قریب بعد از انصاف** **مشتبه در برج منبر**  
 مقارنه دلائل کذب بر خیر و صلاح مردم و ظهور عدل و انصاف  
 در جمیع ممالک و از سبب دلائل کذب بر استقامت احوال  
 و اهل ادیان و بیجا حال بزرگان و زیاده شدن منزلت حق  
 و حکام و از ترویج دلائل کذب بر مخالفت اهل علم و دین و عدل  
 و مذمت و سازگاری اهل صلاح و از شکایت دلائل کذب بر خیر  
 و سعادت عام خلق و از زیاده جبار باین و ظهور عدل و انصاف  
 در میان خاص عام و شفقت کردن ملوک بر رعایا و از مقابل  
 دلائل کذب بر تمام شدن کار مردمان و مشغول بودن بکارها  
 و شادمانی و پدید شدن فساد و منافقت میان علماء و کثرت بعضی  
 از کتب و حساب **انقال قریب بعد از انصاف** **مشتبه در برج منبر**  
 از مقارنه دلائل کذب بر خیر و صلاح مردم و پدید شدن عدل و انصاف



در جمله بلا و از تندیس دلالت کذب بر نیکی احوال اهل علم و دین  
 و خوشحالی با اربابان و زیاده عزت قضاة و حکام و از تریج  
 دلالت کذب بر حق لغت میان اهل دین و بدشدن حد در حد  
 و کدورت میان ملوک و اهل صلاح و از غلبت دلالت کذب بر نیکی  
 کارخانه و از زانای لغت و سبب از کتب و غیره و از مقابل  
 دلالت کذب بر تباها و لشکریان و اهل صلاح **بقال قر بعد از لغت**  
**مشتبه در تریج** از مقارنه دلالت کذب بر خوشی احوال اهل علم  
 و داد و در میان کافه انام و از تندیس دلالت کذب بر آشکار شدن  
 کارهای پوشیده و نیکی حال ارباب سعاد و مشیخ و بدشدن  
 بدعت و از تریج دلالت کذب بر متوسط حال عامه و عاقل بودن هوای  
 و تبارکی و نقصان جاه بعضی از علما و سختی سرما در وقت و از غلبت  
 دلالت کذب بر تباها و اهل شرف و خیر و سعادت کارهای عالم از  
 مقابل دلالت کذب بر تباها و اهل شرف و حال عام و بسیار  
 ترس و بیم در لشکریان و بدشدن کنویش در اهل صلاح **بقال قر**  
**از انصاف بر تریج** و از مقارنه دلالت کذب بر خوشی  
 اهل صلاح و استقامت کار اهل ادب و علم و از تندیس دلالت کذب  
 بر استقامت کار مشیخ و دو یاقین و بدشدن کارهای غیب میان عامه  
 و از تریج دلالت کذب بر ضارعت و حق لغت میان ارباب علم

و اهل صلاح و سختی سرما و آمدن باد آن بر کارهای خیر و از غلبت  
 دلالت کذب بر بر و اخی کار و یاقین و جستن باد و از تندیس  
 و اهل روستا و از مقابل دلالت کذب بر طهور کینه میان عامه  
 و بسیار نقیب میان و برین و طهور ف و در عالم **بقال قر**  
**بهار از انصاف بر تریج** از مقارنه دلالت کذب  
 بر تریج آب چشمه و مقول شدن مردم بجماعت جوی و کای  
 و چاه و از تریج دلالت کذب بر حق لغت علمی و متوسط حال عوام  
 و از غلبت و تندیس دلالت کذب بر ضرر و صلاح و سلسله کافه غلبه  
 و طهور عدل و صدور انصاف از ملوک و موافقت مردم و از مقابل  
 دلالت کذب بر تباها و اهل عامه و بدشدن از لشکریان **بقال قر**  
**قر بعد از انصاف از انصاف** و استیصال جی و تریج و بعد از  
 مقارنه دلالت کذب بر طهور حق لغت میان بسیار میان و غلبه  
 و دشمنان و وقت لشکریان و بسیار حقد و حسد و از تندیس  
 کذب بر وقت اهل صلاح و حسد داران و حرکت عاقل و بسیار  
 ارا جیف و ف و حال مردم و از تریج دلالت کذب بر خوریش  
 و مقارنت و حق لغت میان اهل صلاح و تباها و ف و راهها  
 و غلبه و غنا و کثرت لشکریان و از غلبت باشند دلالت کذب بر طغی  
 بافتن ملوک بر اعدا و تباها و حال اشراف و موافقت اهل صلاح



و لشکران و پنداشدن حوادث در هوا و مشه و حجب و  
میان خاص و عام و از مقابل دلائل کذب بر یکن خشنای ناخنی  
دید شدن فساد و در عالم و بسیار رعد و برق و هارت و سستی  
در هوا و از زانها و پیدا شدن قحط و میان مردم **انقضای قریب**  
**از انقضای قریب** از مقارنه دلائل کذب بر کثرت مشه و کثرت  
خوشنای ناخنی و خشنه و شورش و حجت و مضارعه و بیاد و در میان  
درمان و از کسب دلائل کذب بر قوت احوال و از میان و بسیار  
رعد و برق و پنداشدن باران و از زانها و پنداشتن حال اهل  
سلاح و از تریج و دلائل کذب بر حجب و خشنه و در اطراف و بلاد  
احوال عام و خشنه و از تریج و مردم و ظهور و کثرت و شورش  
ظنه بر رعیت و بسیار از حیف و غلبه و زان و تباها و راهها و از  
دلائل کذب بر میان احوال مردم بسیار و پنداری نواید و سستی کردن  
و از مقابل دلائل کذب بر خوج و شمشیری از تریج و جنوب و متوسط بودن  
کار ضامان و ویران و اهل تجارت و تباها و در عالم **انقضای قریب**  
**بعد از انقضای قریب** از مقارنه دلائل کذب بر بسیار  
مشه و شورش و خشنه و یکن و پنداشتن و فساد و هوا و سستی دلائل  
کذب بر توسط حال سرسختان و اهل سلاح و میل و ابرجی و حرکت  
لشکران و از تریج و دلائل کذب بر تریج و بسیار بادای گرم و کثرت

کار عام و از شلیت دلائل کذب بر قوت اهل سلاح و حجت  
بادای صاف و ظهور و پنداشتن ملک بر سارغان و پنداشتن و از  
مقابل دلائل کذب بر توسط احوال و پنداشتن و تباها و کثرت مشه و کثرت  
فساد و در طریق و شورش **انقضای قریب** از مقارنه دلائل کذب بر بسیار  
از مقارنه دلائل کذب بر بسیار علم و حدوت و ادوات و تباها و حال  
عام و در میان و علامات و لکایت در هوا و شورش و رعیت و ظلم  
در ایشان و کثرت و از تریج و بعضی بر بعضی و اگر از تریج باشد دلائل کذب  
بر ویران و تباها و این را بهما و سستی حال لشکران و سستی و  
از تریج سلاح و سستی و از تریج دلائل کذب بر کثرت و بسیار  
حجب و خشنه و کثرت و خشنه و حدوت و ظهور و سستی و هوا و از  
دلائل کذب و فساد و در عالم و از شلیت دلائل کذب بر حرکت لشکران و تباها  
حال اهل سلاح و از مقابل دلائل کذب بر کثرت و هوا و حرکت لشکران  
و طریق و شورش و تباها و هوا و تباها و حال مردم **انقضای قریب**  
**انقضای قریب** از مقارنه دلائل کذب بر بسیار  
ماره و ظهور و ظلم و فساد و در عالم و از تریج دلائل کذب بر سستی  
حال اهل سلاح و میل و ابرجی و خشنه و حجت و بادای گرم و از زانها  
بر خنای و از تریج دلائل کذب بر تباها و این را بهما و این را بهما و  
هوا و از شلیت دلائل کذب بر تریج حال اهل سلاح و حجت و حجت اهل ملک



۱۱۸ و اهل وقت و بزرگان و از مقابل دلال کذب برف و آب و کرا  
 هواد و کت لشکریان و کرا از خفا **انقال قریب از اصراف**  
**برج در برج** از مقارنه دلال کذب بر بسیار خوب نشسته  
 و خصوصیت میان عام مردمان و بنابر راهها از وقت و از قریب  
 دلال کذب برنا یعنی راهها و کت بعضی از اهل فساد و شر و بیگنا  
 احوال عامه و از تریج دلال کذب بر احوال کثرت و در کثرت  
 خونها بفرقی و خسته و نشویش در ولا بر کتب منسوب باشد  
 و از غلبت دلال کذب بر کت میان اهل فساد و استقامت  
 احوال اهل سلاح و سنگر عام مردمان و از مقابل دلال کذب برف  
 حال لشکریان و سر مکان و بدل میان اهل علم و فقیر و کما  
 اهل تحبیم **انقال قریب از اصراف برج در برج** از مقارنه  
 دلال کذب از خفا در میان عام و غیر هواد از تریج دلال کذب  
 بر طویر سرخ در هواد میان احوال بزرگان و سادات و از زمانه خفا  
 و از تریج دلال کذب بر بسیار خسته در زمین برع و بدل و منافقت  
 میان مردمان و جتن با دمای گرم و از غلبت دلال کذب بر قوت  
 اهل سلاح و کت لشکریان و طویر بدل و اخبار ارجیف و از مقابل  
 دلال کذب برف و راهها و کت لشکریان و بسیار خسته و سخنان  
 بر سر **انقال قریب از اصراف برج در برج** از مقارنه دلال

نصف اربعه

کند

کند بر قوت حال لشکریان و اهل سلاح و از تریج دلال کذب  
 بر طویر نشویش میان عام و اهل راهها و جتن خونها و بدیه اهل  
 حب و خسته میان عام و از تریج دلال کذب بر قوت ارباب فساد  
 و بدی راهها و نشویش و غلبه خونها از غلبت دلال کذب از میان اهل  
 برتری و کت اهل سلاح و جتن با دمای سرد و از مقابل دلال کذب  
 بر طویر خسته و بر طویر قوی و دمای لغت و جتن میان ارباب سلاح و کت  
 و شکستن کشته و بنابر حال حیوانات **انقال قریب از اصراف**  
**برج در برج** از مقارنه دلال کذب بر خونی و فساد  
 احوال لشکریان و اهل سلاح و از تریج دلال کذب بر شدت جرات  
 بر مردمان بزرگان و قوت لشکریان و از تریج دلال کذب بر قوت  
 خسته و مجادله میان اهل سپاه و تیش افشاون در جادها و از  
 دلال کذب بر قوت اهل اریان و میان حال لشکریان و سختی که  
 و طویر سرخ در هواد از مقابل دلال کذب بر طویر خوب و خسته و  
 خونی و قوت اهل شرف و اهلین راهها **انقال قریب از اصراف**  
**برج در برج** از مقارنه دلال کذب بر قوت احوال لشکریان  
 و جتن و راهها و کت میان عام و کت مردم از اهل سلاح و کت  
 و فساد طرق و نشویش و بنابر حال عام و کت مردم از بسیار  
 و از تریج دلال کذب بر سرخ هوا و جتن با دمای خونی و بسیار



۱۱۹ شدن خوب نوشته از تریج دلال کذب بر سر نه او نوشت  
 میان عام مردم و اهل سلاح و محبوب ریل و از غلبت دلال  
 کند رفوت اهل سلاح و ظفر یافتن بر اعدا و از مقابل دلال کند  
 بر چنین باد نای مخالف و نراه میان سپاه میان و فرقه و خوف  
 سپاه میان و فادان از نوازع و قتل سپاه **اقوال** **قرع**  
**انصاف** **قرع** در تریج دلو از مقارنه دلال کذب بر جبهای سخت  
 و منازعت و ریختن خون در بیشتر بلاد کرم سیر و از تسکین دلال  
 کند بر ظهور سرخی در هوا و چنین باد و دیده آمدن بینا در کارها  
 عام و از تریج دلال کذب بر مخالف لشکران و استقامت احوال  
 عام مردمان و چنین باد بای جنوب و میل هوا بکرمی و خشک و از مقابل  
 دلال کذب بر تبااهی و پیش شدن بلاد در میان عام مردم **انصاف**  
**بعد از انصاف** **قرع** در تریج حوت از مقارنه دلال کذب بر دیده  
 ف و در عالم در یکشته شدن خون در بیشتر شهرها و از تسکین دلال  
 کند بر تو سطر و فاد و باد و نوشته و بیکوشدن کار مردم و از  
 تریج دلال کذب بر وقوع شرف و خورگین و شرف و شولش و  
 میان اهل سلاح و از غلبت دلال کذب بر صحن میان سپاه میان  
 و اهل خوب و بیکوشدن کارها و از مقابل دلال کذب بر اهل سپاه  
 و نیک حال زمان خاصه جز این محله **اقوال** **قرع** **بعد از انصاف** **قرع**

و استقبالی

**و استقبالی** **ترجمه** **در تریج حمل** از مقارنه دلال کذب بر تبااهی  
 و غمی در سبک مردم بنهوت و لذت و پیش شدن غمی و دوستی  
 در میان مردم و از تسکین دلال کذب بر خوشی هوا بایل بر طرب  
 و چنین باد و از زمان سرخشا و بیک حال عام و از تریج دلال کذب  
 بر فساد هوا و بد حال اهل طرب و مخالف میان ایشان و از غلبت  
 دلال کذب بر عدالت هوا و آمدن اخبار سار و از مقابل دلال  
 کذب بر ف و احوال زمان و مطربان و فاد و اهل طرب و مخالف  
 میان اهل علم و از **ترجمه** **بر اذمان** **سخت** **قرع** **انصاف** **قرع**  
 شمع او فتر را بعد از انصاف از اجتماع و استقبالی تریج سفین  
 داده اند و این حال است پس سفین بر در وقت اهل سفین از  
 شمع خاما نموده و یا مقارن آن شب باشد یا طرف صبح یا ظهر  
 ستار شمع اول در چون از موضع اجتماع مسافت شود تا از حد رسیدن  
 ایشان بگذرد و تریج خواهد رسید پس قریب از انصاف بر رسیدن  
 رسیده باشند تریج و از شمع دوم نیز باید نظر این است الا اگر شمع  
 شد پس از این شمع و قریب به موضع اجتماع و از شمع اول و در شمع  
 بمقارنه ایشان میرسد که لا محظنی و در استقبالی قریب از انصاف  
 و غلبت سفین تواند رسید اما تریج که مخصوص است بر رسیدن  
 آنچه در اجتماع گفتیم و این باید که تا قبل ظاهر است و چنان تا قبل سخن کار



هر چند از قیاس دور باشد و اجبت گویند شاید او را  
 از انظار افق از آفتاب خورشید اواز گشت الشیخ بود آنچه  
 که مستعد و ثبت شده باشد و چون چنین باشد بر او که در  
 در طرف صبا می رها طم رسیده باشد و بعد سوار در حال حرکت  
 در جهت راست باشد پس در این صورت قمر بعد از خورشید از گشت الشیخ  
 از حد کسب رسیده گشت باشد و منوره تریج بود اما در قطار  
 و منوره در وسط منوره صورت یزدند و چنانکه بزرگای فنی نیست بکن  
 در او منوره ممکنست چه بعد سوار در حال رفته از حد کسب رسیده  
 گذشته منوره تریج باشد بکن نصف این دو در جهه قاصد وجه ثانی بزرگ  
 فنی نیست و چون در او در اجتماع با منوره فنی بزرگ در دریا  
 فنی که نیست هر چند در شمال مستعد باشد **انقلاب قمر بعد از انحراف**  
**در منوره در تریج قمر از مقارنه** دلالت کند بر ظهور شادی و نشاط  
 در میان مردم و میسر حاصل غلایق و کسب بار بار و از زمانه قضا  
 و از کسب دلالت کند بر میسر حال زمان و خداوند الهی و طرب و  
 شادی در میان عام و سبک در احوال ایشان و چنین بود و آمدن  
 بارانها و نیل بودن هوا بر طوبی و رسیدن چیزهای خوشایند از مقادیر  
 دلالت کند بر وفاداری زمان و از باب غنا و فواید مردم از ضعیف  
**انقلاب قمر بعد از انحراف در منوره در تریج قمر** دلالت کند بر قوت

احوال زمان و بزرگوار و از باب کسب و تجارت و نوآوری و از کسب  
 دلالت کند بر ظهور راه و طرب و شادی در عام مردم و مشغول  
 بر نشاط و شادی و تغییر هوا و آمدن باران و در دهر و برق و تگرگ  
 و زلزله میانه و از تریج دلالت کند بر شغال مردم بر نشاط و  
 شادی و تغییر هوا و چنین بادای مختلف و بسیار چیزهای از  
 و از مقابله دلالت کند بر شغال مردم و طرب و طرب **انقلاب قمر بعد از**  
**انحراف در منوره در تریج قمر** از مقارنه دلالت کند بر شغال  
 حال هوا و قوت حال زمان و از باب غنا و فواید مردم از ضعیف  
 بر شغال حال میوه و نباتات صیفه و عدال هوا و باران در حواس  
 و از زمانه قضا و از تریج دلالت کند بر شغال از زمان و وفاداری  
 زمان و از شلیل دلالت کند بر بسیار طرب و شادی عام و کسب  
 و این دلیل هوا بر طوبی و آمدن تگرگ در حواس مستعد و از مقابله  
 دلالت کند بر وفاداری زمان و آمدن باران و باطلت و بسیار  
 منزهات الارض **انقلاب قمر بعد از انحراف در منوره در تریج قمر** از مقارنه  
 دلالت کند بر وفاداری زمان و از کسب دلالت کند بر شغال  
 مراد تگرگ و کابر و عیان دولت و شغل و از تریج دلالت کند بر شغال  
 زمان و کابر و ظهورت و از احوال زمان و از باب کسب و شغل  
 دلالت کند بر شادی و عیب و عیب از زمانه زمان و از مقابله







و در وقت رعد و برق و از شلیک و لانت کند بر شاخ و برگ و در وقت  
اهل سفت و ساکنان باز در و درج که در پیش **بعضی قسم**  
**برق در و درج** از مقدار و لانت کند بر وقت احوال زمان  
و خادمان و شاه در خانه و بسیار باران و سر و هوا و از ترس و لانت کند  
بر وقت حال اهل طرب و مشغول بودن مردمان بهر وقت و بسیار شوق  
در خانه و میل هوا بهتری و تار یک و جبین باد های خنک و از ترس و لانت  
کند بر غروب اهل طرب و خیا کران و زمان و تری هوا و از مقابل  
و لانت کند بر تپا احوال زمان و جبین باد ها و آمدن باران و برش  
و ترک و بنا هر احوال اهل طرب **بعضی قسم** بعد از **بعضی قسم**  
**و استقبال** بعد از **درج** بعد از مقدار و لانت کند بر وقت  
احوال و برین و متصرفان و آمدن باد های غبارناک و از ترس  
و لانت کند بر وقت حال کتاب و کتاب و بید شدن مکر و در وقت و جیل  
بیان مردمان و از ترس و لانت کند بر خفا لغت مردگان و اهل  
سلاح و بسیار برین و متصرفان و اهل باران **بعضی قسم** غبارناک و از ترس  
میان قمر و عطارد و درین حالت میفرورند و قبل ازین آمده از آن بنا بر آنکه  
الغزوت مشیج المخلوطه که چیده که رسته است و از شلیک و لانت  
کند بر وقت احوال و برین و متصرفان و از آن زمان بسیار میفرماید  
جبین باد های سرد و از مقابل و لانت کند بر شاخ و برگ و در وقت

احوال و برین و جبین باد های خنک **بعضی قسم** بعد از **بعضی قسم**  
**و درج** بعد از مقدار و لانت کند بر ارتفاع مکر و در وقت و جبین  
باد های خنک و از ترس و لانت کند بر جبین باد ها و آمدن باران  
و میل هوا بهتری و تار یک و جبین باد های خنک و از ترس و لانت  
کند بر غروب اهل طرب و مشغول بودن مردمان بهر وقت و بسیار شوق  
در خانه و میل هوا بهتری و تار یک و جبین باد های خنک و از ترس و لانت  
کند بر غروب اهل طرب و خیا کران و زمان و تری هوا و از مقابل  
و لانت کند بر تپا احوال زمان و جبین باد ها و آمدن باران و برش  
و ترک و بنا هر احوال اهل طرب **بعضی قسم** بعد از **بعضی قسم**  
**و استقبال** بعد از **درج** بعد از مقدار و لانت کند بر وقت  
احوال و برین و متصرفان و آمدن باد های غبارناک و از ترس  
و لانت کند بر وقت حال کتاب و کتاب و بید شدن مکر و در وقت و جیل  
بیان مردمان و از ترس و لانت کند بر خفا لغت مردگان و اهل  
سلاح و بسیار برین و متصرفان و اهل باران **بعضی قسم** غبارناک و از ترس  
میان قمر و عطارد و درین حالت میفرورند و قبل ازین آمده از آن بنا بر آنکه  
الغزوت مشیج المخلوطه که چیده که رسته است و از شلیک و لانت  
کند بر وقت احوال و برین و متصرفان و از آن زمان بسیار میفرماید  
جبین باد های سرد و از مقابل و لانت کند بر شاخ و برگ و در وقت















۱۲۶  
 دلالت کند بر حارث موافق یکدیگر **در بیان دلالت کند بر فاعل**  
 رواب و هوام **در بیان فاعل** دلالت کند بر فاعل مردم از غلوی عالم  
 زمین و امکان از لوله **در بیان فاعل** دلالت کند بر نقصان شایسته  
 خانه است **در بیان فاعل** دلالت کند بر نقصان جواهر مسدود  
 نفوذ و مسدود **در بیان فاعل** دلالت کند بر نقصان آب چشمها و  
 کارینا **در بیان فاعل** دلالت کند بر شکست کاروانها و مملکتها  
 و نقصان آنها و چشمها و اندام علم و عمارت فضل را بدو میباشند  
 ضروری و مستحب که درین حق تضارفت فتنه کنیم بیون الله و فتنه  
 پس گوئیم اوضاع کواکب از نظرات و مشاهدات و فرائد آنچه  
 سبق اگر یافت و آنچه بعد از آن خواهد یافت در صورت طواری بودی و  
 اجتماعات و استقبالات مقدم بر آن نزد قوم بسیار برترت فاسد  
 بهتر و مستطاب طالع سالک با فضل باشند یا طواری که حکم این کفر  
 خطا افتد و سایر اجتماعات و استقبالات نیز اعتبار دارد اما در آن  
 و هنداد کاثر را به کما کوشش باطنی مناسب است و فتنه است که در دنیا  
 باب بضر است بر سبیل توفیق و احضار نموده شود تا طالبان  
 این ضاعت را بر سرشته برست **در بیان فاعل** طالع طواری اجتماعات  
 استقبالات که موافق طالع بود و در آن فتنه باشد در آنرا دلالت  
 بود و مقتضای انظار در دست این طالع بیشتر بقدر آنست که بسیار  
 دلالت

دلالت بر طالع نیز از چشم سوخت کند **در بیان فاعل**  
 بر طالع اجتماع و استقبال غافل نباید بود و هر یک که سر بر سر طالع  
 سال کرد و در خارج بیرون است اما آن قوت نباشد و نیز هیچ  
 اشتباه دیگر باشد **در بیان فاعل** طالع طواری اجتماعات  
 و آبایش طوک حکایت کرده اند پس اندام کسین در اقل طواری مذکور  
 بود و هر قدر در مملکت مستحکم باشد علی الخصوص که بقوات آنی است  
 که آنکست معنوی را بر آنست و بر آنست باشد اگر چه در باد و جو و طالع  
 باشد و معنی بقوت نیز باشد و در کفر فتنه باشد یا بدست  
 مدعی و این طالع در او تا طالع اجتماعات و استقبالات فو  
 و بافت آن شود که هر دو است **در بیان فاعل** نام محبت نیز  
 و در کفر هم داشته باشد و حکم قرآن سعدین در صورت برکت  
 بلکه فو نیز و مستحکم و از آنچه گفتیم اوضاع قرآن و تفسیر و مقابله حقین  
 در آنرا در وجه قبس توان نمود و الفی کل فیه لای **در بیان فاعل**  
 عدم منظر سعدین بدرجه ماسر علامه رویه است و حق طوک  
 و حکام خاصه که در آنی غش باشد یا نامی آفتاب باشد و بدست  
 آن رفت نگاه بود که حرکت باد و بال و در اندامی بودند و چنین  
 مجامد و ذنب با بعد از فتنه در وسط السماء اما اولی و سود و  
 و علاج حال سهم العنبر عکس این بود و اینها بشواید و مقتضای



زمان قابل حکم بود اما بر سبب ضعف امکان بعید باید نمود  
 علول جریح در اندام و تا دلیل شده باشد بود و خروج در زمان و دیگر کار  
 سبب تاراج باشد اگر کسی جریح زخم باشد مجاری می رسد او می بخت  
 مرض عارض کرد و در او تا اجتماعات و استقلالات هر دو امر مکنه  
 باشد بسبب وجود سبب شهوری در درجه طالع یا سایر اگر  
 نیز جریح منجوس شود و سببی بود و در او و سبب است ملک  
 و سبب طبعی **سبب** سبب جریح نزد در نظر طالع بی اثر باشد  
 معارضه و نظر عداوت جریح را با لبتان دلیل نهی فتنه باید  
 دانست و معارضه و نظر عداوت بر جریح را دلیل چپ و شک  
**سبب** معارضه اول هرگاه صاحب طالع مخفی بود و جریح و معارضه ناظر بود  
 طالع که کاران در آن ایام بعوض یا شاه و حکام خلاصی باشد  
 اگر چه مستحق عقوبت باشد **سبب** اتصال صاحب طالع  
 سبب معارضه کجاست قمر و لالت کند بر صورت بهمان در آن  
 ایام و اگر کسی صاحب سواد کسی صاحب نامی بود یا کجاست قمر  
 دلیل مرکب باشد اخراق و تحت الشعاع جریح و طالع با قاض  
 دلیل چپ و کشتن و آشوب فتنه بود خاصه که جریح منفعت  
**سبب** چون حاشیه ششم بچشم با شعاع مخفی می رسد باشد چنانچه  
 از مزاج آن شخص حادث کرده و اگر مشهور و عطار و قمر و صورت

طالع بکنو حال نباشد خاصه عطار و را و تا بود خاصه در عارض  
 مرض طالع پذیر باشد چنانچه سبب عطار و دلیل جریح است  
 بود و صواب است در معاملات اطباء **سبب** چون صاحب طالع  
 اجتماع و استقبال از کوکب باران باشد جریح زهره و عطارد  
 و قمر در جهای باران باشد فتنه آید و دود و متصل بود و جریح از  
 کوکب باران دلیل باران بسیار باشد خاصه که در ایش اگر آن  
 کوکب قمر باشد باران عام بود چنانکه اکثری از مواضع را قطرات  
 باشد و اگر زهره بود باران نافع بود و طغی هوا و اگر عطار و بود  
 بود و جریح و طغی هوا بود و اتصال کوکب را از نافع و معطل رعایت  
 نمودن از ارکان شرط است از آن خالق نباید بود **سبب** اگر  
 ماه چپ از زهره و جریح منفرد شود و دیگری بود و دلیل باران و نم باشد  
 اگر کسی از مشهور و عطار و منفرد شود و دیگری متصل کرد و دلیل از  
 باد و باران آید اگر کسی از شمس و زحل منفرد شده دیگری  
 بود و دلیل که در وقت هوا سرد و کشتن و حدود برف باشد سیم  
 که زحل و عارضه بود و اگر زحل نقطه بود و تا کید او مذکور کند و طاهر است  
 که اینها شرط بوقت و موسم است و این ادویه در وقت اجتماع و استقبال  
 و ترجیح بسیار معتبر و مؤثر باشد و گاه است را بر الحقیقه الطاس قدس  
**سبب** اتصال باران از خاصه عطار و ابر و باران اگر در سیم



ایشان نیز هم منقل باشند **نیم** معلول یک از زمین در  
 و شش دلیل نشاء و تغییر هوا و باران و تاریکی و اگر در سطح زمین  
 باشند دلیل اعتدال و جهات هوا باشد و سطح زمین و چهار **نیم**  
 طول زمین در یک از آن و خاصه و هم در سطح مادی و منقل **نیم**  
 و صعود از روی ساقط دلیل کثرت رعد و برق و باران و غبار  
 سطح الانقطاع و فساد هوا بوده و دلیل علی و اگر در غایت بود  
 و نظر قطره را با وجود اوت باشد استنشاد و هوا هم سرد و شاد  
 که در آنجا یا در طرفه آفتاب یک از علایم آسمانست ظهور یا غیبه خاصه که غیر  
 نیز ناظر باشد و این تجربه است **نیم** معلول قطره و در وید  
 از بر سطح هوا خاصه عاقله و محسوس دلیل و زمین یا دایره موزون  
 و بدکشن هوا **نیم** بودن رطل در وید عاقله خاصه در برج  
 بار و دلیل سرما و کثرت برفست و در حد خود تو که این امر باشد و در  
 و در این دلیل زلزله در جهات الارض بود و خواب عاقله و جهات  
 و ظهور آبهای بسیار و فساد گیاه و ملک و آب الیه و غرق گیاهان  
 و اگر در سطح خاک باشد مگر زلزله بود خاصه که قطره دماط و در وید  
 و نظر غیر نیز باشد تا یک است و بودن این فوق الارض و منقل رطل  
 مدد و محاذ بود و این امر را در اینها جویست **نیم** نمازجت صاحب  
 طالع برج از انش در که زیاده کند و از سر تا کم کند و برقل از برج با

از سر تا زیاده کند و از کم کند **نیم** نمازجت صاحب طالع بود  
 سابع خواه با حالت منفر و خواه منقل و جمع و میل با بران بود و در وقت  
**نیم** اوضاع طالع اجتماع و استقبال در رخص و غلبه بسیار و منقل  
 درین باب نظر صایب باید کرد و سر و دست و بر طالع را باید دید  
 و همچنین قمر صاحب طالع و صاحب شرف و خواص یکی یکی از این  
 صاحب هر یک چون این دلایل لغوی ذلت و عارضی است باشند  
 بر وجه جنس المطیع باشد که با این منسوب بودن این در  
 او تا دلیل را و اما آن متع بود با صفت غرت و اگر نصف باشد  
 بر عکس بود انقطاع و بار و استبار باشد و مردم با کم انقطاع  
 بود **نیم** هر کوب که از فلک اوج و در وید و مردم چون در زمین  
 ضاع باشند و در سر را غیر منفر متع یک که منسوب باشد با و در وید  
 در بقاع باشند و اگر محیط در سیر ناقص و راجع باشد عکس بود **نیم**  
 رطل در طالع دلیل قطعت خصوصاً که در شرف بود و اگر با وید بود  
 تا کم و در کور کند **نیم** بودن قمر فوق الارض و منقل یک کوب  
 تحت الارض از آنکه کند و اگر تحت الارض باشد و منقل یک کوب فوق  
 الارض کرانه افتد و را بنوع و در سیر ناقص باشد و زیاده این  
 بتطویر منفر است و این هم بطریق **نیم** در حکم **نیم**  
 این اصطلاح از جمله معتقدات رومیان است و عرب تا سیه گویند و











باران در بهار و در وقت حصا و در وقت ثالث دلالت کند  
 در زرع و سرف و صولف و گزشت سرما و در وقت و اگر در میان  
 بود دلالت کند بر فرج باد است و در سه داران و نیکت اعلا و غیر  
 کردن بر این فتنه **در برج ثور** در وقت اول دلالت کند  
 بر باد نای معتدل و نیکت ابدان و در وقت دوم دلالت کند بر  
 و برف و صولف و سردی در وقت و در وقت یکم دلالت کند  
 بر گزشت باران در آن گزشت و در وقت حصا و اگر در میان برج باشد  
 دلالت کند بر فرج باد است و نیکت اعدا و مهر کردن بر ایشان  
**در برج جوزا** در وقت اول دلالت کند بر طغی باد است و بر اعدا و  
 در وقت دوم دلالت کند بر غر و صولف کردن منافق و فواید باشد  
 و در وقت سیم دلالت کند بر نیکت بدن باد است و فرج و خوشی  
 و اگر در میان برج بود دلالت کند بر سه و در باد است و در آن  
 او **در برج سرطان** در وقت اول دلالت کند حسن احوال  
 رعایا نسبت بسلطین و حکام و وقوع مضایح و خدمت پادشاه  
 و در وقت ثالث دلالت کند بر سه و در گشته تابستان  
 و اعتدال باد و خوشی هوا و اگر در میان برج باشد دلالت  
 بر تغیر و تبدل ایشان **در برج اسد** در وقت اول دلالت کند  
 بر اشتغال پادشاه و حرکت او از مکانی بمکانی و در وقت دوم

دلالت کند بر رونق و تازید ممالک باد است و در وقت سیم دلالت کند  
 بر تشویش مردم و حارث در زمان رجال و اکثر اطفال و حدوث  
 حصا و بعد **در برج سنبله** در وقت اول دلالت کند بر خشک هوا  
 و نیکت و کمی باران و غم و در وقت دوم دلالت کند بر شفت کثرت باران  
 و گزشت قحط و سه و در وقت حال ایشان و در زمان دلالت کند بر شفت  
 و نیکت باد است و نسبت مردم حسن خلق و حسن احوال و طایق و اگر  
 در میان برج باشد دلالت کند بر نیکت مردم بخیر و خوبا و نیک خلق  
**در برج میزان** در وقت اول دلالت کند بر نیکت و نیکت و اگر در  
 وقت دوم دلالت کند بر گزشت احوال و در وقت سیم دلالت کند بر نیکت  
 خیر و برکت و حسن فرج هوا و صفای وقت احوال و بر طرف آن و  
 اگر در میان برج بود دلالت کند بر صولت پادشاهان و سلطانین  
**در برج عقرب** در وقت اول دلالت کند بر حرکت و در وقت دوم  
 بلکای خود و در وقت ثالث دلالت کند بر سه و باد است و نیکت بدن زراعت  
 و در وقت سیم دلالت کند بر اعتدال هوای زیستان و گزشت شفت  
 و اگر در میان برج باشد دلالت کند بر خوار صراط مانع و سه و  
 که لاحق باد است و بر ایشان سه و **در برج قوس** در وقت اول دلالت کند  
 بر شفت اهل دریا و سکات ایشان و در وقت دوم دلالت کند بر فرج باد است  
 و بر نیکت آمدن از غم و سه و نیکت از غم و کرب و همغال کردن



۱۳۲ از مکانی که اگر در میان برج باشد دلالت کند بر ورود و هجرت  
 حاکم بر ملک **در برج** در پشت اول دلالت کند بر هجرت اموال  
 پادشاه و بر نوبت خواندن و در پشت ثانی دلالت کند بر نوبت هوای پادشاه  
 و شش و هفت و نهم و در پشت سیم بر هجرت پادشاه  
 و ملک و نفس و اگر در میان برج دلالت کند بر وفور منافع پادشاه و  
 حال او **در برج** در پشت اول دلالت کند بر تجدید اشیاء و زنده شدن  
 و ذکر سخنان گذشته و در پشت ثانی دلالت کند بر کرم ملک نسبت به  
 رعایا و قضای حوائج ایشان و حکم سلاطین از او و اگر در میان  
 برج بود دلالت کند بر ظهور اشیاء اسم از ستار پادشاه **در برج**  
 در پشت اول دلالت کند بر سفر پادشاه و در پشت ثانی دلالت کند بر کرم  
 ملک نسبت به شرف و از پشت ثالث دلالت کند بر قوت لشکرین  
 و سکونت در میان ایشان و اگر در میان برج بود دلالت کند بر نوبت  
 پادشاه و نوبت پادشاه **الحکام** **در برج** در پشت ثانی دلالت کند بر نوبت  
**محل** در پشت اول دلالت کند بر کثرت رعد و برق و صواعق در  
 وقت و در پشت ثالث دلالت کند بر هجرت لشکرین و تغییر ایشان  
 و اگر در میان برج بود دلالت کند بر کثرت خوش مردم **در برج** در پشت  
 در پشت اول دلالت کند بر هوای نافع و در پشت ثانی دلالت کند  
 بر قوت اشیاء و فساد و غلات و سماجو و کثرت و در پشت سیم دلالت کند

بر کثرت زمان و اگر در میان برج بود دلالت کند بر هجرت بهاری  
 حاکم پادشاه و نوبت خواندن **در برج** در پشت اول دلالت کند  
 بر هجرت منافع و در پشت ثالث دلالت کند بر منفعت پادشاه  
 و عروض اموال بر فراز و اگر در میان برج بود دلالت کند بر هجرت جسم  
 ملک و قوت آن **در برج** در پشت اول دلالت کند بر هجرت  
 زلزله عظیمه و رجفات الارض و در پشت دوم دلالت کند بر منفعت  
 ملک و روی بزرگ از حوائج و مدعیان پادشاه و طغیان و فتنه  
 و در پشت ثالث بر اقامت جوشش و فک در اماکن و سلاطین  
**در برج** در پشت اول دلالت کند بر فضل نقل و سفر پادشاه  
 و در پشت ثانی دلالت کند بر نوبت اموال ملک و در پشت سیم دلالت  
 کند بر غرور و هجرت و در میان مردم و اگر در میان برج بود دلالت  
 کند بر وقوع انجمن بر پادشاه **در برج** در پشت اول دلالت کند  
 بر حصول مطالب ملک و سلاطین و حسن سیرت رعیت و در پشت ثانی  
 دشمنی دلالت کند بر نفاق و دغا و اسواق و اگر در میان برج بود  
 دلالت کند بر ورود و جوار حاکم و فتح و طغیان پادشاه بر اهل عساکر  
**در برج** در پشت اول دلالت کند بر کثرت مردم و هجرت  
 و یا فتنه و منفعت از آن و در پشت دوم دلالت کند بر کثرت و قوت  
 مردم و خورده نزد پادشاه و زیاده قدر در تیره ایشان و در پشت سیم



۱۳۳ دلائل کند بر صحت برینا از خویشی خدم پادشاه و اگر در میان برین  
 باشد دلائل کند بر حق و قسم ملک و اعیان دولت **در سیم و ششم**  
 نخست اول دلائل کند بر عهد و بر حق و کثرت مصالحه و باران و اجزا  
 و نظایر آن کثیره و هر از وقت و در وقت دوم دلائل کند  
 بر تنویر حق پادشاه و بیرون آمدن شخص پادشاه که از احوال  
 باز اولاد و حفظ او باشد و در وقت سیم دلائل کند بر بدین  
 استیفاء و تقویت و اگر در میان برین باشد دلائل کند بر حق و برین  
 پادشاه که تیسر ابر بود و کثرت سخنان از جهت در میان مردم و  
**در ششم و هفتم** دلائل کند بر عدالت لشکریان و در وقت ثانی  
 دلائل کند بر قوت احوال و موم و در وقت ثالث دلائل کند بر  
 و حوادث تازه در میان مردم و اگر در میان برین باشد دلائل کند  
 بر ساد و کثرت مردم در کد زکاه **در سیم و چهارم** دلائل کند  
 کند بر طوق و حد و شرف با بدین پادشاهان و کثرت قسم و خون و  
 خاطر ایشان و در وقت دوم دلائل کند بر قوت و قوت با این و در وقت  
 سیم دلائل کند بر صحت جسم و تن پادشاه و ساد و قوت و ساد و  
 او و اگر در میان برین باشد دلائل کند بر بدین و حوادث و قوت  
 و این **در سیم و چهارم** دلائل کند بر ملک و در میان و ساد و  
 کثرت و در وقت دوم دلائل کند بر ملک و در میان و ساد و

کند

کند بر باد و مای محنت که سزا باشد **در سیم و چهارم** دلائل کند  
 کند بر صحت و صفات و تقاضا و او در وقت دوم دلائل کند بر ساد و  
 در وقت چهارم دلائل کند بر سیم دلائل کند بر صحت و تقاضا و او در وقت  
 پنج و شش و هفت **در سیم و چهارم** دلائل کند بر سیم دلائل کند  
**در سیم و چهارم** دلائل کند بر سیم دلائل کند بر سیم دلائل کند  
 طرف صحت دلائل کند بر باد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و  
 و این از جهت باقی بند و تقاضا از فاسدات که در حال است و باقی  
 نهاده و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و  
 الطمین و سیم است بر سبیل امکان و اصل تواند شد و ساد و ساد و  
 تا ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و  
 باقی است و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و  
 بطرف و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و  
**در سیم و چهارم** دلائل کند بر سیم دلائل کند بر سیم دلائل کند  
 کار و سیم از جهت اصحاب و از باب سخنان و در طرف صحت و ساد و  
 بر اجازت و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و  
**در سیم و چهارم** دلائل کند بر سیم دلائل کند بر سیم دلائل کند  
 کثرت و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و  
 دوم **در سیم و چهارم** دلائل کند بر سیم دلائل کند بر سیم دلائل کند



















۱۳۸ دلالت کند بر بی حال بودن و بزرگان و حواری قضایه و علما و  
 اشخاص را شدن فرج و احسن و منق و استیلائی و نمان بر سر کاران  
 و کثرت ظلم و جور از حکام و نهادهای مردم از صدقه و زکوة و غیر  
 کثرت هوا و سیدمانی مردم و نهادهای بزرگان و نهادهای خطاست  
 متغیان و نماند استی اهل حکم و باطل کردن حقوق شریفه و حقوق  
 مستحقان و نماند استی اهل شرف و نهادهای مدارس و نهادهای  
 تعصبات از اهل شرف و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای  
**احکام بودن بر این است** دلالت کند بر نشانه و حب و بدعای  
 لشکریان و خویشاوندان و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای  
 در قوه خفا و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای  
 مصر و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای  
 و افست برکان و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای  
 سوختن جانها و افست کردن مردم از سرسبز و سطوح **شبه** معلوم اول  
 از سطوح است که هرگاه مرغی باز نباشد در وسط آسمان یا در شاه  
 گناه کار از اربابیت تمام بقتل رساند هر چند که گناه ایشان آنکه باشد  
 حکیم بنویسد که این موضع یا در شاه را نیز از جمله علامات روز نیست  
**شبه** اهل احکام گویند چون مرغی از دهن در غایت بود و لایق  
 نشسته و وجود یافته باشد و علامت تحول و بدو **احکام بودن مرغی**

دلالت کند بر بی حال بودن و بزرگان و حواری قضایه و علما و  
 اشخاص را شدن فرج و احسن و منق و استیلائی و نمان بر سر کاران  
 و کثرت ظلم و جور از حکام و نهادهای مردم از صدقه و زکوة و غیر  
 کثرت هوا و سیدمانی مردم و نهادهای بزرگان و نهادهای خطاست  
 متغیان و نماند استی اهل حکم و باطل کردن حقوق شریفه و حقوق  
 مستحقان و نماند استی اهل شرف و نهادهای مدارس و نهادهای  
 تعصبات از اهل شرف و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای  
**احکام بودن بر این است** دلالت کند بر نشانه و حب و بدعای  
 لشکریان و خویشاوندان و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای  
 در قوه خفا و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای  
 مصر و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای  
 و افست برکان و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای و نهادهای  
 سوختن جانها و افست کردن مردم از سرسبز و سطوح **شبه** معلوم اول  
 از سطوح است که هرگاه مرغی باز نباشد در وسط آسمان یا در شاه  
 گناه کار از اربابیت تمام بقتل رساند هر چند که گناه ایشان آنکه باشد  
 حکیم بنویسد که این موضع یا در شاه را نیز از جمله علامات روز نیست  
**شبه** اهل احکام گویند چون مرغی از دهن در غایت بود و لایق  
 نشسته و وجود یافته باشد و علامت تحول و بدو **احکام بودن مرغی**



از اختلاف و متعلقات و غوغای عوام و غلبه کرن ایشان بر عاقل  
 و اهل دیوانه و مشغول بندگان و خوف بکار و متردین خجسته هوا  
 و زنا بستان و برف و صید در رستان و وقت فراغ کفار و اهل  
 دغارت و نقصان محبت رعایا و اهل بازار و ضعف دماغها و خطا  
 و در تیر بخت و است بطور و ظهور اهل نفاق و غنا و کثرت نعمت و غلبه و غلبه  
 بکار دنیا و بیان در آمدن سخنان می شود و یا ده و از کتب و می شود  
 بکوی و نوشتن خطوط عذره و اواز و توندیت و میالکات و بیست  
 کذب و اخبار را حیف و گفتگوی اهل دغارت و مسافرت و حکما و فضلا  
 و خلاف علما و در سبیل علوم حقیقه و بکار بها از دیدگیها و در حق چون  
 و در دشت و دام ایشان و کد و بار بار و زبان صناع و جملات  
**الحکم در تفسیر محرم** دلالت کند بر کسی که در مقام و بر تفسیر ایشان  
 از خلافت متعلکان و مردم ادا شده و بنی حال جا برسان و کفر و کفر  
 ایشان و در قید افتادن ایشان و توقف ایشان و جد و جد  
 امر این در اطفال و جبال و وقوع امم ایشان و گفتگوی عوام ایشان  
 و افتادن از حیف و فساد و بیرون و در وقت و فقر و فقر و بی حال  
 و شایسته و تفاوت مزاجها و انت جاوران و نیز دار و کثرت در چشم  
 و دیوز و کد و عفو و آهنا و ترس و بیم کودکان و افتادن از بی نیل  
**شبه** ابو مشرعی در کتاب تفسیر الکاسه را گوید که اگر کوکی با برهیا و

باشد و در مقابلش نشانی باشد دلالت بر فساد کند و با تمام  
 آن بر و قمر که است بر کس و دست در هر ماه و در دست که است  
 آفتاب در مقابلش باشد خسوف نشود و این سخن محل اهل است  
 اما حق است که اگر آفتاب آنوقت در مقابل افتد مقتضات  
 بر این سخن نیست خواهد شد مقتضات و تب انوار خد خواهد  
**شبه** هر کوک که در خانه نور شرف خود را با سبب خطوط و قوی باشد  
 و جاسه الی این شود و آنچه در تاسیرت چیده اند که را باشد طول برهان  
 و تکیه بود و اگر در مبطوط و وبال و مثل آن باشد آن تا تیرت بصفت  
 و زبونه مووی بود و در جاسه دست حکم بر خلاف این بود یعنی  
 اگر کوک در خانه و تیرت و مثل آن بود آنچه در تاسیرت ردیه آن  
 شده باشد بصفت و زبونه ادا باید نمود و اگر در زبانه و مبطوط و مثل  
 آن باشد بسیار و تکیه **فصل هفتم در احکام بودن کوک** تفسیر  
 جمهور گویند که کوکیت میهم که او را سریت محکومی که در حد و جاسه  
 و در حد تمام کند و بر جی در و از دهان و در حد و جمل و شش و در حد  
 گویند که کوک بر جود است اما در تاسیرت و لهذا قطب الفضل علیه السلام  
 در تفسیر الی مبه فلک او را تحت فلک شش ایشان که ده است بجای فلک  
 زبونه و فلک زبونه را فوق فلک شش خلاف اهل بر و حد و کلام  
 اهل احکام او را در حد و اندر جاسه مستی سلطان فلکش خوانند و در حد



دالات گنبد بر حدوت طاعون و مرکب سستون و انعام و هوی و  
هر اسیر دم و خواب بنای عظیم حکم سلاطین و حکام جبار و رب  
بزرگان و ارباب فدا نهای قدیم و مرکب برین و درم سال خورده  
و حدوت و تشنگی و غم و هم در میان مردم و شکستن عضو و در  
کشت و در دشت بجان طاعون در بعض بلاد معدده و خواب گزنا  
و انعام **بودن** **شتر** **کیده** دالات گنبد بر کفاری بهتر و قتل  
عطا و دولت اغه و خواری نعمت و علما و سادت و در شکر را شکر  
نق و زنا و خوف و زرا و قضا و ارباب مناصب شریک و در شکر  
در زین **بودن** **می** **کیده** دالات گنبد بر چیدن لشکر و آموختن  
بعضا و جوب و قتل و در کشتن و زنا و در کشتن و بعضا از علما  
و بزرگان و خلاف میان سلاطین و رعیت و بالا کشتن و شکر و قتل  
بزرگان و بزرگان و اصحاب شرف **بودن** **شتر** **کیده** دالات گنبد  
بر شکر سلاطین و کفاری و عبت و بر شکر و غلبه و غلبه و درم غم  
و در شکر بزرگان و شتر **بودن** **شتر** **کیده** دالات گنبد بر شکر  
آب چرمن و نوصان بنات و در وقت و درم و شکر و در شکر  
و بار و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم  
در میان و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم  
بر مرکب و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم

و بدی حال و برین و متصرفان و درم و درم و درم و درم  
**بودن** **شتر** **کیده** دالات گنبد بر شکر و درم و درم و درم  
و شکر و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم  
**بودن** **شتر** **کیده** دالات گنبد بر شکر و درم و درم و درم  
بجاری و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم  
گنبد بر شکر و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم  
و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم  
طعام بود **باب** **سیم** در **الحکام** **تحويلات** **کوکب** **بر** **بر** **نق** **نق**  
و آن مشتعل است بر فضل برادران سست و قی نماند که متعلق  
و انعام و کوکب از بری بری از جمله اعظم احکام است زیرا که  
کوکب کوکب از بری بری از جمله اعظم احکام است زیرا که  
یا از منزلتی بهتر که هر آینه او را در انشیر یا منزل و صنعتی  
و فیما آتیه روی نماید مقتضی آن برج است با کوکب از خانه  
شرف و و مال و مبوط و طبایع و کیفیات و بختین سعادت  
و طبایع و کیفیات و بختین سعادت و بختین سعادت و بختین  
و ساقط بودن او منضم بر او و خدای از آنچه مذکور شده و خواه  
شد **فصل** در **الحکام** **تحويلات** **کوکب** **بر** **بر** **نق** **نق**  
زحل عظیم الاثر باشد چنانچه از سخن اکابر قدما و معینی ظاهر



و با هر است از انچه حکیم در رصد کا مل فی الدین مغرب میفرماید

در هر صنف متفاوت

باش صاحب حدس صمیم و دهن سلیم و اندک چه باید گفت و  
ایضا حکم انتقال رطل بلکه عومین را محض ماه نباید دست برآید  
بیزنگا ظاهر است **احکام رطل در بی حد** دلالت کذب بر کثرت  
یادش به قصد خار به و کویل نمودن از موضع بموضع و غل و دلاؤ  
و حرک جوانان و فتنه و حب و غارت و قتال و اسیر و انتقال  
خاصه از نوای مشرق و جنوب و کثرت از حیف و بسیار جزیره از  
خاصه موش مور و غوث طوط و زقل شبنم و مغرت رسیدن و نقل  
از بیابان و غوث و موت در ولایت روم و ثمر و جود و غل و کثرت  
بلاد و ستم ملک و حکام رعایا و بیماری فرماندهان و فطرت و عیال  
هو و نقصان سرما و حدوث بارندگی و مرغ حیوانات کوچک و  
رفت برهن و کن و رزق و آرباب حیوانات قدیمه و ضعف حال  
کوه نشینان و سیاهان و مردم کثیف و اگر در طرف شمال بود و هر  
کوب شدت که ما وقت سرما بود و در وقت و اگر در طرف جنوب بود و شدت  
بر و کثرت کم و جلد بود و حدوث غل در هر **رطل رطل** **در**



در تعلق و جلیه و ناسارکاری مردم کوه نشین و کدورت خاطر و  
و اهل تسلیم و بجز و در زمانه کی مردم از کثرت بیکار و بیستیا کارها و  
و تفریح و صیقل و در میان بزرگان و ساکنان حرمین المیضین و  
سیر اما کز مبرکه و تقدید عمارت مدرسه و بهمان چشمه و کثرت  
اراضین و کثرت و در ولایت هندوستان و بی الدین مونا کوید و  
توقه زلزله در اما کز بعبیده و اگر در جانب شمال بود با دانی کشتی  
و زلزله باشد و هر مس کوید اما کز بعبیده از اقلیم مایل حادث کرد و در  
هوا گرم شود و باران کثرت آید و صاعقه و شهاب حادث شود و عمارت  
کوید و کجای از سلیمان بود **محل قتل در بر مسلمان** دلالت کند  
بر نقصان آنها و بیکون و کثرت برف و جلیده و سرمای کثرت و  
در روز زمستان و اعتدال هوا در تابستان و آفت غلات از شا  
و کثرت در زمین بی و کاش و زراعت و کثرت غارت و آفت از  
صوفی و بلی و غرق کشتی است جهانات آبا و آمد شد عا که  
و شگفت اما و نقصان از کثرت و حدوث اقام و امر من همد و در  
و کثرت حمله و در اجنه و غلب و غارت و در میان غوب و لب و زنا و  
ناشایست و صحت ملاک است در ملک و اطاعت رعایا و طیب قلوب و  
و بر زنا عمارت و مبارک حسب الامه بادشاه و اعزاز اشراف با نفوذ  
و کثرت و جمع و شکر و تفریح دولت اهل شمال و کثرت اکابر انظار و استیلا

قومی تبارنگا و اگر در جانب شمال بود احمد عبدالجلیل و جانب ک  
کوئید کادر مردم با نظام و شورید و در هم خود وقت گشت و ش  
محبت باشد و اگر جنوبا بود باران بسیار آید و ریاد آب انار و  
و آبار بود و قبیح الدین اکرم عکسین گفته و هر مس حکیم در هر ح  
حکم به پیش و او وقت اظهار کرده است **محل فصل در بیج**  
ولات کند بر فادر و سیم و بیرون فی معادن و تحت اشک  
و علی ضایع خضاره و اشوب و مستند و فساد و بسیار زرد و خور  
و در صول باغ و طغای و خراج مستطان و انواع خواب و اکثر آب  
الابواب و دشت قبیح و شرفه خراسان و تغیر و لهما منصفها  
و دندیش ناک شدن مردم و کران مرخصا و کثرت در زدن و قاطع  
طریق و وقوع در انکوه و کوه و شاید که دباغ عارض شود و در  
امراض و برزکزگان و مغربان پادشاه و خوف سلاطین و کثرت  
عداوت و میان مردم و برزنگ **کتاب الحاق و ادان بر عطا و**  
و کثرت مطار و احوال و او در تابستان کاشا را به بقلید و تفرقه  
اکابر و سرور و در دشت حصه و یرقان و اگر عرض شمالا بود و برام  
خورد و با به مطامع مردم بود و قبیح الدین اکرم کوید حدوث با در  
بسیار باشد و اگر جنوبا بود باران بسیار آید و غلبه سبب بود و سبب  
خوار از ایشان بخلفی و قبیح الدین اکرم کوید باران کم آید و شوریدگی کار







۱۴۴ و سولطین بجا داد اعانت رعایا در دفع اعدا و اهل طغیان  
 و طغوز فتنه در زمین مشرق و موت بزرگا در ولایت عراق و  
 قلع در حبش و مسلم و نقضان معارضه و حفظ ستورن و تسلط  
 علما و بر طایفان و است غلما و حال و برتری بزرگا و بخت ارباب  
 مناصب و بنده و محدث ارض طاعون اکثر در بزرگان و قبیله قتال  
 در ناجیه مشرق و جنگ صفار در آن حدود و وقوع غم در زمان سیمنا  
 و این معطله و منت شدن بطور و طغوز علی و اندال و اسکان و  
 و غلبه آمدن اهل سفاین و سلطه حال و صلح مکان و اکثر بزرگان  
 در ارات بزرگا و اگر غرضش نمایا بود یا بسیار جید و اگر جنبه بود  
 احوال مردم مغرب و شوریده و در مسلم باشد و این **سولطین**  
**در حبش** ولایت بختی در زمین هند و خوب و بر هم خوردن  
 در ولایت کیلان و برنج حیوانات و بر ف و جلد و صاب و شش  
 و کثرت و شدت سرما و برنج بنده و صد و شدن کوه و در آنها  
 و در ماکاش را این بطریق و صبح الطریق الطوسی و آفت استخار  
 و آثار و درستی و عدل پادشاه و خشنودی رعایا و آسایش و  
 خلق و فراخ نفی و بالا گرفتن کار اهل قلاع و کوه نشینان و  
 بیوتات و بسیار از حیف و محدودیت نزله سیمنا که فعل در این  
 بود و فصل بجز و عطار و در نظر عدالت و فدا در افتاد و غلات

و طغوز

و طغوز جنون و ما خولیا و تسلط اهل کاف بر اشراف و اکابر و غلبه  
 کردن جمال و استیلا و عوام و کثرت خیانت و عذر و دست یمن  
 بر بعضی بلاد و وقت حال و اشیان و چشم و در و اج بازار  
 ستور و اگر در جانب شمال بود یا ج اگر کم و کبک فراخ و بود و  
 آید و سرما و کفیف باید و اگر در جانب جنوب بود سردی و بود  
 و جلد و در حد فراخ بود و بزرگان حکام مثل ارمس حکیم و احمد عبد  
 اکبیل و ابو موسی و عاصب و در هر دو جهت حکم بر کثرت فساد و  
 سرما و از طریق بند کرده اند و این **سولطین** **در حبش**  
 ولایت کند بختی و خوب و عذر احوال و است اشیان و غلات  
 بادشاه و موت سران سپاه و بنویس در ولایت و در است  
 و کوه و جنوب و استیلا و وقت چشم و از و باقات و ارباب  
 خانه آنها و قدیم و در و اج بازار ستور و بسیار خوف از نو و از آنها  
 و خروج مردم از مسکن و اوطان و وقت اشیان و محدودیت فراخ و  
 و غرب آمدن باران و سیول مضرة و وقوع زلزله و آید بزرگان  
 و در وجود و شواهد و منتهای و حال اشیان و برنج و وحشت و کوه و  
 بر کثرت و نقضان غلات و کوه در بعضی اوقات بود و اگر در جانب  
 شمال بود اکثر بزرگان کوه و بنده و وقت نوز و قدیم اگر کم و کبک  
 بسیار آید و سرما و کثرت شود و اگر در جانب جنوب و کثرت باران باشد







۱۴۹ و ملاک بعضی از ایشان بر حد و سنت بر دو گزشت بود  
و باران در وقت وقوع زلزله در اول زمستان بلا خطر نخواهد بود  
و فراخی اطعمه و خطر گشتن آنها و صیقل میان مردم و سرگردان عوام و اگر  
تخت و هدایا بیکدیگر و بطلان اخبار از جبهه و ظاهر عوام و گزشت  
توالد و ناسل حیوانات و از زنا و میل مردم به بخت و امانت و حکام  
عموم و موافق و فتح یا دشت و وقت و طغیان و اعدا و ابوز  
چهره بن حکمان گوید چون در این شهر مشرب بسوی کوه یعنی نورانی  
در زمستان بسیاری می باشد و در چشم در میان مردم پیدا  
و بیماری می رسد و گشت و کار در زمین مردم بهتر از زمین کوهستان  
آید و گندم را افت رسد اما بویه و جلی زمین باشد و مرغان کم  
شوند و یا در شاخه بزرگ را حکام قرار رسد و میوه طیس گوید و در  
سج و استنداد بر ویست و مردم در دفع دشمن و عدا و از بی  
استغفال نمایند و اگر در جانب شمال بود حسن فزاج هوا باشد  
و تابخ الدیز اکرم گوید سرتا و کوهی هوا بود و اگر در جانب جنوب  
بود نکت هسته هوا بود و تابخ اکرم گوید باران بسیار بود و آب  
چشمه ها بسیار شود **حصول غرض از این مبحث** دلالت کذب و خوش  
هوا و سستی مردم و سستی انجمن و انظار و اندوه و قضا  
و از این و ساد است و علما و بسیار و داد و ستد و شفقت و لطافت

بینه

و از سکونت در میان مردم و قوت حال اهل قلم و حال و حال و  
مجموعه خزان و حیوانات بادشاه و از حال رسل و سیل میان  
فرماندهان و شش و علت زلزله و کار در میان خلق می باشد و امان  
و اطفال و زنان و حدوت سرهای سخت در وقت و وزیدن باد  
و بوز و فساد و نوحه و میانه و گویند زلزله شوند و فراخی طعام  
خاصه در جانب جنوب و بوز و چهار چوب حکیم گوید که چون حوزة یعنی مشرب  
بسوی دو بیکریه جزا آید باران که روز از میانه جنوب و جنوب  
در تمام ملک اما در ملک کم برک بر زمین در تابستان بیشتر بود  
و میان زمستان خوشی هوا بود و از شمال سرد شود و در زمستان  
با و صبا نیز بکشد و درخت انار را استی می رسد و میوه طیس گوید  
در میان مردم از حارت عارض کرد و اما چون هوا سرد گردد  
روی و نوحه و نهد و بالکله دفع شود و در عار و در دفع افات  
اثر بود و اگر در طرف شمال بود باد نامی معتدل و در و اگر در طرف  
جنوب بود گرمای تابستان بود و سخت خشک هوا و بهر تابانم  
باشد **حصول غرض از این مبحث** دلالت کذب و خوش  
و زرا و اعیان و باد انشای نافع و نفع و بهر راهها و گزشت بود  
و نیز در عالم خاصه در زمین عراق و فایده بکار و سستی و گزشت  
فتح قلم و ساحل در باب حدوت هر من صدر و گزشت حال و در یک



۱۴۷  
 در خوشنشین در لب و دهان لیکن بسبب شبنمی میشود و محصول فواید  
 عظیم و جمیع احوال در قرآن و بیوتات بادشاه حسن حال رعایا  
 رعایا و بیست سال سابق در باد و سلاطین کشیدند و حدود سرکای عظیم  
 و کثرت برف و کرمای با فراط و بهوب سوم هر کدام در وقت انکسور  
 فاجعه شرق و سلاطین مردم کوستان بوزجه بن کجالتا کفر چون  
 هر چه یعنی بیشتر بوی فوجک یعنی سرکایا که حکام رشتان طرف  
 اقباف بودند و دست چپ آن بیشتر از نا جیها سر با باشد  
 و تاریک هوا و زلزله آب رودخانه و حدود بر فنیای بودند  
 در کوستان و بیست سال سلاطین و بیوتالین کوی بیست معیشت مردم  
 بود و حرفه نایستند و کثرت تجار و بهور در لب و دهان مردم عارض  
 کرد و از بقول انشراح و استیلا لازم بود الا بعلت کثرت و اگر از  
 جانب شمال بود هوا خوش گذرد و در طرف شرق بسیار بود و در جانب  
 جنوب ضربه غریب هوا بود و باد های دزد **محل شش در این**  
 دالات کجند بر این طاق و غولای خاصه سارا بهائی و در کش و  
 کثرت باد های قوی و حدود باران و شید دالات بر خوشی  
 باد و سلاطین و بعضی را غنیمت داده رسد و کثرت لغو و  
 بیست سال مرافان و ضرایبان و معمری قرآن و سیم و در این  
 و عارت هوا را با بسا و رحمت زرد و سیم و اطاعت ملک و عادت

اهل عبادت و زما در اوج و خواجه و در نواحی شرق و بیماری  
 مردم از نزلت و صوفیه و حدود رضای با ناک و کثرت سر  
 و آتشی در دست و باد و موت مردم صاحب طاعت و شرف و با ناک  
 تند که درخت ریزند و غلوی سیاه ضار و کثرت باران بهار  
 و مری که در کان و حدود در دست کم و بیست سال کاد و بیشتر و کوفت  
 و وجود غنیمت و اعتبار هوا بود و زجه بن کجالتا که چون هر چه  
 بیشتر بوی شش بخا اسد آید به رحمت باشد و باد های تند  
 و زلزله و چنانکه در خا نرا استیک ساخته و تا لیسان مانده بهار گذرد  
 و آب و غلظت کمی کند و بیست سال در طرف و زکام بهرست و بیست  
 کوی کثرت کندی حاصل شود و در غنیمت بسیار شود و مردم در غنیمت  
 و است میدان افراط گشتند و غنیمت و بیست سال بسیار مانده  
 و در سالیان بسیار موت عارض مردم شود و در عارض و نقد و شش  
 باید نمود اگر در جانب شمال بود و در مس کوی بدست براج بود و باد  
 اگر کوی سعد و برق حادث شود و اگر از جانب جنوب بود و در مس کوی  
 و احمد عبد الجلیل و براج اگر کوی حکیم کجند و کوی بدست حکم کرده اند **محل شش**  
**در این سبیل** دالات کجند بر این طاق و غولای خاصه سارا بهائی و در کش و  
 ضرایق و سلاطین کشیدند و حدود سرکای عظیم  
 اکابر و ایمان مملکت و کثرت فخر و سر و اهل قلم و کوی کثرت



نرخا و بسیار عمارت و دوزخ و مطا و پنج در وقت و میل مردم  
بجست علوم و دین و فوت احوال اطباء و اهل قسیم و بیک حال زمان حال  
موت و قتل در طرف جنوب و حدت زلزله با وجود خواهد دیگر اوج  
کلیان گوید که چون هر نزد و هر منتر سبوی خوشه بجز بختند آید و  
رود خنیا بر و زود و اینها باشد و بارانهای مداوم آید و  
در بهار و هوا سرد باشد و در خنهای بود را نیست و در طبع  
گوید هوا تابستان با کدورت و دم بود و زراعت را طوبت هوا را  
مهر و بهار بسیار خنیا و فصل خنک و اگر بیک آید و طوس و  
چونند اینجا و بیکو آید و کثر بهاری کمتر باشد و اگر از جانب شمال باشد  
مهر و گوید طبع و خن و زراعت هوا بود و احمد بن عبد الجلیل گوید باران کمتر بود  
و تاج الدین اگر مملکت گوید و نور باران و کمی بعد و برف بود و اگر  
از جانب جنوب بود و احوال را خن آید و احمد عبد الجلیل حکم بیک هوا  
کرده **حکایت شکر و بیک بزرگ** و لایات کند بر این طریق و شورا  
فاخر را همای و کشت و کثرت بارانی قوی و حدوت باران در وقت  
و فراخی نعمت و کثرت باران و طبع ملک بر عت و بایل خیر و طبع  
باشند و کثرت کثرت و بیک خشم و غیظ در میان مردم و شاید بیک  
تابستان و زراعت آورده و کما و بیک حدوت کرد و در

اول منستان رعد و برق آید و علامان و خندگان هلاک شوند  
و حال بخار و مژده و بیک گوید که زود و در حاطات خواهد و مضاف  
و بهار و اوج با زراعت و کما بود و مسمی مردم با موقوف و بیک  
منکر و مسایل شریعه و آثار و اخبار است و اندک است بسیار  
و منور بسیار کند و زراعت بیکان گوید که چون هر مهر و بیک خشم  
بیک شرافت بیکان آید و بیک منستان علام کرد و در آنجا  
باران آید و در بهار اعتدالی هوا باشد و در سرد و جان مردم  
چند آید و زمان باران ریح کشند و اگر در جانب شمال  
باشد مهر و مسایل احمد بن عبد الجلیل و طبع که گوید که بارانی خن آید  
و سوزمند و زراعت اگر مملکت گوید که بارانی شد و بر آید و اگر در  
جنوب بود مهر و مسایل احمد عبد الجلیل حکم بر بیک و در باران و طبع  
که در هر چشم و زکام و زلازل و تاج و اگر بیک باران **طالع**  
**در بیک خن و بیک** و لایات کند بر این طریق و شورا  
و سیم سالاران و عدنان و قطع طرف و کثرت بارانی شد و باران  
مفسد با نفع و غوث طعام و انفاق با لاهوت و حدوت و طبع  
عرب و در قید افکندن لشکر بان و ضرر و کسم و در بیک  
و قبل اما محنت طایفه بود از کما و در کما و در کما و در کما  
خاکه کند و در بیک شرافت و بیک و بیک و بیک و بیک و بیک















۱۵۲ دلالت کند بر نوازش یا نشن اهل قیام و سلاطین و حکام و حرم  
 و سیره در میان مردم و حضرات و منازعت و فتنه و عیار  
 بسبب طلب حق و داد خواستن از درگاه ملوک و فرماندهان و  
 پادشاهان کرم و نیکو و در جانب شمال و طغیان و غلبه و علیان  
 و کثرت و کثرت و در جانب جنوب و در کوش در اطراف و زمان از  
 و صاعقه و کوه و غیر در میانه و کوه و اندیشه کتاب و اهل فتنه  
 و غم و خون مردم خانه مکان سخاوت و طهور و در هوا و کثرت  
 خسارت الارض و صدمه و نوب و نوب که عارضه بود و طغیان  
 عطار و بهر اوت موکه این امر باشد اگر شما الهوف بود و زلزله  
 افتد بسیار باشد و اگر جنوبا الهوف بود کرم کوبید این  
 بسیار باشد و اگر جنوبا الهوف بود کرم کوبید این  
 کوبید آب چشمه ها و رودخانه ها کند **صلوات بر پیغمبر و آل**  
 دلالت کند بر جوب و فتنه و آشوب میان اوطافه از جانب شرق  
 و جنوب و بسیار نوب و غارت و جور بسیار میان بلکه کرم و کثرت  
 این نبلوک و سلاطین و میل حکام کجور و کثرت و خفت از طغیان  
 و صاعقه و زلزله و کثرت و کثرت از مکانها و نوازش و کثرت  
 سلاطین و فرماندهان و کثرت در دهن و قاطعان طریق و صدمه و کثرت  
 صدمه و جنب و صقل و کثرت موت و کثرت از کثرت در کوهستان و بهر

و نوبت بسیار و ویرانه ها و مساجد و معابد و بزرگ شدن رودخانه ها  
 و غرق گشتن آنها و نقصان آنها و شدت بیاخ و اندکی باران و کرم  
 در دیار و خانه و کاشی و اگر در جانب شمال بود کرم کوبید  
 بهر کار است رسد در وقت **صلوات بر پیغمبر و آل** دلالت کند  
 بر کثرت و کثرت و آشوب و قتل در بلاد شرق و کوهستان و کوه  
 و صدمه و کثرت بر غایت و خوشنما در امر او اهل کوه و بهر  
 و از ناک و صفت از بسیار و بواب و حجاب ملوک و سلاطین و در  
 هوا و باد کرم و میل هوا از جهت و ارتفاع ابرهای سیاه و کرم  
 کوهکان و در دشت و ملک ستون و غارت طعام فاسد در طرف  
 مشرق و کثرت صفا و دم در آجا و قوت حال فرایان و بهر  
 اگر در جانب شمال بود باد کرم کوبید و بهر کرم کوبید و کثرت  
 و کثرت زار بود و اگر در طرف جنوب بود کرم کوبید و کثرت و کثرت  
 بود و باقی بزرگان و حکم کثرت و کرم کوبید و کثرت و کثرت  
 اعتدال هوا بود کاشی و کاشی و کاشی و کاشی و کاشی و کاشی  
**صلوات بر پیغمبر و آل** دلالت کند بر نوبه و طغیان و کثرت  
 از حیث و نقصان و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
 کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
 و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت



و تا بین و تیره اهل قلم و موت در زمان سیماد و شیرازی  
 خروج خواند و سقوط بعضی از او از درجه اعتبار و انت  
 بنامات و بخت سترقیان و کلا و توتیدارن و فساد هوا و کثرت  
 کرد و خدعه اکثر در زمان و بسیار فتن و فتن و احتمال حیات و دست  
 باین غیر وقت و بیکر خفا و سیاست عال و کار دارن در مملکت هم  
 و نظام و اگر در جات شمال بود اندکی بارن بود و تاج اکرم کیدین  
 باد نای و بور و سکه گشتن بود و اگر در جات جنوب بود بنای خود  
 هر کسی کید کثرت برنج بود و تاج اکرم کید کرمانت بود در وقت  
**طولی بر این درجه می رسد** دلالت کند بر آنده و سهرن سپاه و اهل  
 و تفاوت رخسار و خنجه هوا و باد نای گرم و طنور در زن و کثرت  
 و صد و شصت و این سیماد و نای جنوب وقت اظهار کثرت غنوم و  
 ریح و صاب و طنور و شتر و شتر و فساد در میان مردم و بسیار  
 و ظلم حکام و فتن و فتن و اخذ و اموال و ناسازگاری زنان با مردان  
 و فساد و زرع و ظاهر شدن اشیا مکتوم و منفعت کبر و عظمی و اهل  
 سلاح از ملوک و قبله از سلاطین و وقوع فتنها و حوارت هوا  
 و جتن باد نای گرم در وقت و خوف و نوحان از لشکریان و خفا  
 اسرار در شهرها و بسیار جوب و شتر و میان بادستان و جوب  
 خواجه و را کند و و شتر گشتن و فساد و سلاح و تغییر هوا از غنوم

و اکت جوانان از خون شکم و اگر در جات شمال بود با و بهر  
 اگر در جنوب باشد غنوم خواهد بود **طولی بر این درجه می رسد** دلالت کند  
 بر قوت حال لشکریان و اهل جوب و شتر و در آذربایجان و و کرسه  
 و قتلای ناکاه و خصوصیت امر اک و سیماد میان و کثرت در زن و فتن  
 طرق و عمارت در براری و واک و اطراف بلاد مشرق و طنور و شتر و  
 در عالم و جنگ و جدل و عداوت و سیرت در میان مردم و جوب و شتر  
 بر عایا و بسیار فتن و فتن و فتن و بازار اسلحه و تاز و شدن  
 خصوصیتای قدیم و بیماریهای دومی و بسیار در چشم بیمار  
 و صد و شصت و شصت و وقت و موت خصوصاً در جات شمال و سپاه  
 زراعت و اشجار و شدت حرمت از غلایق و چهار و شتر و موت  
 طاعون و اسقاط و شتر و شتر و در بسیار و بارانهای شکر و وقوع فتن  
 و سلا و فساد از فتن و زرع و زرع و معقد و شتر و صد و شتر و  
 و آب و شدن خزین و بیوتات پادشاه و انعام و اگر اکرم در جوب و شتر  
 و اگر در جات شمال بود خنجه هوا و فتن بود و اگر در جات جنوب بود  
 اعتدال هوا و کثرت رطوبت بود **طولی بر این درجه می رسد** دلالت کند  
 بر قوت آبها و خنجه هوا و سردی و در خشتان و اشجار و بسیار از زمان  
 خصوصیت از غنوم و خنجه از غنوم و اکت اکرم و شتر و شتر و فتن  
 و حرکت در ولایت جنوب و از سیماد و بسیار و زرع و در چشم و کثرت



۱۵۴ اوجاع و عوارض از دم و حشا و قضا و با و مله و مکر و خن و لغت  
 در دم و دم و جوش حکم نسبت بر عیت و سواد و کردن و اگر کس  
 و کثرت باد و رخت و زرا و قضا و نفقه لشکران و است چهار با  
 و بسیار و بسیار و اگر سواد اهل دریا و اگر در جانب شمال بود با وای  
 سخت و زوایا و النون الکریم که میوه او خوش که زود اگر در جانب جنوب بود  
 بسیار سفر و غیره بسیار است و بخار مساف و فواید بسیار میزند  
 دلالت کند بر اعدا اهل هوا و غلبه خفا و علت و علت  
 میوه و غنث است خوب و لوم و رسوم و است که سفید و نفقه  
 کثرت و نفع و رخت و از غل و در عایا از لشکران و قوت حال  
 او را در باب شرف و قدر و در کجایان و شسته در زمین هند و خوب  
 و قاتل میان اهل شرق و جنوب و در زمین کاز و ملک و بیمار  
 مشایخ و اوجات نسبت بنا و شاه و حکم و درین و در مستحق  
 و خرقه و خایه و پیر و شاه و اگر در جانب شمال بود و در جهاد و  
 هوا و برف و آسمان باشد و عداوت مردم اگر در جانب جنوب بود  
 قریبی می باشد و باقی احوال مثل جانب شمال بود و **مطلوب**  
**در** دلالت کند بر طالع حکم و از استرا و در فساد و حال و است  
 و کثرت فقر و فقر و در و خجاست و غنیمت هوا و طهوریک از  
 علامات سعادتی باشد و بیماری و از غل و فساد انسانی قدیم

و نفقه و خوشنیشان از لشکران و اخبار مختلف و قتل با موت  
 بزرگ و در بلاد شرق و کثرت زندان و بلا و در طرف سبب است  
 امر این ماده و شسته بارض مردم و ترک و سست دهند و کثرت  
 ظلم و در بلاد فارس و طوق اهل قلیع سابع بر اعدا و سفک و ما  
 و قتل طعام و شراب در سواد اهل و مواضع و زیاده و کثرت در میان  
 بلاد و زیان میوه و در وقت و گرم اقلان و در آن و اگر در جانب شمال  
 بود پس هوا بود و تاج الدین الکریم که میوه برف و بار بزرگ و غل  
 و اگر در جانب **لوت** و تاریکی هوا و کثرت ابر باشد **مطلوب**  
**در** دلالت کند بر خوب میان که روان و ملک و اند  
 رعیت از قبل حکام و بیرون رشتن ملک از تصرف و نامزدان و  
 و غاری که بر و زرا و انقطاع عطا از مرتبت خود و عا اخص و  
 و زیر قریب و مقید و مجوس باشند و کراته سوار و در چشم  
 و موت بزرگان و در جانب شمال و نقصان حشمت و بسیار فقر  
 و تغییر حال اهل دیون و مکر و فدیست و مرض و معارف و خصوصیت در  
 میان و زرا و امر و نقصان بخار و بهوب و ریح و فساد و است  
 و نفقه قضا و اهل شمش و بیمار و یا از عوارض و راجت جنوب  
 و مغرب و شاید که آب است بر سمن و یا بد و اگر در جانب شمال باشد  
 کثرت ریح و ناصه بود و اگر در جانب جنوب بود کثرت طهار و طهور



۱۵۵ باشد اما کم حضرت بود فصل چهارم در حکم تولد آبی باری

ببرقی تخی نماید چون شمس اول هر برقی حلول کند و بعدی تا طلوع  
ولایت کند بر غیر و سکنه و این وصله علی رعیت و منفعت یافتن  
این ان از یادش و کمترین سی مردم در صلح و اگر غیبی تا طریقت  
حکم بر ضد و عکس باشد در انگاه **حلول آفتاب در برج حمل** ولایت  
کند بر عدل در استی ملک و قوت حال زمانه ثان و امداد هوا و بارانها  
نفع و زیاده آنها و دفع در خلائی و ارزانه الله و رعد و برق  
و میل بادش و ببارش و سفر و عسکری و تربیت یافتن امر از کربلا  
در غایت و قدر جمله سلاح و غلایه و غلب و قصد طهور و غیر از اینست  
مشرق **و حلول آفتاب در برج ثور** ولایت کند بر فساد بارانها  
و غایت طعام و غیر هوا و بسیاری غارنما و آمدن بارانها و  
در زمین باد و چون با جوهر رسد رعد و برق و صاعقه باشد  
و صحن رزاعات و غلات و سکنه کما و کوکب و بسیار عدل  
و داد و منکوت مردم بالینی و در سکنه و اوطان و قیامت یافتن  
و دواب و خیز و فروخت ستورن و خوبه حال شود **حلول شمس**  
**در برج جوزا** ولایت کند بر کس و بارانها و ببارش و کمان از جهه  
آب و قوت حال ملک و جوارت هوا و آمدن باران در وقت در  
مواضع مستعد و قوت آبها و رونق و بارانها و گذشتن حکم و سکنه

ارغمان

ارغمانات و آبشار و کثرت باران و کثرت در اسلالت میانه ملک  
و زمانه ثان و بودن ارحیف و صدوت چهارم ای مخلقه و حشر و  
بسیار حیل و مکر و غیر مواضع شریف **حلول آفتاب در برج سرطان**  
ولایت کند بر کثرت غلت پادشاه و غایت شهرت و اتفاق سفر  
پادشاه و خوشی با رعیت از آن و بیخ حال مسوئله و فوج و خارج  
بر بعضی از ملک جابت مشرق و شمال و سکنه کثرت هوا  
و کثرت آبها و ارزانه غلات و بسیار منفعت حیوان و در زمین  
و در مراح که ریش **حلول آفتاب در برج اسد** ولایت کند بر قوت  
حال ملک و زمانه ثان و عدل این است بخت و بخت و شدت  
و ارزانه غلات و کرانه و غایت گرفتن طلا و مس و قوه و جوار  
و ولایت مردم و کس و بارانها و ارزانه سرخها و بسیار  
خیرات و غلبه خون در این وقت حال مرغان و فضا امان و  
افراط حوادث هوا و احوال بادش از سرخی بشهر و صلح  
و دواب و خوبه میوه **حلول آفتاب در برج میزان** ولایت کند  
بر ارزانه غلات و رونق در فضلاء و وفادار و وفادار و وفادار  
هوا و سکنه حیوانات و ارزانه دواب و بسیار کثرت و در زمین  
رعیت مردم کسب علوم و مشغول عامه و بسیار خوف و بیم اهل قسطنطنیه  
از سلاطین و رعیت خلائق و اعمال و اعمال سلاطین سلاطین



و حسن حال تجارت بسیار نزد رسولان و رسیدن اخبار خوش  
 بر کاه بادشاه و غنای کار و کسبند **حلول آفتاب در برج قوس**  
 بر اعتدال هوا در زانای خنیا و رواج باران و طلال بر زمین  
 و فراخی طعام و فواکه و عدل ملوک و پیکار یک از فرماندهان در جنگ  
 مشرق و تفاوت نرخ و آنچه کین و ترازو فروخته و سینه مالها  
 و رعیت مردم بزنان و اهل و بسیار میوه و ریاضین و خوشیها  
 شود و رونق اهل بازارها و افتادن کرم در بعضی نباتات **حلول**  
**آفتاب در برج عقرب** دلالت کند بر کثرت بارش و آب و انقطاع  
 مردم و قوت حال مسکنان و عداوت میان خلیای و رفتن بادها  
 و وقوع خصومتها و منازعتها و شوریده شدن احوالها و اندک  
 آب چشمها و سرد هوا و بسیار میوه و سبزهها و آمدن و رفتن کرم  
 و نزول حال حکام و جور و ستم سلاطین و رعیت و قی و قوز و  
 بیماریها و خوشی و غم و غم و نزول امطار و کثرت مباحه فساد که  
 زهره نیز زمین برج بود و زور قی و نزول باران و **حلول آفتاب**  
**در برج قوس** دلالت کند بر جستن برعد و برق و سرما و قوت  
 حال ملوک و سلاطین و میل رضا بکرانه و آمدن بر قضا و خوف ملوک  
 و فساد بازارها و راه یافتن که در تنها با اهل قریه و تنها حرکت و غل  
 و فساد خلیای و کندی بازارها **حلول آفتاب در برج جد**

دلالت

دلالت کند بر قوت طعام و عطش و شدت سرما و برف و  
 جلید و رونق بازارها و غنای قوم و رسوم و پدید آمدن سلاطین  
 و حکام و قوت حال ملوک و بدو احشام و بیماریها از سردیها  
 و بشوایان **حلول آفتاب در برج دلو** دلالت کند بر کثرت سرما  
 و برف و قوت طعام و رسوم و وقوع طغیان و شدت زلزله و زمین  
 حروم و تنها غلات و نباتات و کلی آبها و پدید آمده و روان  
 بازار و آب و پیر و غلظت **حلول آفتاب در برج حوت**  
 دلالت کند بر تغییر هوا و شکستن سرما و پدید آمدن آبها و رعیت  
 مردم و بیماریها و ذرات و برهمن باغ و بستان و کثرت  
 بارانهای نافع و رخ و عد و برق و گرگ و سیول و رفتن مردم بخیل  
 و عمل و رعیت خلیای بکار و اسباب ملوک و فرماندهان و حواریت  
 فزاینه و ذرات **حلول آفتاب در برج حمل** دلالت میکند چون قوت  
 بعد از زمست و رطوبت موضع و آمدن آبها و پدید آمدن آبها و در  
 و در است متغایر و تفاوت و تغییر سردیها و آبها که احوالها  
 و پدید آمدن نباتات و فساد و فواکه و انار و انار و پدید آمدن  
 قطع نظر از اسباب و تغییر تفاوت و تغییر یکسب و پدید  
 اما چون وجود آبها و نباتات حسن و کثرت بجزایر مختلف است و این  
 اختلاف نیز بر نمانده و نقصان متفاوت اهل این قضاوت متعطف



۱۵۷ باین شده اند که اینها تفاوت بسبب شکر که ایک با آنست  
 درین دلالت چنانکه معلوم اول از مطاوعی در فصل ششم  
 کتاب خود باینجی است که فرموده و ابوحنیفه در مدخل خود مفصل  
 ایراد کرده و این حکام که در باب حلول آفتاب هر یک از  
 بروج ایراد شده باین صفت تاثیر آفتاب است و پس از آنکه اثر است  
 که ایک دیگر اثر بر آن است موقوف بر اسی سلیقه و جوهر قدسی  
 بنحویست **فصل ششم** در حکام کونین زمره از برجی بر برج  
**حلول زمره در برج قو** دلالت کند بر آمدن باد آفتابی نافع  
 و شکر نباتات و حیوانات و اعتدال هوا و گراما از خضار  
 قحط در بعضی مواضع و نواثر هبوب ریح و حسن خزان هوا و طاعت  
 خدایتین و اهل طرب و نشاط در امر اولشکران و بسیار ابر  
 و کساد و بارانهای آبر شبنم و اگر در جانب شمال بود گرمی هوا  
 باشد و اگر در جنوب بود سرما سخت باشد **حلول زمره در برج قو**  
 دلالت کند بر کثرت باران و زهد و صحت زمان و مطربان و بسیار  
 مناک و موهله و نباتات و حیوانات گویند خواجه خوان بود  
 و تشویش و مردم و کثرت زمان باد شده و تفکر و خیر ایشان و اگر  
 در جانب شمال باشد اعتدال هوا بود و اگر در جانب جنوب بود  
 شوری و خشکی هوا باشد **حلول زمره در برج جوزا** دلالت کند

حلول

بر صحت چهارم و مختلفاکی هوا و بادهای معتدل و سلاخ از اخبار  
 و آثار و نشانه و رواج که در یوایان و همیشه کارن دقت  
 حال اطباء و اهل ششم و قزوخت آفتاب و اسی و عطایات و گویند  
 اندوه در میان اصحاب فسلم و ارباب علمای و سلاخ سفاین  
 و اگر در جانب شمال بود باد و اجمد و اگر در جانب جنوب بود خشکی  
 هوا و یخب و برین بود **حلول زمره در برج سرطان** دلالت کند  
 بر ارتقاع ابرهای تیره و خشکی هوا و سلاخ کشتیها و آمدن باد  
 دریا و امکان باران و در بعضی مواضع است اشجار و زیا و نباتات  
 و بسیار حیوانات آب و حبش باد و اگر در جانب جنوب باشد  
 فساد هوا باشد و عبد الجلیل بحر صحن هوا گفته و گفته اند شمال  
 باشد **حلول زمره در برج اسد** دلالت کند بر اعتدال هوا و کثرت  
 زلزله و در خلایق خاصه پادشاهان و عدو دشمن و گرمی و اگر در  
 وقت حال خدایتین و در انباران و اگر در جانب شمال باشد  
 گرمای سخت و هبوب ریح باشد و اگر در جانب جنوب بود  
 فساد هوا باشد و عبد الجلیل صحن هوا گفته **حلول زمره در برج**  
**سبل** دلالت کند بر مینک نباتات و بسیار زهدت و غرض  
 خلیق و تفرقه زنان و فسادمان و کد و باران مطرب و غرض نشاط  
 کبتان و نقاشان و فساد کشتیها و بادهای مختلف و در زمان



۱۵۵ و قوا و انانیت و اندوه زمان و مطربان و اگر در جانب  
شمال بود اعتدال هوا باشد و اگر در جانب جنوب بود نیز چنین  
باشد **محل نهمه در برج میزان** دلالت کند بر دنیا حال آدم  
و شد رستی خلائق و رغبت مردم به نشاط و صحبت زنان خفیه و  
میل هوا به هر دوت و صدوت باران و قوت اهل مال طلب و قوت  
و بسیار میوه و ریاحین و خوشمال مغنیان و مونسکی از اهل  
حرم پادشاه و خوشی در میان طایفه عرب و اگر در جانب شمال  
بود اعتدال هوا باشد و بخوبی گوید باد خنک همد و هر مس کف  
خنک هوا بود و اگر در جانب جنوب بود و حکم همان باشد و بخوبی  
گویند بیماری بسیار باشد و هر مس کفیه عارض شود **محل نهمه**  
**در برج عقرب** دلالت کند بر اندوه زمان و مطربان و  
صومت از قریه در وقت شرب و از آن و کثرت فقر و فقر و میل  
هوایسه و نزول بارانهای با منفعت و وزیدن بادها و اگر  
در جانب شمال بود خنک هوا باشد و اگر در جانب جنوب بود  
باران بسیار باشد **محل نهمه در برج قوس** دلالت کند بر دنیا  
بافغ و خنک هوا و سکا سوزن و تغییر حال مردم و گویند بادها  
طوفانی و زرد هوا مایل بر طوبیت باشد و اگر در جانب شمال  
باشد باد متصل باشد **محل نهمه در برج جد** دلالت کند بر دنیا

کینه

کشتیا و شد سرما و غرت طعام و انعام و بیماری در زمان  
و خشن بادها و بارانها و صدوت و باد و بعضی مواضع و اگر در جانب  
شمال بود چنین بادها بود و اگر در جانب جنوب بود بسیار باران  
باشد **محل نهمه در برج دلو** دلالت کند بر قوت حال آدم و کثرت  
و حکما و فقر و زمان زمان و ناسازگاری از قریه و کثرت نشاء  
در برین و از بارانهای خرد و بادهای با قوت و خنک و از عید  
الکلیل خوشی هوا بود و بادهای متصل آید و بارانهای نافع و اگر در جانب  
شمال بود قوت و قوت باران باشد و اگر جنوب باشد هر مس کفیه  
غیر و سحاب بود و طوم قیمت کثیر و بخوبی گویند بسیار آبها باشد  
و باران بار و چشمه ها روان و کثرت که کثرت بود **محل نهمه**  
**در برج حوت** دلالت کند بر قوت حال خدایین و از باب طلب  
و میل علماء شهرت بر نماند و اهل نشاء و بارانهای نافع و حرکت  
کشتیا و حسن و فراخ هوا و اگر در برج شمال بود و از جهت  
باشد و اگر در جانب جنوب بود باران بسیار آید و هر مس کفیه  
گویند کثرت قوا و اگر در جنوب باشد **محل نهمه**  
در حکم کون عطار و از برجی به برجی باعث تغییر و تبدل کیفیت  
هست چنانچه اکثری از اکابر فقیر و نموده اند قال امام هده  
القضاء ابو الحسن کیا کون بسیار بن لبان الطیب عطار و فافقه



۱۸۹  
اذا استقل من جريح الى جريح احدث في الهواء حكمة بحسب تلك الالوان  
وهو اذا البطا حيث كان يجمع عينا في الجوفان كان عند ذلك الغر  
اذا الزهره في جريح الامطار كان التغيير بعد الامطار اذ ان  
الامطار او دم وريقه قال الحكيم الفاضل والحمد لله الذي ابدى  
يحيى بن محمد بن ابي لشكر المعز اذا استقل عطار من جريح الى جريح احدث  
في الهواء حكمة بحسب تلك الالوان واذا البطا في السير من الغيم والظلمة  
في الجوفان اتفق ان يكون القدر اذا الزهره في جريح الامطار كان  
التغيير اذ احدث الامطار اذ انهما اودم

**في مطاير** ودلو ودر سلطان وغوب ودر نيت واقوس  
انها اسد باشد وباقي تيزميب جفا كنه در جبهات سميت جفا  
استقبال به كور شد **ملول غطه** و **در جريح غطه** دلالت كذا جرحين  
باو ودر غوب برق و آب و ابر ناي تيره واد جيف متلون و نيت  
طافيان و كثر موت و زريان و كودكان و نيسا آيينا صياد  
نا حبه مغوب و نيت طعام و شراب و تيزي يانار برده و آس  
و در آب و در و اج كار نشكرك و ايد شد لشكر يان و خوف اهل علم  
و اگر در جانب شمال بود فاد هو او كثر از جيف باشد و اگر در جانب  
جنوب بود حسن مزاج هو ايا شد **ملول غطه** و **در جريح نور** دلالت  
كند بر اعدا هو او كثر باو و جين برق و طب و خست از ريت

و حدوت و در چشم در ولايت مشرق و مراكا بر و در بدن باو  
و غلبه آيينا و موت و در میان اشرف و حسن مزاج هو ايل كرمي و نيت  
و جيو انات سم كنه و اگر در جانب شمال بود و خبا هو ايا شد و اگر در  
جانب جنوب بود و هر س كنه شوش موم باشد و سنجي و كنه كونه  
مزاج هو ايا شد **ملول غطه** و **در جريح غطه** دلالت كذا جرحين  
و خست حال حال و جني و رسته رتة علماء و علماء اهل چشم و اعدا كنه  
و جبر ناي نيك و كونه خست و زهره و در میان اهل عاصين و سلطان  
جانب شمال و ملك صيف از اشرف و حدوت طاعنه و در و جرح و نيت  
و ميل هو ايل كرمي و اگر در جانب شمال بود و جين باو ناي كرم باشد و هر س  
نسليم و در میانها و اگر در جنوب بود خبا هو ايا شد **ملول غطه** و **در جريح غطه**  
**در سلطان** دلالت كند بر ابر و باد و باران با لطف و رقيق موضع و حدوت  
رعد برق و اعدا هو او غني كشته و خسته در نايجه شمال و حدوت  
قروح و در عايل الكز و در طحال و نيت الطير و نيت و در نيت و نيت  
فانم و در جانب مغوب و نايجه را اينا در الجانب و اگر در طرف شمال بود  
حوارث هو او كثر سموم باشد و اگر در جانب جنوب بود مكش جان بود  
**ملول غطه** و **در جريح غطه** دلالت كند بر خبا هو او حارث و نيت  
بيو و در جنت و ايد كنه و نوارش با نيت اصحاب دين و حال و نيت  
و ايل با بار از پادشاه و حكام و در و اج كنه صافان و خيره و خيره و خيره



۱۵۶ و کثرت اسقام و اوج از صدف و زنجشک و علت نشانه و موت  
 و پیکار در جانب مشرق و در کسب و سقوط اثرات و عطا از درختان  
 و اگر در جانب شمال باشد در وقت ریلج هارده شده باشد و اگر در جانب  
 جنوب بود اتمال هوا باشد **صلح عطار در درج سبیل** دلالت کند  
 بر وقت صلح فصل اول و این در حال و بخار و مردم بازار و صفائی  
 هوا و محبوبت سیم و کثرت طعام و تربیت یافتن عمال و اصل و فراوانی  
 و رونق شود و در وقت اوج عیون و وقوع طایا بر اهل جنوب  
 و شدت گرما در جانب و اگر درجه شمال بود و یوست هوا باشد و اگر  
 درجه جنوب بود اتمال هوا باشد **صلح عطار در درج سبیل** دلالت  
 کند بر وفور اطلو و داد و عمل حکم و رونق صحابه و دفعه که از  
 سطره است و تو اکمل از دو و ایشان و گوشه نشینان و کثرت ریلج  
 و فید و فروخت در میان اهل ترانو و رولج بازار باشد و اگر  
 در جانب شمال بود و هر کس که کثرت سیاح و قلت امطار بود و سبیل کثرت  
 ماه دریا حکم نموده و موافق است و سبیل اتمال هوا که **صلح**  
**عطار در درج عقوب** دلالت کند بر سرما و باد نامی خنک و کم و  
 فریب در میان مردم و با افضا و خجسته خفای و خسته در جانب  
 جنوب و شمال و فید و فروخت است و اگر در جانب شمال بود و خنک هوا  
 باشد و صاحب کبیر و در و اخبار رسته باشد و اگر در طرف جنوب

طیب هوا باشد **صلح عطار در درج سبیل** دلالت کند بر فصل  
 حال بادستان و خسته میان اهل جنوب و جنوب و کم و باران  
 و شدت سرما و جستن باد نامی خنک و زبان در میان و حدیث  
 اهل آن منطقه و افاضه و خفای و خجسته که در آن بایکدیگر و میل  
 بکسب عیون و فروخت اهل علم و عمال و ریلج برده و دوایب و در وقت  
 باران و اهل برق و کثرت غلات و اگر در جانب شمال بود و باد خنک  
 و اگر در جانب جنوب بود و تغییر هوا باشد و سبیل کبیر و خسته  
 بود **صلح عطار در درج سبیل** دلالت کند بر جد و شدت برق و باران  
 و باد نامی سرد و خاصه که ریلج و طرف بود و بیماری و موت که در آن  
 کثرت اطلو و غلات و قلت عمل و سایر علامات و غرت طوم و کم  
 و خسته در جانب مشرق و ریلج و باد و محاسبه از زمان و صاحب  
 فغان و اگر در جانب شمال و یا جنوب و سبیل هوا باشد و هر کس که  
 بکشد اشیاء قدیم بود **صلح عطار در درج سبیل** دلالت کند بر  
 خنک هوا و قلت طعام و اندوه مردم و انقلاب حال عامه و فید و در وقت  
 ادعیه و عقاید و رسید اخبار از هر طرف و جستن باد نامی سرد و کبیر  
 طومر باشد و اگر غرض شمال بود و سبیل هوا باشد و اگر جنوب بود  
 کثرت سیاح بود **صلح عطار در درج سبیل** دلالت کند بر سبیل  
 برزگان و ارزانه و باران و در آن دست مردم و صفت حال حال







۱۵۲  
در پنج مردم پارسا و ضعف حال و دواب و غارت علیها و نقصان  
چهارمات و فقر و رفیع و غلات **حلول** **قر** **در پنج** **حک** دلال کند  
بر اندوه عامه و مجوسه مردم و میرت رسولان و ساقیان و بریا  
روغن و گوشت و طلاق و قزاق میان از راه و کثرت شاسل اعظام  
در بسیار علف و گیاه در وقت **حلول** **قر** **در پنج** **حک** دلال کند  
بر توقف معانات و بدنامی و نفع و ظلمت و او بدید آمدن  
در وقت و تهاجر غله و مخرج بارات و در وقت و وقت فواید  
**حلول** **قر** **در پنج** **حک** دلال کند بر سنگان و از زمانه  
بارنگ در وقت و در مردم و موقوفه و سوزنا و بتیوم و هم می خفیه  
و سنگ مردم از آن بزرگ و از زمانه و حدوت یا رت در وقت  
و تهاجر غله و موقوفه و سوزنا و بتیوم و هم می خفیه  
کوتل راکس از برنجی به برنجی **حلول** **قر** **در پنج** **حک** دلال کند  
بر غارت و شرف و ضعف حال عامه و فواید طعام و موت یک  
از زمانه نان و بکد و بکری و موقوفه و کارهای مناسک و بسیار  
و غارت و تهاجر مردم و بزرگ زاده **حلول** **قر** **در پنج** **حک** دلال کند  
دلال کند بر قتل بزرگ در میان شمال و کثرت اختلاف عامه و  
موت مغرب و اهل بادیه و از زمانه و بسیار مواشی و دوزخگاه  
**حلول** **قر** **در پنج** **حک** دلال کند بر جاری سلاطین و حکام

از سر و دهنه که میانه رعایا و حکام و دارامان ملک و ملک و ملک  
و صفای هوا و بسیار زی بار و در خان و زمین باد و می معذل  
**حلول** **قر** **در پنج** **حک** دلال کند بر حسن اعمال سلاطین و حکام  
بار غایت و حبس نمودن اموال و مخرج کردن و کثرت سود  
تجار و موقوفه و بسیار عمارت و میرت و رطوبت هوا و باران  
بارانهای معتدل در وقت و کثرت ضیافت و شفق و در وقت  
مردم **حلول** **قر** **در پنج** **حک** دلال کند بر آمدن باران بسیار  
در وقت و از زمانه طعام و حدوت و صاعقه و شسته و بیدار  
و طوفان و باد و بر دشمن و شک حال رعیت و شکستی پادشاه  
و کثرت سرور و ظهور انبیا در هوا **حلول** **قر** **در پنج** **حک** دلال کند  
دلال کند بر فساد و زرع و غلات و اشدان کرم و مرموط  
اصراتی و تهاجر و تصرف ملک در راه بایره و خواب و آبادی و تهاجر  
ساختن و زراعت نمودن و عموم خیرات و برکات و سلاطین و  
غلات و حدوت سرسام در مردم **حلول** **قر** **در پنج** **حک** دلال کند  
دلال کند بر جور سلاطین و بزرگان و بیدار شدن بر رعیت  
و مطالبات نمودن و از مردم و غارت فانیها و گویند قطع عفو  
و کند چشمها بود و بلند است زمانه و در غارت پادشاه و  
بانیطایفه و کثرت سرور و در زمان شریف و ضعیف و غایتی و بکند



در این کتاب  
مجموعه  
مجموعه

قدربکار از علما **صلوات بر ائمه** در **برج عقوب** دلالت کند بر قدر  
فته و غارت در ولایت عقوب و طبرستان در ارم و مغل و مینه  
و کثرت جوهر و علم و شهنشاه و طهور در وقت و بسیار بر نور و  
و کلبه در وقت و کثرت و مایل قاصد در بران و رسواید زبان و طهور  
فضای این نوشته در میان عرب **صلوات بر ائمه** در **برج عقوب** دلالت  
میکنند بر علم حکام عراق عرب بر رعایا و نرفل انانیت بر کوفت و کوه  
و آب و آب بر چهار زبان بار کشت که بخت و و بآوردی و وارت  
در وقت و اشغال بادنه از ملک یا ملک یا موقوف بعضی از موقوفات  
پادشاه از درجه اعیان و مینک حال طایفه علم و افغان این اشهرها  
و موقوف بعضی از آلات خوب و خوب در ولایت مهران و بنده  
**صلوات بر ائمه** در **برج عقوب** دلالت میکند بر امداد هوا و مینک کیه  
در وقت و شاک و بزگان و خانه انهای قدیم و بنده کارستان  
و زنده و کثرت و کثرت به اهلان و ناکان و نعت اهل دانش  
ارتفاع اعمار **صلوات بر ائمه** در **برج عقوب** دلالت کند بر سینه حال  
عموم الناس در رعایا و خوشی محبت طایفه و بسیار حضرات  
و نعت اشجار و مینک حال و نعت و قدانده انضام و مقدار و کثرت  
ابدن و حرکت علما و فضاه و اهل دین و نعت **صلوات بر ائمه** در **برج عقوب**  
دلالت کند بر کثرت اظهار نفع و استیلا و نعت و نعت و نعت

در این کتاب خود و جمع شدن اموال در نراین و بیست و نعت و نعت  
سبب و میان و سبب و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
موت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
**نعم** کثرت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
کند بر اضطراب سلاطین و کثرت سبب و نعت و نعت و نعت و نعت  
غلبه سفکشان و کثرت و کثرت و نعت و نعت و نعت و نعت  
و سیم و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
قوت و میان و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
مردم و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
بی نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
بجای نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
بنای نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
**نعت** دلالت کند بر سیم و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
اجلاف بر سلاطین و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
شواهد و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
رساند و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
**نعت** دلالت کند بر نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت  
کثرت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت و نعت











۱۴۶  
 در برزخ بر مردم شده و ضرر واقع شود و در ذیل عدل و قوی  
 ضرر رسد و اموال ایشان تلف شود و هلاک و فدا یابی باشد  
 و در عوایلی از عطا از برینا بپوشد و در سماک اصحاب کونم و اهل  
 ادیان را فایده رسد و کثرت اظهار و در قبول و نبه باشد و در  
 عاصفه و زود در کمال کثرتی از مردم افزا رسد و بقل برود و در  
 نیز خیر و عطا باشد و در سواد در میان خلق و در راهی قال افتد  
 و در بنده شده کثرت واقع شود و ضرر بر دمان رسد و در آب فرو شود  
 و در راه اهل بحر و باد و راهی در راهی که در دود و در راهی  
 شود و موت عارض شود و خلق کثیر هلاک شوند و عدوت در میان  
 مردم شایع شود و در موخر کس متولد شود و در زود است بیند و در  
 رسا کن سواصل رفت سید **باب چهارم در رحمت و رحمت**  
 و ظهور و خفا و نزق و توبه که اکس بجزه و این مشغول است بر فضل  
**فصل اول در احکام رحمت که اکس بدترین حالات که اکس**  
 بعد از همه آن رحمت چنانکه هر حکیم و در کتب نیست و در  
 باب فرموده که کل کو اکس ادان را حاکم است و لایزال است  
 الا که یزاد و ان کان مستقیما مطلقا و جمع و ایضا ابو موسی  
 و در کتاب مختصر الامار آورده که الدلیل ادان مستقیما عطا است  
 الا که و ر کرده میرا و سواد ان کان را معادل عطا و ان کان

مستقیما

مستقیما و لایزال است **و اینست** ابوالخالد غزنوی  
 کتاب کفایة العیلم کوی که کوکب را در حال رحمت بفرزده بیمار کرده  
 اند مضطرب باحران و چنانکه بیماری با کوا از این وقت بچندین  
 ربع و صفت اول آن اوقات وقت قامت بکوه رحمت چون  
 وقت ابتدای بیماری نفس وقت رحمت اول است چون وقت  
 ثانی بیمار و وقت رحمت رام است چون وقت انقطاع بیماری  
 در وقت قامت از بیماری استقامت چون وقت انقطاع  
 بیماری و مقامه عکس با انساب و آخرت است و در میان رحمت بفرز  
 روز بحر ان قولیت **است** اما از رحمت اول است که کوکب در  
 مقام اول و لفظ حقیق و مقام ثانی بوده باشد و در رحمت  
 دوم که میانه حقیق و مقام ثانی بوده باشد و در رحمت حکیم کوی که  
 ربع کوکب العلوی که الاول فرحین رحمت کوکب الامان است  
 و در رحمت رجوع و رحمت کوکب السفیه با اول فرحین ربع اما  
 ان تبار و ان شمس غازی و المشرق و رجوعه ان غایه و وقت  
 و المشرق لایزال استقیم انی کلام **احکام رحمت و فعلی و این**  
 رحمت رحل مطلقا و لایزال کثرت بر ضعف حال بیمار و در ارکان و  
 از باب فایده انسانی قسمیم و در طعام و کس و حیوانات و در وقت  
 مساکر و اشغال مردم **رحمت رحل و این رحمت** و لایزال کثرت برده است



دلالت کند بر کثرت غم و هم در ملک و موت یکا و غلای دولت  
و کند درت نقصان و نقصان خراج و اکر اب انکار بان و فتنه در میان  
ایشان و طو پادشاه و کثرت از حیف خاصه در اجبت حزب و خون  
افش مناس و دو با دیران **حجت زمر در پنج جواز** دلالت کند  
چرخ که بر او نقصان آنها خاصه در قناره و عیون و غلای بدین پادشاه  
اسباب خرابی و مهورات و ثمت کردن پیش گریان و مستحقان  
**حجت زمر در پنج** دلالت کند بر موت مردی بزرگ  
و زیاده شدن آب آنها و نقصان چشمها و بادمانی سخت بسیار  
باران و کند درت یکا از فرماندهان بلاد و سلطان **حجت زمر در پنج**  
دلالت کند بر موت بهایم و چاه سنگکان و ناکان هوا و جستن  
مجموع و حرات و در رفت و فساد و مهورات **حجت زمر در پنج**  
دلالت کند بر بغض و عداوت میان حکام و الایه مملکت و رعایا و در  
پادشاهان جانب جنوب و ولایت دیگر و در ظلم فرماندهان و مرک  
بندکان و کینه ان **حجت زمر در پنج** دلالت کند بر مرگ  
مستطاوله خضر صا در دلی و کوش و دمان و مرک عید و جاریه و ستم  
مراج و غفلت استخوان و ابدان و سبیه غم و خون **حجت زمر**  
**در پنج غوب** دلالت کند بر کثرت از حیف و اضطراب عام

و موت کارها و غلب پادشاه و بسته شدن کارها و موت  
و دشواری مهتات و سبیه امراض و طاعون در ولایت و اکر  
و حجاب **حجت زمر در پنج** دلالت کند بر جدوت و فتنه  
در عالم و اضطراب و تنفرق اموال مردم و وقوع سحر و موت  
رسیدن بکلافیت و کثرت مهادرت و منازعت در میان  
عامه و ناس از گاری **حجت زمر در پنج** دلالت کند بر خرق  
غلای و شدت برد و کثرت طبع در رفت و با باکی مردم و هلاک  
یکی از بزرگان و اهل شرف **حجت زمر در پنج** دلالت کند  
کند بر موت مردم شریف و اهل قبه و در **حجت زمر در پنج**  
**حجت زمر** دلالت بر حیرت و زرا و طه بران و غلای و فتنه  
و ستم مردم در کارهای خیر و عزت اطمینان و ستمکار بزرگان  
اهل ناموس و تغییر در قواعد و قوانین و ارسال و سبیه  
پادشاهان **حجت زمر در پنج** دلالت کند بر بچان اعدا  
بر پادشاه و خروج و افغان و زیاده و طر حسیع موالا ب ستم  
مثل و زرا و سادات و علما و فضلا و اشراف و قضایه و از نهائات  
بر کج و کج و جود کف و کف و بعضی مهورات و آفت طبع و احوال  
کو بد سوزنا جوان باشد **حجت زمر در پنج** دلالت کند بر ظهور  
خواجه و مدعیان پادشاه و ستم ملک و سبیه غم و ستم



در مردم **حجبت مشرق در برج عورت** دلالت کند بر کثرت از اجفای و کمر  
 و عذر و عوق کشیده و شک و دشواری در اهل کسب و خوار مردم و عجز  
 آب **حجبت مشرق در برج سلطان** دلالت کند بر عورت مخفی  
 عظیم الشان و خون عامه و کدورت مردم **حجبت مشرق در برج**  
 دلالت کند بر نقصان عزایمان و فساد عزت و هلاک یک  
 از دوز یا کتاب و تشبیهان و فتنه باریان و طبع سب و  
 خشک هوا باشد **حجبت مشرق در برج سبیل** دلالت کند بر کجای  
 کردن پاوش و زبر که حب الحکم طلاق داده باشد و کوفت آن  
 نیز از ترس و ملوک باشد و افتادن طعن در رای سلاطین و فرمان  
 دمان **حجبت مشرق در برج باریان** دلالت کند بر فتنه باریان و کدورت  
 بادمای سخن اگر در جانب شمال **حجبت مشرق در برج عورت**  
 دلالت کند بر کثرت طام و باز ایستادن مردمان از نزاع و غلب  
 و شادی و خوشی عاریت از عدل پادشاه و بسبب بیاد  
 و کثرت باریان **حجبت مشرق در برج شمس** دلالت کند بر کثرت  
 پادشاه و جلای رؤسا و دوز را و کتاب و اهل نشاء مردم  
 خور و کارهای مردم و انفس **حجبت مشرق در برج دل** دلالت  
 کند بر عدوت اراضی و در ابدان بعضی از ملوک و سلاطین و دوز  
 دمان و مغلط شدن عفو یک از پادشاهان و مردم و سختی در

مردم **حجبت مشرق در برج عورت** دلالت کند بر کثرت عزت و بکار  
 در میان مردم قافیه و غفلت در عیال ابدان و فساد و در اکثر مردم  
 و کدورت و عجز بعضی از اکابر **حجبت مشرق در برج شمس** دلالت کند بر  
 عجز مطلق حکم و دلالت کند بر فساد و عجز کی ارا و سبب و ارباب  
 سلاطین و بطالت لشکریان و برکنندگی و جنگ و فتنه ایشان و بکار در  
 میان اترک **حجبت مشرق در برج عورت** دلالت کند بر طغیان و عارت  
 طبع و عجز از آن و شکست و خون و عجزت مردم و فتنه کب و کرام  
 اماره و بر طرف شود و علت در کس و چشم بیدار و است بره و سار  
 حیوانات کوچک **حجبت مشرق در برج قمر** دلالت کند بر قنف و عجز  
 شدن دواب و بسیار و بسیار جوانان و کدورت و بی حال اترک  
 و بسیار **حجبت مشرق در برج جوزا** دلالت کند بر شیوع ارض و کدورت  
 در اطفال و جوانان و روح و نفوذ در دستها و کفنها و الدین اکرم گوید  
 بر ذهاب کشته استخفاف کنند **حجبت مشرق در برج شمس** دلالت کند بر  
 عورت بزرگ از اطمینان و عارض پادشاه بود و خون و سبب و عجز  
 گویند بر اکرم و ناسد گردد و در بر او و جانی عموم و زود و بیاع  
 اکرم گفته کف و آنگاه آید و مردم یکدیگر جو و طعم نموده کنند و کاف  
 ارا و حکم ناسد گردد **حجبت مشرق در برج سبیل** دلالت کند بر عجز  
 مشه و قاتل در زمین مردم و عجز و شوب و اضطراب در میان سکنان

ملک



آن مرد دهم و بیایم که کید بسیار بیایم و من و ملک و در کرد  
 و فتنه و آشوب باشند و قاضی در ملک و انسان **عقوبت**  
**در بروج** دلالت کند بر عارضه خفیفه در پادشاه و خشنایان  
 و بکرم اگر مگوید که مثل بروج است **عقوبت** در بروج  
 کند بر موت ششقر عظیم است و نیز بقی باشد و در میان مردانی  
 بفرقت بجا حادث گردد **عقوبت** در بروج **عقوبت** دلالت کند بر  
 عود من مرض در پادشاه هر سبب سوم و منکات چنانکه خوف نفع  
 باشد و بیک حال سازان بود و در دم بعد فتنه استخالی نمایند  
**عقوبت** در بعضی کتب از صاحب حکیم عین فکر کرده اند و بفرمان  
 سخن بدین نوع آورده اند که صاحب او را فقر کامل من العوب و التوب  
 الذی دفعه العوب و این معونه بعبای آمده و بفرمان و بعد و آله  
 در حاشیه آن طوین در بروج عقوبت معوض شد باینکه اگر سلف  
 بروج عقوبت را بروج ملت اسلام گرفته اند و ابو الحسن طایفه از اول  
 بعد از صاحب مدینه الخرم فکر کنند از بزرگان اهل حکام که قاضی  
 باشد از نایب این کوکب که بران ملک کند و ملاحظه باید داشتند  
 و در آن بروج بر بخت در بروج عقوبت که کمتر دلیل ملت اسلام است که  
 رسول حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وفات پدید آمدن  
 بعقوبت اند و در پس هر سال که بروج بعقوبت را چنانکه امام مسلمانان

حال متغیر گردد و اندر کد و باریه عرب آشوب و خلاف و مضطرب  
 پیدا آید و عالمان و فقها را بپناهی و مرکب آید و عبادتخانه  
 ویران شود و درین اسلام ضل افتد و خطبه و وایست  
 باید و در بعضی نسخ کوشنایار این معنوی بنظر رسیده و چون  
 نجیب الطوسی و جمعی الدین مازنی نیز در مصنفات خود درین باب  
 اشاره نموده اند و باجمعه خوبه متواتره یافته اند و حکم برین قاضی  
 ساخته اند که در هر سبب که بروج در بروج عقوبت را چنانکه بجا از  
 صاحب اسلام ضل رسیده خواه از کتب بدین مذاهب و خواه  
 از فرق باطله بفرقه فاجیه و کسی که بفرمان و کلمات این معنی  
 و در حکام روایت کرده اند که در زمان خلافت سید محمد القاسم  
 امیر المومنین شاه این آقا صاحب صلوات الله علیه بروج در بروج  
 عقوبت را چنانکه در حاشیه آن لفظت رفت و در آن کوکب  
 شهادت به خطا و قدس شهادت و بی شبهه بود و اسلام  
 ضبط شدند و در زمان مشتم بن عبد الملک و یحیی و محمد  
 مروان بن محمد که از خلفای بنی و اول آن زمان پیش از آن  
 و حاشی اسلام میدانستند بروج در بروج عقوبت را چنانکه بود و در  
 دیار اسلام بکلیه نفوذ کرد و در بروج عقوبت را چنانکه بود و در  
 میان قاضی و در حالت لاجرم بکلی غیر انتقال کرده و بود و در







بر رجعت کثرت بلا و ضرر بروز را و کتاب دعا و غرضه و فدا و اینها  
 و وقوع ضرر و در سینه **رجعتی در سینه** دلالت کند بر عدم  
 استوارگی رتائی مردم و فساد و از جهاد و عارض شدن غنوم و هجوم  
 در غلای و حرکت است و بر نسبت به میان و ف و جهانات و  
 کثرت و جستن با هجوم **رجعتی در سینه** دلالت کند بر وقوع  
 جمعی از رعایا که با دست را ازین کار و بیم دست دهد و میو ثار ازین  
 ضرر رسد و دلالت کند بر خون با دست و در دست و اضطراب و غلای  
 و فتنه که از ملکات بکشد و از مایه و با صوره بد شدن و ناپدید مردم و  
 تاج ارم که کوفه فایده و منفعت مردم بودند و شدستی حکیم قاتل  
 در اصد الکمال علی الدین میو ثار گوید که رجوع نشد علویه در وقت و هم  
 دلالت کند بر تغییر دولت و موت سلوک و در نه هزار و منفعت و حوائج  
 اوضاع دست دارد و چون فلان ملک است و در ولایت مرد و بکلین  
 متوجه شده بود و چون با دست ظل العرش یزدنم که درین و دولت  
 تغییر دولت و ملک اتفاق درین حین توهم فان و له بدلان فان  
 او رنگ که از قیدم الا یام اباعنی و مالی مرد بود و از خوف عید الله  
 خان پناه باین درگاه خوش شیشه آورده بود و بیاید این دولت  
 ابد چون بهاری ملک و فتنه نشد و از عیش و روزه شده عالم پناه  
 بتوفیق حضرت الکریم ان کشیده او را بدست در آورده و اهل

و حال بطرف او را بطرف فارس فرستاد و مملکت مرد و مملکت  
 آن و اهل مملکت محروم شاه شد و حاکم بنا ابراهیم محمد خان  
 بعد از آنکه زمانه برض حد جهان فاما را و ادای کرد و مایه سلطان  
 و اسامه و را اندر وقت با فتنه و مضافات از انصرف نمود  
**احکام رجعت روزه در سینه** رجعت روزه مطلقا دلالت  
 بر خواب و بیاهمال و بی حال و بیرونی زنان و مطربان و خواب  
 سرایان و اهل سانه و ساده رخسان و حدیث مرض و خیال این  
 طایفه و قلت فایده و منافع ایشان و حدیث باین در وقت **رجعت**  
**رنه در سینه** دلالت کند بر عدم روق و باران و سرما و کثرت از جهاد  
**رجعت روزه در سینه** دلالت کند بر تشویش و اضطراب درین  
 مردم و ناسازگاری غلای و ظلم بغير عفر سینه درین مملکت  
 و اندوه سلطان و حکام و قلت بر دو کثرت روزه و برق و فاعل حکم  
 بر صعوبت برد که است **رجعت روزه در سینه** دلالت کند بر کثرت  
 و برست هوا و اضطراب و ناپسند مردم **رجعت روزه در سینه**  
 دلالت کند بر رجعت که از اهل جم باشد یا که از خدمت و مطربان  
 نامقدور از رعایا و باطل شدن یک از زمان مطرب **رجعت روزه در سینه**  
**سید** دلالت کند بر وقوع آفت و فتنه و بدست و کثرت این نظر که از  
 از خوشی مضروب گردیده و فتنه و فتنان و زمان پناه را از فتنه



۱۷۲ **حجت زهره در برج سنبله** دلالت کند بر پادشاه و بزرگوار مردم خوا  
 زمان ملوک **حجت زهره در برج میزان** دلالت کند بر موت بگ  
 از خواجه از منوبات پادشاه **حجت زهره در برج عقرب**  
 دلالت کند بر اضطراب و بهر موردی مردم و بی ثباتی رؤساکان  
 و کثرت از حیف **حجت زهره در برج قوس** دلالت کند بر شدت  
 از دین سیمار و جان و مالک بعضی از اشراف **حجت زهره در برج جدی**  
 دلالت کند بر تشویش مردم و بسیار غم و هم بر زمان و ارباب غ  
 و طایع و عودن اعراف و مردم و از طوبیت و بسیار درد شکم و  
 کردن و بسیار باد و بارندگی و کوبند از آمدگی هوا و سلامتی  
 مسافران بود **حجت زهره در برج حوت** دلالت کند بر کثرت  
 از حیف و اضطراب و تشویش اربابان مردم و حدوث بیماری  
 و در خزع و فرغ **حجت عطارد در برج ثنی عشره** حجت عطارد  
 مطلق دلالت کند بر ضعف طایفه و بندگان و بخار و طمان و کس و بازار  
 و اختلاف هوا و اهراس مردم و سهو در محالجات مرض و حکام  
 نجوم و خسارت کتاب و اهل قلم و نحویدارانی و ارتفاع غبار  
 و دخان و کثرت باد و کدورت فضا و ارباب بهر اف و معطل طای  
**حجت عطارد در برج حمل** دلالت کند بر بیزاری کتاب و اهل قلم  
 و ایلاف و سبب ایشان و ضیاع و حدوث مرض و جسد و جسد

اکثر

اکثر از اطفال و بسیار از حیف **حجت عطارد در برج ثور** دلالت  
 کند بر صحت و استوار و صلاح حد کتاب و پادشاه و حاکم  
 مردم و پادشاه و اهل و دلالت کند بر مردم و بیزاری **حجت عطارد در برج جوزا**  
 دلالت کند بر خونی و اضطراب و اهل شاف  
 و بسیار غم و در میان ایشان و اینها بافتی و حدوث کما  
 و غیره و مردم و امور و تشویش مردم **حجت عطارد در برج سرطان**  
 دلالت کند بر هلاک و تکی و حال از اشراف و اعیان و  
 ملک و ارباب و تشویش و کرمی و امور و تشویش و امور و در حالی  
 و آفت زمانی مردم و خا و زمان ملوک **حجت عطارد در برج اسد**  
 دلالت کند بر کثرت از حیان و تشویش و در ملک و ظهور جسد و غم  
 و در دلالت مردم و تشویش و در امور و آفت زمانی و اهل و ارباب  
**حجت عطارد در برج سنبله** دلالت کند بر از حیف و در معطل طای  
 و اضطراب و در کار ملوک و سلاطین و امور و تشویش و اهل و ارباب  
 و تشویش **حجت عطارد در برج میزان** دلالت کند بر خفت  
 عام و موت ایشان و در پیش پادشاه و بیزاری زمانی و تشویش  
 حال هوا و اضطراب و اهل طای **حجت عطارد در برج عقرب**  
 دلالت کند بر تشویش و تشویش و تشویش و تشویش و تشویش  
 از حال حال و اعیان **حجت عطارد در برج قوس** دلالت کند











در ثلث دوم ضعف و بطور امور در ثلث ثالث که از طعام باشد  
**خفا** در برج جد در ثلث اول برج قوس عدد و برهم جوز و کاهوم  
باشد و در ثلث ثانی و ثالث و صوبت بحر و کزت امواج باشد  
**خفا** در برج و لو در ثلث اول برج کزت طلوع جلا باشد و در ثلث ثانی  
موت برهن بود و در ثلث ثالث محنت عالم بود و از کزت طلوع **خفا** زحل  
در برج حوت در ثلث اول برج دلال کند و در ثلث ثانی زکام و نزل بود و در  
ثلث ثالث کزت محبت و مجلس آشنی باشد و در ثلث ثالث خون دماغ لاجن  
باشد هر عظیم الشان شود **الحکم خفا** در برج جد در ثلث  
**خفا** در ثلث مطلق دلال کند و بر سر کاه و در ثلث ثانی و در ثلث ثالث  
و خون نرسایان و عیسویان و کلهر بارندگی و مشته و کوه و بار و در  
مرفق و با **خفا** در ثلث اول برج جد در ثلث اول برج امواج کزت از رطوبت  
عارض شود و در ثلث ثالث مریخ از خواصین معطر العاقی اند و در ثلث  
ثالث موت مردی که کزت السن دست **خفا** در ثلث اول برج قوس  
ثلث عدد امواج از رطوبت العاقی اند و در ثلث ثالث موت یک  
از حرم پادشاه بود و در ثلث ثالث موت یک از حرم و در ثلث ثالث  
که **خفا** در ثلث اول برج جوزا در ثلث اول برج ضعف است و ضعف  
آن باشد و در ثلث ثانی با و بسیار جهد و در ثلث ثالث جوزا باشد

حکام بر رعیت واقع شود **خفا** در ثلث اول برج قوس در ثلث  
ثلث اول برج جلاذ اخوان لاجن در ثلث اول برج قوس در ثلث  
احوال باشد و واقع شود و در ثلث ثالث لاجن لاجن بود و در ثلث  
و کزت اخبار از حقیقت **خفا** در ثلث اول برج قوس در ثلث اول برج  
هم و حزن لاجن پادشاه کرد و در ثلث دوم و در ثلث سوم موت مردی شریف  
وز القدر روی نماید **خفا** در ثلث اول برج قوس در ثلث اول برج  
پادشاه را مرض عارض کرد و در ثلث دوم و در ثلث سوم روی نماید و در ثلث  
ثانی خون و هم بر سر رسد و مکتوب کرد و و اندکی از توابع لاجن  
اوراد نماید و در ثلث سیم اهل خباثت و سواصل را غم و کوه در  
**خفا** در ثلث اول برج قوس در ثلث اول برج قوس در ثلث اول برج  
و صلاح امور ایشان بود و در ثلث ثانی و ثالث موت زنان پادشاه  
با خواصین حرم ایشان اتفاق افتد **خفا** در ثلث اول برج قوس در ثلث  
اول برج قوس در ثلث اول برج قوس در ثلث اول برج قوس در ثلث  
موت زنان پادشاه با خواصین حرم ایشان اتفاق افتد **خفا** در ثلث  
قوس چون واقع شود و در ثلث اول برج قوس در ثلث اول برج قوس  
که از آن که در ثلث جزو و در ثلث سیم و در ثلث سیم و در ثلث سیم  
مردی شریف دست دهد از اهل مملکت **خفا** در ثلث اول برج قوس در  
ثلث اول برج قوس در ثلث اول برج قوس در ثلث اول برج قوس در ثلث



بالکند و جبهتهای مویه آورد و درشت اویم ارجعت شد  
 و مردم بریم خورده شوند و درشت سیم و بر سر از درزای پادشاه  
 چهار شود **حقایق ششم** درشت اول برج دلو عرضی عارض یک  
 از اهل حرم پادشاه کرده و یا زنگ بزرگ را افت رسد و درشت  
 دویم و سیم یکی باین باشد **حقایق ششم** در برج حوت درشت  
 اول سرما و برف و یخبندان گردد و درشت دویم حرکت  
 ملوک بود و موضع فریب و درشت سیم لشکر با از اطراف ملکه  
 برکت آیند **الحکام حقایق در برج اسد حقایق ششم** حقایق ششم  
 مطلقا دلالت کند بر جفرت لشکران و آتاک و قتل ایشان  
 و کدورت امر او قتل بعضی از سبای میان و اهل فساد و کفراری و زنا  
 و قتل طایق طریق **حقایق ششم** در برج حمل درشت اول برج حوت این  
 پادشاه نقصان کند و او را لشکر برداخته شود و درشت ثانی قریح  
 نشد لشکران باشد و مغرب و نصیب پادشاه شوند و درشت سیم  
 ریح عارض جلا شود و کثرت اتفاق دهد بود **حقایق ششم** در  
 برج ثور درشت اول برج ارض باشد بود و درشت دویم اتفاق  
 محل زمان بود و درشت سیم فساد و کدورت و خون باشد **حقایق ششم**  
 در برج جوزا درشت اول برج حوت مرد بزرگ حادث شود  
 و درشت شش در زمان نخل خمری افتد و شش یک اموال ایشان

خارج شود و خوف کند باین سبب باشد **حقایق ششم** در برج  
 سرطان درشت اول برج ارض باشد بود و درشت دویم مردم خایه  
 زمان شود و درشت سیم مردم از حرات بیمار گردد و در  
 درشت سیم یک حادث بود **حقایق ششم** در برج اسد درشت اول کدورت  
 و خون پادشاه باشد و درشت دویم و سیم قتل پادشاه یا پسر او  
 مکتوب نمایند و بر پادشاه چاقی و جفرت کشته و دو کت شمشیر و کت  
 حرب باشد **حقایق ششم** در برج سنبل درشت اول این برج سیم  
 لاحق کن باشد و آفتاب و این و افق شود و درشت ثانی اسقاط  
 حاکمان باشد و درشت ثانی ارض حجازین و اهل ایشان بود **حقایق ششم**  
 در برج میزان درشت اول برج برجست هوا و غلبه و غلبه  
 بود و درشت دویم عرض ریح عارض پیران شود و درشت سیم  
 لشکران و درشت ایشان بود **حقایق ششم** در برج عقرب درشت اول  
 برج رجعت لشکران و لشکر ایشان بود و درشت سیم در حوزم  
 ایشان که در دوازده گزرت غلبان خون و درشت سیم بیماری باشد  
**حقایق ششم** در برج قوس درشت اول برج معاد است و عداوت در  
 میان مردم حادث شود و فساد در میان آفتاب ظاهر و افق و درشت  
 دویم اسقاط محل باشد و کثرت نم و باران و بسیار ابر و غلبه صفای  
 هوا بود و درشت سیم غصب پادشاه بر یک از رؤسای آن باشد



**افشای برج** در برج جدی در ثلث اول برج موت یکی از غلظت است  
 بود و در ثلث دوم از حیف میان لشکر از این است افتد  
 و معلوم و مهمم کردند و در ثلث سیم کثرت امطار وند آید  
**افشای برج** در برج دلو در ثلث اول برج صفت و خوف لایق آید  
 شود و سیم از آن عامل و در ثلث ثانی شدت لایق آید  
 و خوف خوف باشد و در ثلث ثالث یکی از اینها باشد هر آنکه  
**افشای برج** در برج حوت در ثلث ثانی اول برج تلف جانور  
 آید بود و در ثلث دوم از مرض صعب حادث گردد و در ثلث ثالث  
 کثرت باران باشد **نیمه** چون آفتاب از مقابله کواکب عطوف  
 شود بسبب سرعت روز بروز بایشان مقارب گردد و در ثلث  
 ایشان از اصف غریب افروز بیند تا آنکه حوالی اصف بخت نشانی  
 آفتاب در کیند پس در اینان قبل از افاق در غایت مزب  
 باشد تا تکلف **الحام افشای نیمه** در برج دوشنبه **افشای نیمه**  
 مطلق دلات کند بر بارندگی و باد و برودت در وقت طلوع  
 و زلزله ازواج و مرکب و آن زنان و مطایبان و خسارت ایشان  
 و بد حالی و این مظهر **افشای نیمه** در برج حمل در اول شب بود  
 سفر است و نباشد و نقل ایشان از مکانی بمکانی و اگر در آفتاب  
 باشد شخصی بباد شاه بسبب یک نفری کند و از آن پادشاه بگریزید

کرد

کرد **افشای نیمه** در برج جوزا در اول شب بود و خوشی  
 لایق مردم شود و اگر در آفتاب بود و خون و اندوه مردم رسد **افشای**  
**نیمه** در برج سرطان بود و اگر در اول شب بود و خون و اندوه مردم رسد  
 بسبب اجاعات و اظنه احوال خفته ایشان و اگر در آفتاب  
 بود و خون و فقر و عمل و اجباب و دلائی بوده و بسبب جدای وطن  
 ایشان **افشای نیمه** در برج اسد در اول شب و امارت و غلظت  
 هوا بود و در آفتاب نشاء هوا باشد **افشای نیمه** در برج سنبله  
 در اول شب امراض حار و عارض مردم باشد و در آفتاب نیز  
 عمل غلیظه عارض ضایق باشد و **افشای نیمه** در برج میزان در  
 اول شب منارعت مردم باشد و در آفتاب بیماری زمان بود  
**افشای نیمه** در برج عقرب در اول شب کف اشیا مکنه بود  
 و خطرات مردم و کثرت از حیف و در آفتاب کثرت فکر و  
 بود **افشای نیمه** در برج قوس در اول شب موت یکا از  
 اکابر عطا باشد و در آفتاب طم همان بود **افشای نیمه**  
 در برج جدی در اول شب عروض عمل و مرض و مرد و زن باشد  
 سیم از آن بیرون زمان پادشاه و در آفتاب مشکه **افشای نیمه**  
 در برج دلو در اول شب سکون بود و وقت برنج باشد و در آفتاب  
 حکم همان **افشای نیمه** در برج حوت در اول شب امراض صعب



۱۷۸ غار من کرد و در آتش شب حکم همان بود **احکام خفای عطار**

**در برجی** **اشی غش** خفای عطار در مطلقا دلالت کند بر باد

و باران و لغضان کتاب و ارباب دیوت و منظر فان و کوهها

ران و در زو ارباب اوراق **خفای عطار** در برج حمل در اول

و آخر شب ابرامی در بنمایم غار من شود **خفای عطار** در برج

بوترا در اول شب و آخر شب ابرامی در بنمایم غار من شود

**خفای عطار** در برج سرطان جزا در اول شب خفت ام غل بود

و در آخر شب کرامی بسیار **خفای عطار** در برج سرطان در اول

شب اضطراب از خون عام بود و در آخر شب حارث می باشد

**خفای عطار** در برج اسد در اول شب فساد هوا باشد و گزشت

غم و خون و در آخر شب میانه باد شاه و ملازمان و کار دارا

که درشت در کشتو شود و سوی کشت روی نماید **خفای عطار** در

برج سنبله در اول شب بیماری غار من باد شاه شود و در آخر شب

بیماری یکا از اهل جم باد شاه که در بارنا برک **خفای عطار**

در برج میزان در اول شب ابرامی غار من مردم کرد و در آخر شب

که درشت هوا باشد **خفای عطار** در برج عقوب در اول شب

اوان و اضطراب باد شاه و قواد و مال او باشد و در آخر شب

**خفای عطار** در برج قوس در اول شب سکون و قواد لشکران

باشد

این در برج  
سپهر ابرامی  
در بنمایم

باشد و در آخر شب لغزان کتاب بود و در آخر **خفای عطار**

در برج دلو یکا در اول شب غار من و در آخر شب لغزان و در آخر شب

مشیت **خفای عطار** در برج دلو در اول شب سکون و در آخر شب

و در آخر شب لغزان و در آخر شب سکون و در آخر شب

در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم

و در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم

و در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم

و در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم

و در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم

و در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم

و در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم

و در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم

و در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم

و در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم

و در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم

و در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم

و در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم

و در اول شب کشت با بنایم و در اول شب کشت با بنایم











۱۸۱  
 دلالت انصاری و یکن روشا و رئیس الحقیقین بصر المله و الدین  
 قدس سره میگوید که مشرق در احوال مثل مردی فاضل است که بلا  
 و مکروه بسیار بر سر او گذشت باشد و رحمت و رزق او نیز  
 بزیرفه بلند قدر و مجرب شده باشد **فصل ششم** در بروج حلقه  
 دلالت کند بر وقت ارض و اگر احوال و اقع شود در هر درونی  
 باشد و سائر غلات مخصوصا در زمینهای نرم و دوقوع رگام  
 اکثر در میان چشم و ایمانات و بسیار باران و مهتاب  
 شمایل و مهتاب برف فاضله در مواضع سرد و کوه یا چاه و قنات  
 علفزارها و چاهها و وقت ظهور بود و بسیار برف و  
 استخوانی باشد و هر مس که در آن در جانب مشرق در اول شرف  
 کند کمترین سرما و باران و نم باشد **فصل ششم** در بروج و دلالت  
 کند بر کم و بیش از غلات که در آن و باران و نقصان میوه  
 و هر مس که در آن در جانب مشرق میگذرد کمترین طوفان  
 و اندک بود **فصل ششم** در بروج جزا دلالت کند بر کم و بیش  
 و بسیار سرما و مردم و علف و گیاه و اوج فاضله در زمان برف  
 حیوانات و وقت آب چشمها و علف و در کوهان و هر مس که در  
 جانب مشرق میگذرد کمترین باران باشد در مشرق  
 و بسیار طوبت و کدورت هوا **فصل ششم** در بروج و دلالت

دلالت کند بر حدوث ارض فاضله در مقدار و جوشش و بروج  
 و زمان و ارزانه غلات و حدوث باران و در حد و بروج و دلالت  
 با و شمال و طیفان آنها هر مس که در آن در اول شب از جانب  
 طلوع کند کمترین طوفان و اندک بود و احوال و اقع شد و در بروج  
 دلالت کند بر حدوث برف و کوه و در کوه و در حد و بروج و دلالت  
 و غلات و نقصان و وقت و باران و موت ایشان و بسیار برف  
 از ملک و در زمین باران و نقصان آنها هر مس که در آن از جانب  
 مشرق در اول شب طلوع کند بارانهای فاضله و ارزانه بسیار  
 حسن سیرت مردم و کمی برف و در زمان و احوال و اقع شد  
**فصل ششم** در بروج سینه دلالت کند بر برف و درختها و بسیار  
 انکور و ارضی رگش و در چشم و در رشتان سرما و برف و  
 بند باشد و در حد و بروج و در رشتان و هر مس که در آن  
 جانب مشرق در اول شب طلوع کند برف و نم باشد **فصل ششم**  
 در بروج سینه دلالت کند بر بسیار در و بسیار زمان فاضله  
 هوای بهار و کمترین باران و در رشتان و مهتاب و بسیار  
 احوال و هر مس که در آن از جانب مشرق در اول شب طلوع کند در  
 چشم و زکام و نزل بسیار بود **فصل ششم** در بروج و دلالت  
 کند بر کمترین اوج فاضله در مقدار و طوفان کاه و در حد و بروج







۱۸۳ و شمال و خون در اهل شام و کثرت در چشم و هر مس کوبد که اگر  
 در جانب مشرق در مکه شام طنور کند فقط خط شایع کرده و  
 آتش شایع باران باشد **طنور در برج** اگر در برج جوزا بود دلالت کند  
 ضرر رسیدن بجمال و اهل قلم و حسن حال انجی و نباتات و خوش  
 عام و کثرت باد و ف و در دهن و مرک و قتل در طرف شمال و بسیار  
 و قی یس اگر برین قریب باشند با دوارت مزاجها باشد و در شام  
 سیما در وقت **طنور در برج** در برج سرطان دلالت کند بر حرکت  
 عساکر و کثرت حب و طنور قاطعان طریق و حدوث غارت و در این  
 ماهه اکثریت برج و اوقات اعتقاد و در دینه و کلو و لغات رضا  
 و میل نمودن مردم با کل و ام و مرک و اوب و طنور خیمات الارض  
 و هر مس کوبد که اگر در جانب مشرق در مکه شام طنور کند غلظت  
 که درت هوا بود و در ذوال تم و هم خواطر **طنور در برج** در برج کسبل  
 دلالت کند بر محبوب محرم و رجا بانها و رسیدن اوقات بزرگداشت  
 و حدوث ولادت در منزل مردم و خوششایع و در چشم و  
 جنت باد نای شود و بسیار کوبد حکم بقیت با در دهت و اگر در  
 برین باشد در ناحیه جنوب باشد و انوب بود هر مس کوبد که اگر  
 جانب مشرق وقت شام طنور کند مرک بادش هر باشد با حوی عظیم  
 الشان از اعیان او **طنور در برج** در برج میزان دلالت کند کثرت

موت و بسیار در ذل و ف و اعیان و در باران و قتل  
 میوه بسیار انکور و در تیر و اسعار و هر مس کوبد که از جانب  
 مشرق اول شب طنور کند باران بسیار باشد و حدوث رعد و  
 برق و صاعقه بود **طنور در برج** در برج عقرب دلالت کند بر سبک  
 حال اهل لشکران و حوب و در لواء مشرق و در باران و در ف و موت  
 زمان خاصه بخیز و تدر و در ذل خاصه در بلاد شام و کثرت  
 اوجاع از برد و درت و مره شود او بسیار خون و شمشیر در  
 کوشش و چشم اگر مباحثه زهره بود باران اندک بود و در بسیار  
 و از امتزاج قریب موت و مرک و امتزاج رطل مرک عام و کثرت  
 باران و هر مس کوبد که اگر در جانب مشرق مکه شام طنور کند آتش  
 باران و کثرت شکار هوا باشد **طنور در برج** در برج قوس دلالت کند  
 بر حدوث حرب در جانب مشرق و کثرت قتل در انظار و در ف و  
 بادها و خوبه زرع و کشت و خوششایع عام و ام من صاده و کثرت  
 موت خاصه در سلاطین و حکام و حدوث یرقان و در چشم  
 بسیاری بیخ و بناهی میوه هر مس کوبد که اگر در طرف مشرق  
 مکه شام طنور کند ضرر بسیار رسد و غلظت هوا و جود ان  
 باشد و تفاوت نا اجملة و زرخشا و از آنجا بود **طنور در برج**  
 در برج جد دلالت کند لشکران و خوشی زراعت و ارتفاع



و طهور موت در جوانان و کوه کال و جوب در میان مشرق  
 و جنوب و هر مس کوه که از جانب مشرق هنگام شام طهور کند  
 فساد کرم باشد و تلف حیوانات و دواب الارض **طهور زهره**  
**در برج** دلو دلالت کند بر حرکت هوا و کثرت طیار در برج  
 و خوب ترس و نباتات و از زانای مرغان و بسیار از حیث فساد  
 میوه و گیاهان و غوث ماکولات و جوب در برین شمال و بسیار  
 و جمع و هر مس کوه که در جانب مشرق هنگام شام طهور کند شدت  
 جوب و فضیحت باشد لیکن آنچه بخیر که زد **طهور زهره** در برج حوت  
 دلالت کند بر تحول و قوت باران در جانب جنوب و کثرت درخشم  
 و وفور طعام بود و انضواء منازل و فساد امور سلاطین و حکام  
 که کوه که زهره در شمال با او بود کثرت و شدت جوب بود و  
 حدوث رعد و برق و هر مس کوه که در جانب مشرق در هنگام شام  
 طهور کند بهتای کرم میاید که در او از غلبان و رطوبت **طهور زهره**  
 چون کوه طهور مشرق کردند و آفتاب بکوه تا تابانست  
 برایشان سبقت کرد و مقداری در شود پس هنگام شام  
 طرف مشرق بنظر در آید پس طهور ایشان بقدر احتراق و ایام  
 در جانب مشرق بود بلکه تلفت **طهور زهره** در برج میزان  
 طهور زهره مطلقا دلالت کند بر قوت باران و رخ و خوامین

و مطربان و طیب قلوب رعیت از کثرت باد و محقق اعظم القیامه  
 و الدین میفرماید که هر هفته در آن حال مثل زنا بود و بنیافت و بجا  
 که مکاره و بیات برو کند نشسته باشد و مدتها مدید از غایت صفت  
 دل و بدن و کسب طبع و نفس او بکالت اول میاید باشد **طهور زهره**  
 در برج حمل دلالت کند بر استقامت و وفاداری لشکر و کثرت  
 فراغت مردم و طهور ضرر در عالم و حسن حال موش و اشجار و غل  
 هوا و سه و در عطش و خشک و بسیار منافذ و فواید و کثرت باران  
 و تخم و زیاده شدن آنها و صلاح حال اهل دریا **طهور زهره** در برج  
 ثور دلالت کند بر سگای و غنای و اشجار و رفاهیت مردم  
 و کثرت فرخ و سه و در آن سال و خوب کرد و باغات و بسیار  
 تخم و زیاده شدن آنها و صلاح حال اهل دریا **طهور زهره** در برج جوزا  
 دلالت کند بر سگای و اشجار و خوشی هوا و بسیار حیوان و کثرت و با  
 و بسیار حیوان و کثرت باد و بسیار نفق و فزونی و وفور شاسل طهور  
 و حیوانات **طهور زهره** در برج سرطان دلالت کند بر کثرت مصلحت  
 و سگای غلات و میوه با بودن باران و زیاده شدن آنها و صلاح حال  
**طهور زهره** در برج اسد دلالت کند بر سگای و فرخ و غلات و انبار  
 و از زانای مرغان و زیاده آنها و قوه آشوب در جانب مشرق و قوت  
 حال پادشاه و طهور و خوشی و زنده و بسیار ضاره و بادامی صعب در دریا



۱۸۵ و کثرت اخبار **طیور** در این سبیل دلالت کند بر حدوث این  
 و این در میان زمان و کثرت رضای این از سوره نون و قوله  
 و منافع بخار و سکنه نرسد و نباتات و استخار و غنای طعام و طهور  
 فی و سرور عالم و آمدن باد و باران و کثرت آب و خوبه نرسد و کثرت  
 و استخار و غنای طعام **طیور** در این سبیل دلالت کند بر سکنه نرسد  
 از این در این دار زان و فانی و طهور فی و سرور عالم و آمدن باد و  
 باران و کثرت آب و خوبه نرسد و کثرت **طیور** در این سبیل دلالت  
 دلالت میکند بر طهور نرسد و حدوث این در این سبیل دلالت  
 و صلاح نباتات و آمدن باران و کثرت آب **طیور** در این سبیل دلالت  
 دلالت کند بر کثرت فی و سرور در عالم و میل ملک و سلطان و  
 طغیان زمان و صلاح حال و آب و سرور و درین باد و بسیار و سرور  
 در این سبیل دلالت کند بر کثرت **طیور** در این سبیل دلالت کند بر کثرت  
 مردم و بخاری پیران سالخورده و کثرت سرور و شادمانی و عیش  
 زمان در این سبیل دلالت کند بر کثرت سرور و شادمانی و عیش  
 شد که کثرت شریک و شریک **طیور** در این سبیل دلالت کند بر کثرت  
 کند بر کثرت غنای و خوبه و سرور و طهور و باران و از زانی  
 اسعار و باد و شادی و حدوث این در این سبیل دلالت کند بر کثرت  
 حوت دلالت کند بر صلاح فی زمان عاید و طهور و باران و

و بسیار باران نافع و کثرت حیوانات آبی و در این سبیل دلالت کند  
**طیور** در این سبیل دلالت کند بر کثرت **طیور** در این سبیل دلالت کند بر کثرت  
 در زان و کثرت و طوبی قلوب اهل قلم و وفات و خوشی احوال را با  
 و کثرت ابر و بارانها در وقت و کامل می بخشد و کثرت  
 میوه و بارانها در این سبیل دلالت کند بر کثرت ابر و بارانها در وقت  
 کرد و بسیار اگر در وقت و طهور و سرور و طهور و سرور و طهور  
 بعد از این سبیل دلالت کند بر کثرت ابر و بارانها در وقت  
 در این سبیل دلالت کند بر کثرت **طیور** در این سبیل دلالت کند بر کثرت  
 شایع و کثرت میاد و طوبی قلوب اهل قلم و وفات و خوشی احوال را با  
 عراق و کثرت طعام اگر در وقت و طهور و سرور و طهور و سرور  
 بود و خارجت و کثرت ابر و بارانها در وقت و کثرت آب  
 و از خارجت و کثرت ابر و بارانها در وقت و کثرت آب  
 کند بر کثرت ابر و بارانها در وقت و کثرت آب  
 و عرف و کثرت ابر و بارانها در وقت و کثرت آب  
 اگر خارجت و کثرت ابر و بارانها در وقت و کثرت آب  
 و کثرت ابر و بارانها در وقت و کثرت آب  
 ضرر رسد و اگر کثرت ابر و بارانها در وقت و کثرت آب  
 جزا دلالت کند بر کثرت ابر و بارانها در وقت و کثرت آب



۱۸۵۶ در روزه شمال و شدت جو و غرت طعام و بسیار عداوت و کثرت  
 وجع از قروح و جراحات و جبهه **طهور عطار** در برج سرطان دلال کند  
 برشته و موجب در اکثر جوانب و اطراف و کثرت خزن و غم و غم  
 عالم و غرت طعام و اگر زهره و مریخ با او بود بزرگان مغرب را  
 خونی و مرکب سید و اگر قمر با او بود مرکب و اگر قمر باشد  
 خاصه که در جانب مغرب قتل طعام بود **طهور عطار** در برج سید  
 دلال کند بر شدت و کثرت کما و قتل طعام و بکشد زهرها  
 و حسن حال مومنا و با در نواست مشرف و اگر زهره با او بود کثرت  
 سرور و انتفاعش باشد و اگر عطوبه با او باشد دلال کند  
 بر قتل و قتل و قتل و شکر **طهور عطار** در برج سبب دلال کند  
 بر جرب و فتنه در زمینی جاز و صلوات که ارض شمس و در چشم  
 و وضع طهر و ضایع شدن غلات و اگر مریخ با او بود از جانب مغرب  
 حرب افتد **طهور عطار** در برج میزان دلال کند بر شدت  
 براج و کثرت مطهر و حسن حال مردم و اگر مریخ با او بود  
 در چشم و هلاک ستودان باشد و موت در جانب مغرب و اگر  
**طهور عطار** از جانب مغرب باشد احمد عبد الحسین که در اعضا از کثرت بر  
 عارض شود و در گوش چشم شایع کرد و از سر تا کمر انقباض  
 رسد و اگر زهره در این حال با او باشد موت بسیار بود و کثرت

بازان

بلدان باشد **طهور عطار** در برج عقرب دلال کند بر کثرت آبها  
 و از زمانه زحمت و قتل از نواست جنوب و احمد عبد الحسین که در  
 قتل در زمانه شمال بود و حدوث امراض با او و بسیار در گوش  
 و چشم و امراض مشابه و نزول با این وقت در این وقت ازین  
 مغرب و اگر زهره با او بود مرکب عام افتد و با این بسیار در جانب  
 مغرب و اگر زهره با او بود با این اندک بود و برف بسیار و اگر  
 قمر بود و قتل موت و مرکب بود **طهور عطار** در برج قوس دلال  
 کند بر شدت براج و غرق سفاین و کثرت قاطع طاری و میل مردم  
 بر با و حرام و ارتفاع اسعار و آفت اگر بر کثرت و کثرت در چشم  
 و در گوش و بروت هوا و قتل با این و کثرت برف باشد  
**طهور عطار** در برج جد دلال کند بر حدوث امراض مردم از  
 حار و حسن حال نواست و نباتات و مویشی و از زمانه جویات  
 و وقوع زلزله و رجفات در بعضی اماکن متعلقه بخدی و فتنه  
 در جات مشرق و مرکب اطفال و عورات و کلی علی و ارتفاع زهره  
 بناده شود از مقدار نه منتهی بعکس اگر مریخ با او بود قتل طهار  
 بود و با این منتهی مشرق **طهور عطار** در برج دلو دلال کند بر  
 با این و حرکت عی که موانع جنوب و تفاوت اسعار و جودت اندر  
 و وقوع خوف و حدوث برقان و ترس و فتنه **طهور** بود و اگر











۱۸۹  
 که ای عطارد بکند و گوید که انتظار بسیار کشیدیم که ترا ببینیم  
 و غنیمت بایم احوال حاضر شده ایم خوشای من ده که فلیک از ما  
 خود کنم و غرض من علوم را عطا کن بمن و چاری سرفراز بدارم را  
 بانعام و در دار سخن کنی با و نشانم فانی آسمان و زمین است  
**مسکون در احکام شرقی و غربی** که اکبر سید سید سید  
 که اکبر علویه از شاخه آفتاب بیرون آید ایشان را در احوال شرق  
 خوانند و در میان کبار بر روی گویند و لا يزال منقوت با نصف  
 باشند تا بعد از این و آفتاب نصف درجه شود و این کمال شرقی  
 بعد از این صفت از ایشان را می گویند و بعد از مقابل آفتاب  
 جنوب جویند پس روز بروز نزدیک شود تا آنکه تا بعد از این تا آنکه  
 نصف درجه در آید و در احوال ایشان را جنوب خوانند و در میان  
 ششی و لا يزال با نصف موصوف باشند تا در حواله افق بقیه  
 آفتاب در آید با نصف باز از ایشان را می گویند و بعد از این که حد  
 شرقی و جنوب در علویه نود درجه است و این بقایا نسبت یکدیگر  
 شرق اول را بشمارند و استوار بویان بر سر او گویند که  
 جنوب شرق چون بعد از این از آفتاب سر درجه شود و می آید ایشان را  
 ضعیف شرقی خوانند تا به نود درجه برسد و می آید ایشان را  
 برضیه اما مغلیین چون از حد شرق تا نود درجه در طرف شرقی و آن

روزی باشند و محبوب و کن رشتی و رشتی است هرگز از ایشان  
 زایل نشود تا منصف بصفت کشت الشیخ شوند و غایت شریف  
 و جنوب درین دو کتب بلا خلاف بر باط اعظم باشد و نهایت  
 آن در روزه چهل و هفت درجه است و در عطارد بیت و هفت درجه  
 و جنوب گویند که اکبر علویه در شرقی قوی باشند و در جنوب ضعیف  
 و لهذا شرقی را بنزد سن شایب گرفته و جنوب را بنزد سن شایب  
 اما مغلیین بجای این باشد و جنوب قوی آید و در شرقی  
 ضعیف و معلوم اول از سطحا پس گویند که اکبر در شرقی ضعیف  
 قوت اند و در جنوب صاحب صفت الاقرام جنوب ضعیف است که  
 دیگر از این است و در خصوصیت هم از کلام او معلوم و فهم است  
 که میگوید که بعد از این در قمر جنوب است که اصل بود است و افق  
 قمر و بعد از افق او جهت شرقی که اصل داشت پس قمر را با شرقی  
 کمال نما گفت باشند و با جنوب کمال موقت و لهذا در اختیار است  
 مرقع او را در طالع از جمله قمر است و نه شده اند و از کلام یعقوب  
 اسحق گندی چنین معلوم میگردد که قوت مغلیین در شرقی است چنانکه  
 علویه الا که جنوب و مغلیین قیل القریب **احکام شرقی**  
**و جنوبی** در این **کتاب** یعقوب بن اسحق گندی گویند که  
 رطل مطلقا مایل به جنوب و سعادت در حوت و صفا باشد و با







۱۹۱  
 هوا وقت باران باشد هر کسی گوید که اگر در ثلث اول برج موزن باشد  
 و بویوت هوا وقت اظهار بود و در ثلث دوم سیمانی با باران بود  
 ثلث سیم مثل دوم بود **تشریح و تقویم فصل در برج عقرب**  
 تشریح دلالت کند بر شدت میان ملک و غم و هم ایشان بسیار  
 و در تقویم چهار باد است و هر کدام باد است و اندک ایشان و میل  
 ایشان بر جهت و کاهلی در حرکت و کمی افطمت و فرمان برادر و هم  
 گفته که اگر در ثلث اول برج موزن شود و جهت ثبات اخبار بود  
 و در ثلث دوم مصلی عارض باد است و در سیم مثل دوم **تشریح**  
**و تقویم فصل در برج قوس در تشریح دلالت کند بر تنهای عام**  
 و انصاف حال برین و مردم سالو زده و حسن مزاج هوا و در تقویم  
 و احوال بود و هوا معتدل که زده هر کسی گوید که اگر در ثلث اول برج موزن  
 شود و مزاج بلاد احوال باشد و در میان مردم و در ثلث دوم بطوایر  
 و ضعف آن در ثلث سیم غلا الطعام بود **تشریح و تقویم فصل در برج جد**  
 جد در تشریح دلالت کند بر موت زنان و در تقویم طنور اعدا و فی  
 مویش و خصوصیت سوزنیا و اضطراب و ناسازگاری در میان مردم  
 و هر کسی گوید که اگر در ثلث اول برج موزن شود و قوت اعدا بود و در ثلث  
 دوم و سیم صوبت بحر و کثرت اموال بود **تشریح و تقویم فصل**  
 و در برج دلو در تشریح دلالت کند بر غرض عموم و احوال در ملک

در این

و در تقویم سختیها بود و در میان مردم و قوت و فراوانی و هر کسی  
 در دهم بخار و کثرت رطوبت و هر کسی گوید که اگر در اول برج موزن  
 شود و طنور بلاد بود و در ثلث دوم هر کسی گوید که در ثلث سیم  
 موزن و کثرت آب **تشریح و تقویم فصل در برج حوت در تشریح**  
 دلالت کند بر قوت اظهار و کثرت قضا و توسط عارض هوا و در تقویم  
 غم و کدورت سلطانین بود و سبب کت اعدا و بیماری از نزلات  
 ذات الحجب و سعال عارض شود و هر کسی گوید که اگر در ثلث اول  
 برج موزن شود و نزلات و زکام بهم رسد و در دوم مزار که و بی السلام  
 کرد و در سیم باد است و عظیم الشان از افکار و اندیشه در ثلث  
**تشریح و تقویم فصل در برج حمل در تشریح** بقولین است که  
 گوید که تشریح مژسته مطلقا دلالت کند بر اول کولت و بسیار مکرر  
 ستودن مردمان و موت و پاک و پنه و خاموش و کارها و نیز و قضا  
 و وزارت و فتوی و مال بسیار و نام مکرر و کثرت اولاد و تقویم مطلقا  
 دلالت کند بر آخر کولت و این دار در راهی و بسیار بخت و همت  
 دین و مصلحت کردن و توسط کارها و حضرت کردن بخت و همت حق  
 و نوشتن قصص و اخبار و بخت علوم **تشریح و تقویم فصل در برج جوزا**  
 و در دلالت کند بر کثرت رطوبت بسیار و نقد و خان و بی حال  
 رحمت از مردم باد است و غامضه خانه بسیار بزرگ و صحت بدین



و اشغال سبب منفعت و قدا و در تقرب کثرت باران و غم بود  
 و ملوک و سلاطین اهل بیت و عیال خود را اکر ام و انعام نمایند  
 و هر کسی گوید اگر در وقت اول این برج مغرب شود ام من کثیر طاعت  
 عارض کرد و در وقت دوم از دهم پادشاه و در وقت سیم هر یک  
 مردی شریف صاحب غنای اشفاق **افتر** **شش** **و تو** **شش**  
 در برج نوذر دلات کند بر کثرت طهارت و در تقرب حرکت زمان یک  
 بو عطفی باشد و از اوطار طوبت در هوا و هر کسی گوید اگر در وقت اول این  
 مغرب شود ام من کثیره از رطوبات عارض شود و در وقت دوم هر کسی  
 از زمان پادشاه یا زنا شریفه و وفه بود و در وقت سیم هر کس از کثرت  
 الحسن **شش** **و تو** **شش** در برج جوزا در شرقی دلات کند در برج  
 جوزا بر کثرت و نه او طهارت و تقرب حق ملک و فساد احوال اجار و  
 و هر کسی گوید که اگر در وقت اول جوزا مغرب شود و تقرب شدن اشیا  
 در وقت دوم با و غبار و کدورت هوا بود و در وقت سیم جو پادشاه  
 بود و کثرت آزار و غمت **شش** **و تو** **شش** در برج سرطان در  
 شرقی دلات کند بر کثرت طهارت و شدت برود احمد عبداللیل کثرت  
 گوید در تابستان شدت گرما و در زمستان شدت سرما باشد و در  
 پادشاه مغراند و مال و مال و شک و سباه کند و کثرت از جهش بود و  
 انظار و شویش در مردم و هر کسی گوید اگر در وقت اول این برج مغرب

خون

است  
شده

و تو

سازگار

تجمل و اشغال پادشاه و در وقت دوم سدر احوال کند و در وقت  
 سیم شویش عامه و کثرت انظار و در جاف بوده باشد **شش** **و تو** **شش**  
 مشته در برج اسد در شرقی دلات کند بر کثرت طهارت و غم  
 و درج هوا در زمستان و در تقرب ملک را هموم و آفتاب است  
 و شاید که مرض عارض این شود و موت آید بود هر کسی گوید  
 اگر در وقت اول برج مغرب شود غم و آفتاب پادشاه بود و در وقت دوم  
 و سیم هر یک مردی شریف است و در **شش** **و تو** **شش** در برج  
 سنبله در شرقی دلات کند بر نزل و زکام و در و چشم و فتنه  
 در تقرب و کثرت غم و آفتاب بود و بختری مرد و خوب سلاطین  
 و حکام و نقصان طوم و سوم و هر کسی گوید اگر در وقت اول برج  
 مغرب شود غرض پادشاه را هم رسد و ضعف روی نماید و در  
 وقت دوم غم و خون نصیب از روز را شود و صبی بدین سبب  
 کردند و آید این نیز رسد و در وقت سیم مردم در بار غم  
 که در وقت باشد **شش** **و تو** **شش** در برج میزان در شرقی  
 دلات کند بر صحت ام من عین و نزل و زکام و کثرت براح و  
 روان و در تقرب صحت ام من بود و در ملک و زمانه ثبات و ثقت  
 امطار و موت و برودت هوا هر کسی گوید که اگر در وقت اول این برج  
 مغرب شود ثقت امطار و موت هوا بود و در وقت شش برودت هوا







۱۹۴  
 جریح در برج ثور در تشریق و دلالت کند بر قتل باران و گرفت  
 قحط و در مغرب حدوث امر افش و زلزله حامله و مرقع اسقاط  
 حمل و فساد و مرقع و استخار و سیمایان و زیتون هر مس گوید که اگر گرفت  
 اول برج مغرب کرد و سیمایان بود و در ثلث دوم اسقاط حیات  
 و در ثلث سیم فدا و ناک و در ثلث زیتون بود **در تشریق و مغرب**  
 جریح در برج جوزا در تشریق و دلالت کند بر مغرب مردم از بدست  
 حکام و در ثلث موت عظم بود و در مغرب مردم بادشاه و شوال  
 جریح در برج میزان هر مس گوید که اگر گرفت اول مغرب شود و حرکت در  
 شریف اتفاق افتد و در ثلث دوم آتش در شهری افتد یا در بعضی  
 از منازل کتاب و اهل قلم یا در بیت المال و در ثلث سیم مردم  
 در مردم بادشاه دست دهد **در تشریق و مغرب** جریح در برج سرطان  
 در تشریق دلالت کند بر بیعت هوا و گرفت مردم و افول و طلوع  
 و وفور بخار و باریک و در مغرب امر افش عاده و مردم  
 حادث کرد و بعدی حال جهل و اسقاط جنبه و شاید که از گرفت حرکت  
 بود هر مس گوید که اگر گرفت اول این برج مغرب کرد و امر افش لاجری کرد  
 سیمایان و زلزله و در ثلث دوم و سیم مغرب در میان مردم شایع کرد  
 از حرات **در تشریق و مغرب** جریح در برج اسد در تشریق و دلالت کند  
 در کمی باران و در مغرب و سیمایان بادشاه و قتل نشاط و قتل امید

در تشریق

از بعضی امور و گرفت طلوع اعدا و زلزله باد و سموم در جایان  
 و هر مس گوید که اگر گرفت اول این برج مغرب شود که در ثلث باد  
 و سیمایان بود و در ثلث دوم و سیم از امور مکتوبه بادشاه را  
 نا امید و دست دهد و حریق اعدا و حوب بود و حرکت شدیدی است  
**در تشریق و مغرب** در برج سنبله در تشریق و دلالت کند بر حرکت سیمایان  
 و فاندان و در ثلث حزن کتاب و اهل قلم و اسقاط جنبه و  
 مر اخیان باشد و هر مس گوید که اگر گرفت مغرب شود و در ثلث دوم کتاب  
 و اهل و این بود و در ثلث ثلث اسقاط حیات و در ثلث سیم مردم  
 باشد **در تشریق و مغرب** جریح در برج میزان در تشریق و دلالت کند بر گرفت  
 امطار و زلزله و هرج و مرج و در ثلث خشکی هوا بود و فصل خزان  
 و قتل باران و مرض در بین از گرفت باد و زلزله و شکایان و حرکت  
 سیمایان و هر مس گوید که اگر گرفت اول مغرب شود و بیعت  
 خلیف بود و در ثلث دوم مرض در بین از باد و هم رسد و در ثلث  
 سیم قحط لشکریان و حرکت ایشان بود **در تشریق و مغرب** جریح در برج عقرب  
 در تشریق و دلالت کند بر قتل باران و در مغرب طاعون و سیمایان و در  
 چشم و اسقاط حمل و سکون لشکریان بود هر مس گوید که اگر گرفت اول  
 مغرب شود و حرکت و سکون لشکریان باشد و در ثلث دوم و سیم  
 او و عیون طغیان خون بود و در این و همچنان و حرکت **در تشریق**



۱۹۵ **و توب** برج در برج قوس در سترقی دلال کند بر کثرت و شدت  
حوادث و در توب نیز لاجی مردم شود و بادشاه با بعضی از رؤسا  
تعیین سینه کند و کثرت عطا حاصل باشد و هر کسی که در وقت اول  
این برج خوب شود و غایت اهل طرب و ارباب ملای بود و در  
دو اسقاط وضع صل و باران و نم و کثرت ابرها و قوت صفای هوا بود  
و در ششم غنیمت ملک بر رؤسا کتب اتفاق باشد **و توب**  
برج در برج جد دلال کند برف و اسقاط مونس و در توب بخت  
رؤسا و کثرت از جیف و هموم و افول بود و سیما در لشکران وقت  
باران و هر کسی که در وقت مونس شود و حرکت جوی بزرگ بود و در  
دویم و هم و غنیمت و اهل لشکران بادشاه شود و از جیف دریا  
ایشان بسیار افتد و در وقت سیم کثرت باران و رطوبت باشد  
**و توب** برج در برج دلو در سترقی و توب قتال افتد  
در زمین عین و ارض مجاز و غنی و غنی و در آن ملک و ضرر  
حوادث باشد و اگر بادشاه در وقت و حرکت شرق بود و هر کسی که  
که در وقت اول و دویم شدت لاجی اهل غنای شود و در ششم  
سخت زن بادشاه باشد **و توب** برج در برج حوت در  
دلال کند بر جمیات مختلفه در اکثر برج و در توب فتنه و لشکر  
و غنای ایشان بود و اسقاط صل و کثرت برف و جید و **و توب**

این

کوشیار جیلی و جی الدین مغربا و جی ایشان گویند که اگر وقت اول  
آفتاب سلطان برج مشرق باشد آن تابستان بسیار گرم کند  
**و توب** اگر در برج مشرق باشد دلال کند بر غنای  
سلطین و فرماندهان بر اهل ملک و ارباب عبادت و علما  
و تقاة و اگر اتفاق افتد که زحل نیز طبع ایشان بود اثر این حکم  
در مدید باقی بود و **و حکم** **و توب** زهره در برج **و توب**  
یعقوب بن اسحق کند که گوید مشرق و توب زهره دلال کند  
حسن و جمال و غنی و فرخ و طرب و لذت و کفاح و هدایا و جود و انعام  
عمل ظاهر و صفت بر ازیق و نوح و سیاهی باشد **و توب**  
زهره در برج حمل در سترقی دلال کند بر و کثرت و در توب رعد  
و برق و سیه مابود و اگر در رباط اعظم بود لشکر باوکت و رانند  
**و توب** زهره در برج ثور در سترقی دلال کند بر غنای  
هوا و در توب سرمای اندک و رعد و برق و اگر در رباط اعظم بود  
فرخ و سیه و حکم و دلال باشد و کثرت ضایع ایشان و در  
عدو و غایت طاق و بسیار باران و نم بود و در **و توب**  
زهره در جوزا در سترقی دلال کند بر کثرت برین و در این  
و در توب گرمی و خشکی هوا بود و اگر در رباط اعظم بود و کمالات و  
مهموم عارض کتاب کرده و هر کسی که در وقت لاجی یا از اعمال باشد که



۱۹ که مودف و معتبر باشد و بعضی از عبارت خود میفشد و تقبیض  
 میسر شوند **در توبه** زهره در برج سه طالع در شرق  
 دلالت کند بر کوبت ملوک و استرااف و دولت که در توبه  
 برج اهل حرم پادشاه بود و احمد عبد الجلیل گوید پادشاه را این  
 علم که در دست رسد و دولت که با او **در توبه** زهره  
 در برج اسد شرقی دلالت کند بر کوبت پادشاه هر دو است  
 و ملک زمان او و در توبه و بسنی ملوک بود و حد و شوم  
 و اگر در رباط اعظم بود ملک و زمان است تراقت رسد و هر کس  
 که علم دانده پادشاه بود و بسیار اهل حرم و شفقت خواست و خوف  
 مرض و خطر پادشاه بود **در توبه** زهره در برج سه طالع  
 در شرقی دلالت کند بر بیماری مردم و موت بعضی از آنها که بر و استرااف  
 و در توبه و بیماری زمان بود فاضل در فصل قرآن و اگر در رباط  
 اعظم باشد بیماری مردم از بیست و دوم باشد و موت استرااف  
**در توبه** زهره در برج میزان دلالت کند بر کوبت  
 اکابر و احمد عبد الجلیل گوید که بعضی از اهل حرم پادشاه را در کسب  
 و ارا حیف در میان مردم شایع کرده و در توبه و کوبت زمان اکابر  
 بود و علت مردم و اگر در رباط اعظم بود و زمان پادشاه و سلب  
 را حکم رسد و هر کس گوید اضطراب مردم بود از کثرت ارا حیف

**در توبه** زهره در برج عقوب در شرقی دلالت کند بر کوبت  
 رنج ملوک و اهل اوقار و خوار و استرااف و در توبه ارا حیف  
 و کوبت در میان عوام جنگ و کوبت و توبه و کوبت بسیار باشد  
 و اگر در رباط اعظم بود و کلمات لاحقین، اگر در استرااف شود  
 و خونریزی بود و هر کس گوید موت مردمی اتفاق افتد که در ملک  
 جوش باشد **در توبه** زهره در برج قوس در شرقی  
 دلالت کند بر بیماری پادشاه و در توبه و کوبت و کوبت و کوبت  
 و در رباط اعظم بود و پادشاه از غرض ملوک شود و شاید که کوبت  
 بعضی را دست دهد **در توبه** زهره در برج جد در شرقی  
 دلالت کند بر رنج و کوبت اکابر و تسلط و مایکان و اهل بازار  
 و در توبه اندوه مردم اتفاق افتد و اگر در رباط اعظم بود و پادشاه  
 بسیار شود و بعضی از استرااف را کوبت رسد و غرض و مایکان کوبت  
 را و مردم و مان چندی نیز و مردم که اندک هر کس گوید که وزیر پادشاه  
 یا یکی از اعمال او را وقت فرا رسد **در توبه** زهره در برج  
 و لو در شرقی دلالت کند بر بیماری از رطوبت و زردی و نساکی  
 و غرق گشتن و در توبه بیماری افتد از رطوبت و سلب است  
 مسافران و آرا میند که هوا باشد اگر در رباط اعظم بود و کثرت  
 و فیض عیون و غرق سفاین باشد **در توبه** زهره در برج



حوت در شرقی دلال کند بر وقع بلا وقت از سر مکان و  
 نشویش و کثرت اراجیف و کثرت مزین و در تقویم استواید  
 در میان مردم شیعه باید و صدق جاری باشد و اگر در رابط  
 اعظم باشد کثرت استواید و امر او مرکب از ایمان باشد  
**توبه** زهره در اول مطایران بسیار آورد و اگر غنا  
 کند باشد در برج باران بود منظر منظر کوکب باران علم مذکور  
 در کمال بود و اگر غنا کند باشد هر چه علم باید کرد **توبه** شرق زهره  
 در قمر با هم منظر منظر منظر دلال کند بر قدر وقت و هم و منظر  
 در ملک شرقی **توبه** شرق زهره در وقت و اندک  
 کند بر سرست و خوشحالی بسیار ملک طرف شرقی و اگر توبه زهره زحل باشد  
 خون و قحط این با یکدیگر اینخته بود **توبه** شرق زهره در  
 معادلات کند بر حفظ محاسن اخبار و قبول این نزد پادشاه  
 کثرت سرو را بطلان و اگر توبه زحل باشد علم مذکور بجا آید و  
 حرکت عا که باشد بطرف شرقی و موت از آن **توبه** شرق زهره  
 عطار و در برج شرقی بعقب بین ای کند که در شرقی و  
 توبه عطار و دلال کند بر عمل و منظر و بعد غور و سنجش و علم  
 و شود بلاغت و کثرت و فائز و علم طب و منظر و کثرت **توبه** شرق  
**توبه** عطار و در برج قمر در شرقی دلال کند بر قدر و

و آنکه در جنوب و جنوب و مرکب اکبر و در تقویم بسیار باران  
 بود و اگر در رابط اعظم باشد کثرت و غنای و قمر و غنای باشد  
 در آنکه مواضع و مرکب **توبه** شرقی و **توبه** عطار و در  
 نور و شرقی دلال کند بر مرکب کاوان و در تقویم کثرت باران  
 بود و اگر در رابط اعظم باشد کثرت کاوان بود **توبه** شرقی و **توبه** عطار  
 و در برج جوزا در شرقی دلال کند بر مرکب زرا و در بیان و صدق  
 و باد و در تقویم رعایت و خبر بود و اگر در رابط اعظم باشد کثرت  
 و کثرت بود و وقوع امر و جبهه و اضطراب مردم و کثرت ارجیف  
**توبه** شرقی و **توبه** عطار و در برج سرطان در شرقی دلال کند  
 بر کثرت ارجیف و در تقویم مرکب یک از سلاطین فرماندهان  
 بود و مردم و سنگی و اندوه رسد بسبب مهنه آن و اگر در رابط  
 اعظم بود کثرت ارجیف و اضطراب مردم باشد و در بعضی مواضع  
 بعید صری بسیار شد **توبه** شرقی و **توبه** عطار و در  
 و در شرقی دلال کند بر کرمای غنیم و غنای و کثرت و کثرت  
 و کثرت و مرکب یک از بزرگان در تقویم شود و یکی کار فرماندهان  
 بود و اگر در رابط اعظم بود مرکب عارض یک از سلاطین کرد و یکی  
 از مخالف ملک **توبه** شرقی و **توبه** عطار و در برج سنبل در شرقی  
 دلال کند بر مهابه و در پنج ملک یا مردمی بزرگ و در تقویم



سبب است در تخیف و تخلفان پیوسته و اگر در رباط اعظم بود علت مرجع  
 مردم بود و مستحق منزلت بعضی از شرف **نشری و تقرب** عطا شود  
 نیز آن در نشری دلالت کند بر شرفی که کارهای عالم سببها و توفیق  
 خوب و اعطای او در تقرب و چه است مردم و توفیق بود  
 و اگر در رباط اعظم باشد فساد و اضطراب و شورش عالم بود شاید  
 که این باعث نفع عالم و بعضی مردم شود **نشری و تقرب** عطا شود  
 و در تقرب در نشری دلالت کند بر خوار اجتناف خود و منسل  
 و در تقرب مردم و خوار کار سببها میماند و شرفی که کار بود  
 و اگر در رباط اعظم باشد کثرت اجتناف خود کاذب بوده باشد  
**نشری و تقرب** عطا شود و در مرجع قوس در نشری دلالت کند بر  
 بر ملک و اکابر و در تقرب مرجع اکابر باشد و اگر در رباط اعظم باشد  
 ملک و سببها را از آن عظیم انشا تمام خط و هلاک باشد  
**نشری و تقرب** عطا شود و در مرجع جدی و در نشری دلالت کند بر  
 و با و در مرجع بزرگ و در تقرب یک عالم اهل سفایین و اگر  
 در رباط اعظم بود محنت لاحق بعضی از شرافت شود و سببها  
 بر آن و مردم را محروم و موت زنی شریفه اتفاق افتد **نشری**  
**و تقرب** عطا شود و در مرجع دلو و در نشری دلالت کند بر مرک بر آن  
 از توفیق پادشاه و در تقرب مردم را شرافت و علت رسد و اگر

در رباط اعظم باشد کثرت دادا و توفیق عجب و خطر سفایین بود و توفیق  
 مردی بزرگ از توفیق خود **نشری و تقرب** عطا شود و در مرجع حوت  
 و در نشری دلالت کند بر غرق کشتیها و مرک یکبار بزرگان بود  
 و در تقرب بیماری اکابر و توفیق پادشاه و اگر در رباط اعظم بود  
 مرک مردی شریف بود و کشتیهای بسیار غرق کرد و **تقرب**  
 تقرب سفلی سعادت است بر توفیق ایشان دلالت کند بر  
 فوج و سرور و روزگار و کتاب و لغت و حکم ایشان و توفیق  
 بر اعدا و اگر بر اعدا و اگر مرجع بر توفیق بود کتاب و اهل علم با توفیق  
 منتهی کردند **تقرب** نشری مرجع سفلی دلالت کند بر  
 عظیم و فساد مملکت و منزلت و زرا و کتاب و اهل علم **تقرب**  
 نشری شرف و عطا و معاد دلالت کند بر حصول اموال عظیمه  
 و کتاب و اگر زحل بر توفیق ایشان بود آن اموال از مهر حیانت  
 و اجبال باشد **تقرب** نشری علوی مع عطا و وقوع مرجع توفیق  
 ایشان دلالت کند بر توفیق پادشاه بر رعیت بر فوج و جمع  
 کردن اموال از کواکب متخیره مکتب هر کدام و در نشری و تقرب  
 بسته بود و علم پادشاه باشد و توفیق احکام نبود بلکه شاید لیا  
 هت شاید **باب پنجم در احکام شرف و تقرب و وبال و باج**  
**و خفیض کواکب** و آن مشتملست بر سه فصل **فصل اول در**



۱۹۹ در هر دو کواکب موضع شرف و هر دو کواکب مستنبط از طالع عالم  
و کیفیت آن در شرح بیت باب محقق بر چند فصل آمده و در هر دو کواکب  
تحقیق را بآن حواله است **احکام شرف غیبی** دلالت کند بر قوت  
پادشاه و سلاطین و زیاده فی رفعت ایشان و اغراضی مما لک  
استقامت حال دایمی خلایق و رونق دار القرب و جمعیت در اقلیم  
چهارم و از دیار جاه اعیان و شرف و عدل نسبت بر عرب  
و اطلاق محبوبان **شرف** سلطان المحققین علامه طوسی قدس  
الله سره فرموده که افضل کواکب در شرف قوه و غره شمس  
چهارم محل که اختصاص شرف و بافته بر صفت ناری که آتش مشعر  
و منسوب شده است موافق طبع و شکل آفتاب و مع هذا و این پنج  
هم درین هم و فلک صاعد است **شرف** چون آفتاب بر برج  
شرف را کند و انفس بدرجه شرف با قرب آن و قمر را کند  
بود و بنظر سید و ساقا از نظر کواکب اهل اعداد و طلسمات مربع  
و فنی چهارم و در چهار دایره لوح نقش کنند و گویند حاملان ناسال  
و بکار از کار مصون و محفوظ بود و سعادت عظیم و بهر  
از فلک ملوک **احکام شرف قمر** دلالت بر سبک حال عامه  
و شفقت یافتن از ملوک و حکام و قوت حال رسولان و شایان  
و بر آمدن کارها و سستی مسافران و خوشحالی آنان و طفلان و طایفه

ابکاران و نیزه فروشان **شرف** قوت اعظم تغییر المله و الدین  
گوید که قمر در برج شرف از کواکب دیگر سر ارادت برزاکه چون قمر  
برج شرف کوئی کند بسبب غایت سر که لازم است و قوت از طالع  
برج بر و کواکب از این درجه بخا و زمین نماید و در احوال انقوت و در احوال  
در نقصان میکند **شرف** در کتاب الاله الارواح مذکور است  
که چون قمر بر برج شرف رسد بدون تحت اشعاع و نظر غرضی  
سه در سه را و بر روی رقم کنند هر قاصد و شرطی که برای خود بخند  
در رختن قادر باشد تا هم این مرقوم سازند و در مسکن او و مخرج او  
در زیر سنگ بنهند و جهت نماید و اگر بر سفال آب خورده بکشد و در  
بای خانه که آرنج تا بای بر نهاده بر زرد بکشد بر دو خانه که  
در سمت درین باب از منقطعات شاه ولایت بنام علی القل  
الصلوات عز الله برین پنج نقل کنند **نظر** در آب مطحون  
حرف و فنی بالعدد و رقیه نافعه بغیر حمل الولد و برج الاق  
با ساعه لیل و فنی این احیات را با نام نامی جعفر بن صادق  
علیه السلام بنیت کنند **احکام شرف زحل** دلالت کند بر قوت  
حاکمان ملوک و قوت و رفاه رؤسا و صاحبان و اهل قلاع و حاکمان  
و بیایا کنند در نه دکن ده شدن کارها و خوش و معیشت مردم  
سختی و کوه نشینان و در وای باز آری و کوه نشینان



و ارباب بوقیات قدیمه **رئیس** المفقین علامه طوسی قدس  
گوید که اضعف کواکب در شرف رفل است زیرا که کواکبیت بارود  
بایس و مظلم و میزن که شرف اوست بر صفت عار و رطب و میز  
میان طبیعت او و فانی لغت شکل او **نقیض** بر جنبه و در بعضی ممال  
خود چنین نقل کند که چون رفل بدرجه شرف آید در بعضی شرف  
در اوج سیاحت بکشد و در وقت حلول رفل مع قمر در برج جد  
یا دانات او را بر بنامی که خوانند بهند سلطانی در از خزان  
و اندر اس محفوظ ماند و اگر در فاسد زمین نماید آب و نمز گردد  
و اگر بر پوست شیر بکشد و بر چوب بکشد قوت بسیارت زیاده شود  
**احکام شرف و زوال** دلالت کند بر رفعت و منزلت حکام و قوت  
عال و زرا و حکام و قضاة و ارباب مناصب و ترتیب یافتن  
ابطال و از سلاطین و رؤسا و بارانها و منفعت یافتن بکارها  
معیشت و کثرت زرع و سب و تریه حال ساد و علما و رؤسا  
و مدارس و امینی و فقه و بسیار بزرگ و صدقات حکام و خدام  
گوید که چون مشرب بدرجه شرف رسد برج و فانی نیست در شرف  
بر کافه کشیده با خود داشته باشند زرا و قضاة و ممال  
باشند و محبوب القوب که دهند اگر بیک در غفلت و کلاب برور  
کشد و وقت صبح بر بارش و بوانه بندند اوقات از و زایل شود

و علم

حکیم منور آنکه بر تالیف القوب گفت **احکام شرف و زوال** دلالت کند  
بر رفعت حال ارباب لشکریان و حکام و ارباب و کثرت یافتن  
از سلاطین و میل مردم بقیق و جزو غلت لوم و رسوم و رؤسا  
اسلام و دواب و غلبت خلائق بر سوا که در بعضی ممال و ممال شرف  
بجایمانی و فتح طایفه و در اوج بازار لشکریان بسیار **رأی**  
کامل و محقق بخی نصیر المله و الدین الطوسی قدس میفرماید که اوج  
کواکب حال و مه در مکان شرف برج است زیرا که چون برج کواکب  
به برج شرف کند تا اوج برج رفته بدرجه شرف است و حفظ  
او در آن اوج نماید پس تا اوج که در آن برج سائر باشد محفوظ  
بخط شرف و استقامت آن بود **نقیض** بر جنبه کواکب  
چون برج بدرجه شرف تا کواکب آن رسد بطور نظر نیست  
زمره شکل و فانی نه از نه بر قضاة کافه یا پاره که بایس هر کدام  
افشار کشنده بیک در عنوان بنویسند هم در اوقات بحد  
از کید و کفر دشمن این باشند و جوان خضر متروست و در حال  
آن نوشته را از هم بکشد میسر آن است و شود و فانی و طفر  
رو نماید **احکام شرف زمره** دلالت کند بر قوت حال جوان  
مطربان و جوان سربازان و بسیار لوم و لوب و فقه و طرب و ارباب  
صحت بیمار و کثرت کف صاینا و غیره کثرت صیانت و سود و کمال



۳۰۱ اشجار و انهار و رواج باران اشتهایا بر شسته **تشیب** افضل  
 المفقین و اکلام علامه طوسی قدس سره میفرماید که انوی کوکب  
 در شرف سرور و اقتدار نهاده است لیک چون از درجه شرف  
 تجاوز نماید بهوم و خزون نماید از جهت مفارقت برج شرف و صلاحت  
 برج حمل که دال و صمد است **تشیب** کرده شرف الدین شایسته  
 بر کوه کویه که چون زهره به برج شرف یا حوالی آن در آید و قمر از در  
 با سلطان بود برج و قمری برج در ورق آید نویسنده و وقت  
 سعادت زهره در سجده با خود نگهدارند و در جماعت و محاسن است  
 انفر عظیم کند **احکام ششده عطارد** دلالت کند بر روفی دین و  
 خیرت حال مستوفیان و مفرغان و کویندارین و بکار و اهل قسم و طهارت  
 و شهادت اهل فقه و عجم و میل مردم به تعلیم عبادت و معقول  
 در رواج باران کتب و کتابت و روفی بین کاهن و سینه کاهن  
 ساره **تشیب** در کتاب کهن المراه بن کوریت که چون عطارد و زهره  
 شرف و اصل شود و در سی و هفت و هشت را بشمارد و در غایت و کلاسی  
 بر کوه نایب یا کوه کمان رقم کنند چون قمر در برج شرف باشد کاهن  
 ششده بخود بخورد و بندگان فعلی باطل گردد و اگر داخل طالع کرم شود  
 کیمت و ذکا میفرماید **احکام مریخ** دلالت کند بر نزاع و نزاع  
 حال ملوک و سرورین و بزرگان و کد و باران و پیدا و جوهر طالع

و سحر

و نخل و اواران آب و کد و باران و صرافان و صرافان و صرافان  
 طلا و لعل و یاقوت و زهره اشکاران و بیماری صراف **احکام**  
**مریخ** دلالت کند بر توشیش و تفرقه عامه و لشکری و بکار  
 و بسبب کاهن می بخوریت و طفل و بد حال مس فرما و خیر و خوش  
 با نفع و فایده و خوف از لشکریان و همدوش از جیف و وقوع  
 باران و روقت **احکام مریخ** دلالت کند بر ضعف مال و  
 قدیم و تفرقه و اشرف رؤسا و محاسن و نقصان و  
 رنج و بیماری کاهن منه و ملاک مستورین و کرم بزرگان و غارت  
 و ضعف بزرگان و زحمت کار و اشیان و تفرقه در انیم اول **احکام**  
**مریخ** دلالت کند بر ضعف و منزل و درازا و نقصان و آزار  
 خاص و خجاست عدول و ضیوع دارالشرف و نقصان قی و اکت  
 حیوانات و نوشتن قنای و زهره و تفرقه و محاسن بزرگان و بکار  
 علامه و قضا و انیم **احکام مریخ** دلالت کند بر ضعف و ضیوع  
 حال لشکریان و دهم و هر کس در مردم و غل حکام و دارالخلافه  
 و زحمت معذل و کفری روی در زین و عقب راهداران و سینه  
 و کد و باران و دواب و ازاران طوم و دسوم و قضا و محاسن  
 و کد و زین زمان و مطربان و دختران و ضعف سلام و بسیار  
 خلق و غور و کد و باران اشته و عطربیت و وقت افکار و اشجار







که عارض این میشود با هر تشبیه کرده اند که در ضمن احکام حکام  
 بسیار و خصل است و طالبان را بسیار عقیده اینان است که گویند  
 از میان کواکب شمس مثل بوشامست و سایر کواکب مثل جنود و غلامان  
 و انصار و قسیر مثل پادشاهان و دوا و عده و عطار و مثل مسیخ  
 و کاتب و جریح مثل سپهسالار و صاحب پیش و سرری مثل وزیر و قاضی  
 و اهل فتوی و در مثل صاحب خزائن و زهره مثل جواهر و هضم و افلاک  
 و این کواکب را مثل اقالیم و برقع مثل ولایات و عده و عده مثل بدین  
 و قضایات و در جرات مثل قری و وقایع مثل محلات و اعیان و نواح  
 مثل منازل و کواکب و در در جرات مثل ارواح و در جرات و کواکب  
 خود مثل شخصیت که خرد و عاقل باشد و در حقیقت خود مثل کائنات  
 که از مرتبت خود قطعه شده باشد و در مرتبت اشیا مثل شخصیت  
 و در مرتبت مثل شخصیت بعضی متصرف بر ملکات و در اوقات مثل شخص  
 متصرف در جرات مثل شخصیت که از مطالب خود بازمانده باشد و در مرتبت  
 نیز مثل شخصیت متصرف در جرات و در جرات مثل شخصیت که من شده باشد  
 و بهر رسید باشد و در جرات و این مثل شخصیت طالع که مطلب از دست  
 باشد و متصرف مثل شخصیت که قضای حاجت او شده باشد و کواکب  
 معن مثل و شخصی است و زمانه که در آن وجود یافته باشد و در جرات  
 مثل شخصیت که در مطلب که منظر حصول آن بود و در این مثل شخصی که

قطع نظر از امید کرده باشد و در طالع مثل مولودی که در مثل طالع بود  
 یا یعنی که در حال کمین بوده باشد و در مرتبت ناما مثل شخصی که نصیب  
 از میان کند و در مرتبت رابع مثل شخصی که در خانه در جرات باشد و جرات  
 که در معن خود بود و در مرتبت خامس مثل شخصی که مستفید بکارت باشد  
 و امیدوار بود و مطالب خود و در مرتبت ششم که بار و منظم باشد  
 و در مرتبت سابع مثل شخصی که کار مبارز را انجامی باشد و در مرتبت  
 مثل شخصی که کفایت شخصی بود و در مرتبت هفتم مثل شخصی که من خود  
 و بعد از وطن خود و در مرتبت هشتم مثل شخصی که در عمل و سلطنت خود  
 و در مرتبت نهم مثل شخصی که امیدوار بود خود باشد و در مرتبت  
 مثل شخصی که مجهول است و کار بود مقام خود را و معض باشد  
 آنچه را در این مقام است و این علم **بسیار** **عجیب** **در احکام**  
**اشیا متفوقه** و این مثل است برنج فصل از زندان ازین کینه است  
 چند فصل از احکام اشیا متفوقه نمودند که در این کتاب بود و احکام  
 منقول از فصل در جرات ایضا با جملات و چند فتوای در این باب است  
 و در سبب کرده میشود و این متوفی و علیه الهی **فصل اول در احکام**  
**سوا که داشت** همه احکام بختم این سه هم را جهت حوادث عالم  
 برست آورده اند و امام الواسع مبینی در کتاب الاحکام از استاد  
 خود عثمان یاد و کار که در این صانع سیما صفت است و طالب کمالی



خود بوده نقل میباشد که اعتقاد عظیم هو الکواکب و در روز سنبه  
آن کرده و حکام میکنند و آن بر این است که تقویم افق را از تقویم  
قرن تقصای کنند و باقی را بر تقویم رسمی قراریند حاصل موصوع هو الکواکب  
باشد و لایق دوام در وقت اجتماع این هم مقابل فصل و در استقبال  
مقابل او و گویند یک نوع است اجتماع و استقبال از این جهت چوین  
در وقت نرس و بهترین فصل باشد پس هرگاه این قسم سه شود بود  
حکم با شفاع مستود و در جهت تغذیان باشد دلالت کند که مبادی  
و کلمات صورت باشد و حصول مهمات بسیار و اگر مونس در این  
سخت باشد حکم بر عکس باشد و اگر در یکی از دو خانه فصل بود و بلیت  
بر فردی بستی کارها و شدت سرما در وقتش و در میدان باد مانی ناخوش  
خاصه در اول و اگر در یک از دو جهت مشرقی بود کشتاکی باشد خاصه  
در قوسی و مصل مردم بطراح و غیره و رونق دار الغضه اگر در یکی از خانه  
میرج بود میان طلافی خصوصیت افتد و باد مانی سخت و زرد و در وقت  
که با گرم شود و اگر در خانه افتاد بود و هوا خوش گذرد و در وقت  
که با گرم کند و مردم بزرگی جویند و با غلای اختلاف بسیار کنند و اگر  
در یکی از دو خانه رهره بود مردم مله و لعب و لعب و طایب مانی  
باشند و غلای طایب بود در خلافی و وقوع بارندگی در وقت  
و اگر در یکی از خانه های طایب بود و کثرت کفش کوی مردم باشد

و اگر

و نسبت و بهشتان عامه و جزا و کسب و کتاب و کتب و خصوصیه های  
مایل باشد و اگر در خانه قرار باشد و در وقتش باران آید و فتح کارهای  
عوام الناس باشد و خبر ما آید **فصل دوم در احکام طالع**  
او را عرب شعری و غیره و در سبیلان روز آهنگ و اگر  
فوق خوشند و گویند که یکی از دو شستر در میان ثوابت مثبت  
در این زمان در شب بعد از سم و در امانه طالی طالع میکند و هر  
حکیم در وقت طلوع او و وقوع قرار در هر یک از این دو طالع حکام  
فرموده و بقیه حکیم از ارسال قدیم بهر نقل کرده و در سطلایکی  
استخراج از کتاب مخزن الاسرار کرده و اهل خانه از آن غرض  
مقدم معرفت دانسته اند و ما از ابعبارسا موصی باین کتاب  
نقل کردیم تا اهل این فن از آن مستفید گردند ان شاء الله تعالی  
پس در وقت طلوع سحری **فصل دوم** بود دلالت کند بر کثرت باد  
و باران بسیار و سواصل دیگر و غرق سفای و طغیان آنها و چون  
و کثرت جویندات بری و کوی و طایفه حشرات الارض خاصه  
ملخ و شکاب از آن محمولات ضعیفی که بهر ارشده ای آید و چون  
از آن کردند و غلات و در آب قیمت بایند و و غیره که  
و آلات حرب باشد و کثرت از اجحف بود و شایع شتر در  
بسیار باشد و خوک و مار طغیان نمایند و تشنگ و جوب میان



خلق شایع کرد و وجع کلو و محال و در مدینه می رفت کرد و دولت بی ابرو  
 تاج و پیماری و بود میان نصاری افتد فامه کوکان ایشان  
 خواجرج در ولایت مهر و شام و روم اتفاق افتد و بود به ارام  
 و اما واقع شود انواع خلاف و بلا در آن محنت ظاهر باید و قطره  
 در جوابت بهم رسد و ولایت مغرب هم خورده شود و مردم مضطرب  
 کردند و اگر در وقت طلوع شوی **در وقت طلوع** کذب و قیاس برت  
 و طبع و کرازی نه خفا و نیز رسیدن از اطلاق با شرف و جوب و قتل  
 در ولایت مهر و شام و در زمین شام صیغه و دولت که متعلق باشد  
 به جویا و شاه و جوب است و در فرمانده شام غالب کرد و در عطا  
 از وطن خود مهاجرت نمود بوضع دیگر و در آن موضع بخت بسیار  
 نعمت و نیکو واقع شود و پادشاه بر یک از عطا نعمت یافته بقتل  
 و مرگ کا و کو سفید شمس و باید و اهل در بلاد اسلام کنایس و مباحث  
 کشند و رز و آکوف و باید و علامات استی در هواست ظهور باید  
 در فصل زمستان جدی و حیات و صدای و نزلات عارض کرد  
 و از ذال انوار سحریت بگذرد و در میان تحفی که اول اسم **ما سحر**  
 باشد از این و آلات جوب حد نماید و اگر در وقت طلوع شوی  
**در جویا** باشد دلالت کند بر پیمانی و میوه و در اول  
 سلطنت یک از ملوک و طغیان آب نیل و کثرت بمب و طغیان

نماز

نمایه و کی محصولات صیف و از زمانه جو و حوزة و کر باسی و بسیار  
 و خوبا عمل و با این چند در زمستان و صورت در چشم و علت رطوبت  
 و موت در که و و نیز و نیز غلال و جو سلطان بر رعیت و مردم  
 باشد که روم جنگ کنند و خلائی معقل و بر این شونده و از قضا  
 از اگر کشند و فتن و قوز بسیار بود و بشور و جوشش اعضا باشد  
 کرد و استهف الناس بسیار برینند و مردم از اوطان بگریزند  
 و در آن بسیار باشند و غارت گشته باشند و اهل ایالتی  
 کرد و در ولایت عرب قتل دست دهد و مردم روم در بخت شونده  
 و دولت از قومی بقومی انتقال کند و میانه و پادشاه که یک  
 از مشرق و یک از مغرب بود جنگ شود و لشکر مغرب هزیمت شد  
 باشد و تحفی که اول اسم **یا** باشد درین سال در غربت  
 و اگر در وقت شوی **قر و سرطان** باشد دلالت کند بر تحفی  
 مردم از اطاعت الهی و خلاف میان علما و حرکت پادشاه از رخصت  
 و سبب شدن دعای قنوت و سبب کین و صدق عرض صدر و درید  
 ملاک مردم از آن و معال و سرفه و نزلات و جبهه و جبهه و ذلت  
 اجنب و مردم نیز دست دهد و قتال در زمین مهر و شام و کرکین  
 کیشی از عطا می ان سس و تغیرات در ولایت روم و حسن مردم  
 پادشاه و سر و زمستان و شدت آن و از زمانه زمستان ایل



سال و بسیار اکثر و نقصان سایر ثمرات در ولایت بگذرد  
و قسط بر صبح دید آید و سفاین را آفت رسد و باران در آنجا  
گردد و مار و سایر حیوانات ظاهر گردند و کاه و بزرگداشت  
و علت رسد و جوزقه نیز نقصان و بادشاه با بادشاه دیگر ملاقات  
نماید و خوشی و محبت بسیار بود و خوشی و من در زبان در میان  
بهر رسد و ظهور آفت باشد و هر که اول نام او **دیاصل** باشد  
بسیار عظیم باید و اگر در وقت طلوع شوی **فرید** **سید** باشد  
کنند بر کثرت باران و گران کندم و فواکه در ولایت شام و از آنجا  
آن و کثرت بصره و در خراسان آنجا نیز گران کند و از آنجا  
که و رسد از آنجا و اول آن باشد و غنای آفت و نیکو آید و نقصان  
برخی و حورقه بود و شخصی بزرگ نامی را آفت رسد و باران  
بسیار ریزد و در نستان سخت کند و چنانکه آفت بسیار در آنجا  
سحاب بنمایان بود و حاکم حلب و آنجا که و لشکر او را و قه عظیم  
بخش آید و در ولایت مشرق و غرب عظیم شود و حدوث زلزله  
در جغایات الارض بود و عیده اشام را حال از بدی بگویی رسد  
و حتی ربع در میان مردم شیعی باید و در و عده دول بسیار بود  
و بادشاه عظیم آن فرود و دانش در منازل و اسوق  
افتد و عید بیرون آید اما فرزند کمر رساند و اهل فساد اهل عیال

اندازند و بپوشد و عیب از مکان خود جوی نموده مردم آید  
و سبک کند و موت در دواب بهم رسد اکثر در کاه و کو سفند  
و شش و سال بر مردم سخت گذرد و از ولایت روم جمعی کثیر بود  
ظلم و ستم جلالت مید و در سخت زبان و علم باشد و شخصی که اول نام  
او **مان** باشد در میان از بافتاده و معفو شود و اگر آفت  
طلوع شوی **سید** باشد و لالت کند که بادشاه و دست را  
خوشی عظیم بخش آید و اول سال بسیار خوب گذرد و خوشی بسیار  
باشد و در میان مردم خوف بود و کذب و دروغ شایع گردد و  
گرم در محله است افتد و بعضی اصل صاحب شود و اکثر کمر و فوا  
بسیار بود و بادشاهی شد و در زمین شاه و زمین کبر و در نظر  
اسرار باشد و کدتم و در آنجا و اول آن رسد و جوزقه نقصان  
کند و قطع باران شود چنانکه مردم بدعا استسقا اشتغال نمایند  
و موت در عیال بهر رسد و کلب الکلب بسیار بود و عمل نیکو بعمل  
رسد و بزرگ بقتل آید و کشتیهای بسیار غرق شود و بادشاه  
خوب بزرگ را که طرف شرق بود بقتل رساند و در نستان بر  
و عیال بسیار بود و مردم بکینه سرماندنی و نابود گردند و در و عیال  
الاصوات حاصل شد و در هر امر حاره و سعال و سیم در میان  
مردم بهر رسد موت فجرا اتفاق افتد و اهل معروضا مردمی بقتل



۲۱۷  
 بقتل رسانند و عقارب و حیات و زمان بسیار باشد انعام  
 و اقطاع عمل در سیزه وقت واقع شود و در آن بسیار باشند بسیار  
 غریبه و برین گیرد و فساد بعضی کمالات رسانند و شگفتی شود  
 که اول اسم او **س** باشد ببرد و یا غرق شود یا بجا نرسد  
 بر هلاک عارض او گردد و اگر در وقت طلوع شوری قمر **در برج میزان**  
**باشد** دلالت کند بر کثرت مایمان بسیار و آب نیل و ارزاق کثیم  
 و ثمرات باشد و کذب و خیانت از میان مردم بر خیزد و بدعت  
 و امانت مایل شوند و پادشاه را نسبت بر رعایا شفقت و رحمت  
 بسیار باشد و بهد مایا کفیف باید و در بران کمال و ادا باشد و چند  
 گاه احتیاسی مطر بود اما او **ک** کند و کثیم و چندی از آنکی نقصان کند  
 و فساد گردد و مردم فاسد باشند و در مردم جلالت شود  
 توفیق در بیت المقدس حادث گردد و در شام اضطراب و برهنگی  
 از بقتل حکام و ولایه حادث گردد و از زمانه رخسار بود اما کمالات  
 بیست و اندک نقصان کند و در ولایت مهر امیر شیخ از فضل و شرف  
 و فساد و جنب روی نماید و خراج بیرون آیند و از جانب شرق  
 مدد و اهل مفرسد و دفع ایشان نماید و در فضل خوان بیخ مردم از  
 طغیان و بهیمن خونریزش و دمل و در محبوب کرانه شود و موت و  
 طاعون در حواله مفرسد و کودکان بیمار گردد و مریض بسیار شود

نشان

نشان روی نماید و در آن سال اوج مفاصل دست دهد  
 کثرت در چشم و مرض در حیوانات بزرگ شیوع یابد و مردم  
 سفلت قوت گیرند و اشرف شوند و شخصی که اول اسم او **س** باشد  
 باشد بصیحت گرفتار شود ششده نریت نماید و همچنین شخصی  
 مشهور که اول اسم او **ن** باشد بیمار شود و از مرگ نجات یابد  
 و اگر در وقت طلوع شمس در برج عقرب **باشد** دلالت کند  
 بر کثرت سحر و جادو و برف و وایع و مفساد و باد شمال که  
 بسیار جدد و کوفت گردان شود و در میان مردم فتنه و شرطه  
 گردد و حکم مفر را از مردم مملکت خود شدت و بمارسد و گرد  
 عظیم الشان و فزونی و در اول کس از آن بسیار بود و تا آخر  
 سال کرانه بود و در وضع حمل زنان از ایام مرگ بود و جو کثیم  
 و جو زخمی است و اهل عراق غیب را با بفرود سوزیت  
 دهد سبب فوت است که در میان ایشان ساج کرانه و در ولایت  
 ارمنه جوین حادث گردد و در مریضان حقیف بود و مرض بران  
 بسیار بود و خلق کثیر در دریا غرق شوند و قتل در اشرف  
 بسیار بود و موت در میان زمان شمس که در عمل کثیر باشد  
 و پادشاه مریض از مکان خود اشتغال نماید و در حق بزرگ در دنیا  
 عراق بقتل رسد و جمعی مردم فارسی از دیار خود بجا نمایند



۲۰۸ و بزرگ کراول اسم او **ج** باشد مریض شود و مشرف بر موت  
 گردد و اگر در وقت طلوع شوی **قمر در قوس** بپای می  
 موت بسیار بود و مدتی از هوا بر آید و چنان مردم بود و کراول  
 بکرافت و شفقت رسد و از بهت بیماری عارض گردد و  
 موش بر بخت نقصان بسیار رسد کدم بسیار بود و جوزقه را  
 فدا برسد و در میان غیب مرض جوش می کشد و در او تنگی  
 است و امراض و جنوبات دست دهد و علامات استی در هوا عارض  
 شود و کرم در بعضی محلات افتد و فتنه و فحش بسیار بود و اگر  
 در سواحل و دریای بهم رسد و پادشاه را خوف عارض شود و  
 سببها را از آن آفت و موت رسد یعنی بزرگ کراول اسم او  
**ج** باشد یعنی مبتلا شود و اگر در وقت شوی **قمر در جدی** باشد  
 دلالت کند بر فساد انبیا از کثرت اطوار و سرکشان  
 عدوت اعدای در سرن و کثرت مایه و مایه حیوانات آب و زمین  
 و بسیار عمل و بیگانه شدن و طغیان از دولت الادیب  
 و در وقت غروب شمس و هلاک جمعی کثیر از کج و معیاد و جانی است  
 زنان زاینه و مرقه طاعون و راد میمان بمهر و هوش بخار و  
 در ولایت جزایر و هیچ خوب و بسیار از دنیا و دنیا فکرم  
 و جوزقه و تصرف کردن پادشاه بمهر و دیگر از ممالک و عدوت سر

اند و زرا و کار داران پادشاه بعضی دیگر از ممالک و ضایع شدن  
 ایشان در حب و شکنجه در میان مردم و سلطان مصر بر اهل  
 سعید غضب کند و اموال ایشان را غضب نماید و در او سال  
 اجناس بر آن باشد و مردم مغلس و بر آن کرده و بیکت  
 رستند و بعضی مردم بعضی را غارت کنند و در سواحل طاعون  
 و وبا واقع شود و برین سبب طفلان کشته گردند و امراض و اگر  
 در دراز و چشم و سر بهم رسد و موت و اب واقع شود و بزرگ کراول  
 اسم او **ج** باشد صاحب سیر و مریض گردد و در بعضی محلات  
 کند و اگر در وقت طلوع شوی **قمر در ثور** باشد دلالت کند که  
 مصر از آن باشد و در اول فروردین طاعون بماند و نقصان رسد  
 و بعد از آن بادی عظیم پیدا شود و طاعون را ببرد و هزاران را کشته  
 و صبیح بافت باشد و ثمرات فکوره و از بود و موت و وبا بود  
 خصوصاً بر ادویه طاعون و ضعف موده و در میان مردم عارض گردد و در  
 دنیا بماند و عمال شیطانی کنند و موشی ملک بود و با  
 یکی از فاعله را ترا بقتل رسانند و در ملک عیسی شده و فتنه و در دنی  
 نماید و بادی سخت و بارانهای قوی که غلب باشد و دشت گردد  
 و اینها و عمارت سازند و رسد و اگر در کوفه بماند و کشته شده  
 افتد بماند و از ولایت شام همی ولایت مصر رفته و فتنه



وزمان و کینه تنگ شوند و جو و کدوم ازین شوند و میان  
دولت که از مشرق و مغرب بود فقال افند و بهایم از کی غلبی  
نه بون کردند و بعضی گفت شوند و ششوی که اول اسم او **سار**  
باشد چهار کرد و یا مسفل شود از بد خود و اگر وقت طلوع  
شود **نهم در جوت باشد** دلالت کند بر غن و هلاک جمعی کثیر  
و در بوج اسکندریه افات بسیار بود و در آب نیل مساجد مرزبان  
و یک کبود رنگ ملنور کند که انداختن کند و مردم سر از ربه افات  
حکام و فرماندهان بختند و لشکر پادشاه بسیار تلف شوند شیخ  
کذب و نیت باشد و آخر آ در میان مردم بهم رسد و باره شک  
بیار شود خاصه در ولایت شام و مرستان سرد و دراز کش  
و عمل بسیار حاصل شود و مسانه عرب در دم جنگ و جدال آند  
و از کفار قلاع و ولایات بگیرند و کنایه و معایب نفاری خواب  
شود و در کار بهاری افند و انکور و انچه و انار افات باید و اول  
اسعار بود و کوفت تنف و سقط شوند و طایفه خوب به فتنه  
بعضی در محصل طلب و بعضی در محصل و جمع شوند و باید که  
نزع کنند و لشکر عظیم از شام بیرون آمده و در محصل رجا  
جوب کنند و قلع طوق شود باشد و سه قلع از روم افند کنند  
قتل و موت در اشرف باشد و بسیار جوانه شوند و در روم و

بسیار عارض کرد و پادشاه ریشی عظیم القدر را بکشد  
عقن الفاظ مولانا عبد العباس البرقیدی در رساله فکات آورده  
که بعد طلوع شوی اول رعدی که حادث کرد اهل محکم ملاحظه  
نمایند که قمر در کدام حریت و از این بر حوادث آئینه علم است  
نمایند پس اگر در وقت **در محله بود** حوب و قتال بطور رسد  
و ترس و بیم مردم مسند گردد و جنگ و وطن بسیار گردد و اگر  
**در نور بود** جوراقت رسد و سایر محله است مانند پنج  
بیار بود و زلزله اتفاق افند و پادشاه مرفه محال باشد و اگر جور  
بود کدوم را آفت رسد و سایر محله بسیار باشد و مردم متوق شوند  
و ابلک نکل بود و اگر **در سه طایفه بود** جوراقت رسد و انکور  
کند بود و کادان تلف کردند و در وقت محال آفت بد بود  
حوت باران بسیار آید و اگر **در سه بود** جور و انکور بسیار  
آید و در کوهستانها جنگ و فتنه بسیار بود و **در سه**  
بود محله را آفت رسد از پنج کشتیها غرق شوند و پادشاه  
عظیم الشان را بیکدیگر محاربه کنند و ملک سرد و دال باید در  
**میزان بود** جنگ و فتنه بسیار باشد و ماکولات و مطوعات از  
کرد و **در عوف بود** قلع و کرسی شایع گردد و آفت طوفان  
و اگر **در غنسی بود** باران بسیار آید و رعیت پادشاه را دشمنی







۲۱۱  
 و نموده که دلالت آنرا معلوی بر متحد ذات مانند دلالت باشد  
 از معلول علنی بر معلول دیگر از آن علت چنانکه از شمع بر حرارت  
 نفس مطبوع است که محمول باشد بر وجه بابت مبادی و چنان نفی  
 اندک دلیل در حکم یکدیگر متحد است که نیست به اطلاق بر نسبت او بر  
 بقوت باشد و اینچنین او درین مطالب باندک محضیت که مقتضای  
 باشد باین مقاصد پس از معلولی معلولی باشد نقل تواند کرد و می نماید  
 که در غیر نیز این جنس هستند لال بسیار باشد چنانکه نزدیک و باقی  
 و اهل دریا را مشهور و معروف است پس از آنکه محقق مفهوم معلوم شد که  
 سایر لغوی را نیز این محقق است لال اصحابه باین مقاصد و مطالب  
 و اگر چه غیر مطبوع بوده باشند فاعله که بعضی از اوضاع علویات را  
 و مصدق یا بنده مقصد اول در حکم اولیای **نظام سبب شایع**  
**نیز در غیر آن در اوقات مفروضه** در حواله طلوع آفتاب اگر چه  
 آفتابی اندک خبری در طرف مشرق پدید آید چنانچه شمع او بر غایت  
 عالیله افتد دلالت کند بر حدوث باران در همان روز تا غایت  
 سه روز و اگر هیچ چیز حاجت آفتاب نباشد صافی درخشنده باشد  
 یا آنکه پیش از طلوع آفتاب قطرهها بر مشرق پدید آید یا اگر عین  
 غروب آفتاب ابر نباشد و بعد از آن ابر نباشد دلالت کند  
 بر حدوث باران و اگر چه پیش از طلوع شمعها بر غیر ذلالت

بر باران و باد و اگر باین شمعها ابر نباشد چنانکه شمع که می آید  
 دلیل بر نسبت و اگر ابرها بر حواله آفتاب باشد باران نمیشود  
 و اگر از کشفیه باشد دلالت کند بر حین باد نای سخت و اگر سبک  
 و یا سبزی که اید دلالت کند بر سبک هوا و باران و اگر سبک گوید که  
 اگر در وقت طلوع یا غروب آفتاب راهها سبک ظاهر گردد  
 دلالت کند بر قس و خفتر شدن و اگر راهها سبک باشد فاعله  
 بدون قبال و خفتر شدن آفتاب در اکثر اوقات و اگر یک  
 و سبک بیشتر که اید دلالت کند بر سبک سخت و در جامع شای  
 مذکور است که چون روشنائی آفتاب قبل از طلوع که بعضی می نماید  
 و دو بار یا سه بار در آن روزها هوا بسیار سرد گردد و **شبهه** اگر ابرها  
 ظاهر شود مانند چشم زده باران بسیار بار **شبهه** آن طلعت  
 باید ابر بود و اگر سبک گوید که اگر آفتاب در برج حمل باشد و معلوم در  
 نماید دلالت کند بر هلاک آفتاب شام و اگر طلعت باید ابر بود  
 تا تمام روز خردی عظیم است آن باشد و اگر چند روز متعاقب  
 که میصفقت باشد از آن نیز مکرر شود و اهل فارس را روزه  
 و فرج رو می نماید و اگر در ثور باشد و سبک نماید هلاک آدمیان  
 و نقصان ثروت باشد و اگر در برج جوز باشد و سبک نماید حوب و شادمانی  
 عظیم باشد و قتل آشکار و اگر در برج سرطان سبک نماید حضرت



۳۱۲  
 باطل با دو متصل و حوان و نصیص واحد و حوا اما انجا رسد و حکم  
 انجا را کند بر پیش آید و اگر اجتماع برین در هیچ است و در دو حوا  
 آفتاب دایره باشد در افق که مانده بود و از بادای قوی و بارانها  
 محل بخت و قریه و در آینه و اگر آفتاب در سینه و دایره بهم رسد  
 باران مضر یا نفع آید و اگر در میان باشد و درین شود حاصل مریضه  
 متغیر شود و متغیر گردد و مضطرب شود و اگر تاریک شود و ضعیف گردد  
 چنانکه متغیر گردد و علامت خوب باشد و غالی تحت و در خوب با  
 شدت رسد و اگر در قوس بود در اوقات زلزله شود و روزی باشد  
 جزو صلا و سبک مردم باشد و اگر شب باشد هلاک غالی بود و اگر در  
 باشد و سینه که در پیش رکن خنجر صورت در ولایت بماند باشد  
 و حوا آن و فساد و محوش بود و اگر مظلم باشد انتظار صاحب هر بود  
 و در وقت و اگر در میان دایره بسیار باشد باران بسیار بود و از باران  
 گرم و دسوسم و اگر در هیچ و در هیچ و در مظلم گردد و شکایان و سلطان غده  
 کنند و اگر دایره داشته باشد در آن ماه باران بسیار باشد و اگر در  
 حوت باشد و بسیار که ابرام از منوی ماریت گردد و اگر دایره باشد  
 امطه و درین باره بود **مصلح دوم در حکام مال که از دایره**  
**ماه که در پیش از افق رسیده صیقل میان ماه و ماه صیقل شود و**  
 ابری باشد و لطیف و نرود و لطافت و در قیاس چنان بود که در

و از بدین حرم ماه و بعد در یک روز ششانی او و چون این از قبل  
 بود ماه را در یک جزو از ابوابی او بگویند و در آن جزو آن باشد  
 که موضع و نسبت بود که اگر گنجایی او بلکه آینه باشد ماه در آن آینه  
 نیاید و هرگاه اجزا بسیار بهم جمع آمده باشند و هر یک نسبت  
 و وضع باشند شک نیست که در هر اجزا شکل ماه بگویند و در چون  
 اینها بهم پیوسته باشد و وضع هر زاویه است و الا نقل متغیر شود  
 و ایجاد این اجزا از ناهیکان باشد از هر جهت با و شعاع بصیر  
 العنسی سکه ده ماه رسد و بواسطه بعد و صفر اجزا ماه مرئی نشود  
 و صفر او در یک شود پس آن اجزا منتقله در خیال بکلی دایره نماید و آن  
 مال باشد و در هر طریقی بود وقت آنرا دلیل باریت دارند اما اهل حکام  
 بختم گویند در وقتها که نظر کنند اگر غلیظ و کثیف بود ثابت باشد  
 و باطل نشود و ماه از نظر ثابت گردد از عقابان بر و در باران و در  
 باران و اگر گنجی است آن باطل گردد و جرم آسمان نمودار میشود از عقاب  
 آن با و عظیم و برین کرد و اگر تمامی معنی و باطل گردد و دلیل ضد روز  
 صواب بود و اما حکم **ششم** پیش از وصول قمر بزرگ از دایره ملاحظه کنند  
 اگر ماه صاف و درخشان باشد دلیل جوهرت و اگر سرخ بود با چنان ظاهر بود  
 که حرکت میکند آن سبب غیوم هوا بود و دلیل دلت و اگر سیاه نماید  
 یا سبز تیره دلیل باران و غنی ترجه در رساله داشت گویند اگر در سبیم



با چهارم ماه قمر منبسط و بعضی نماید و هو این رنگ باشد علامت  
 باران بود **شبه** که باشد که بر من ستار را بزرگ ماله  
 پدید آید و اکثر اوقات اندلیل باران بود و حاکم گوید اگر  
 در نظر زیاده از سه روز رخ نماید دلالت کند بر خوب و اگر منظم  
 و بیزه نماید دلالت بر کمزرت برد و اگر فصل ریزد رنگ نماید دلالت  
 کند بر قحط و اگر سرخ نماید علامت درک عام باشد و اگر مشت  
 از موهو و اکبر و الورد باشد بر فراخی و اگر زان **شبه** اگر عید  
 گوید که چون مصلحت سلطان تاریک نماید دلیل بر بدبود و اگر صاف  
 در روشن باشد دلیل بر گداز و بدبود و در تابستان و اعتدال هوا  
 در زمستان و صاحب کفایت التعمید گوید اگر ستارگان زخمه در آن  
 که نشسته بر زکرت نماید دلیل بر آن است **مقدمه در حکم قوس**  
**مرقه** که از آن گمان رستم نیز گویند و سبب ظهور آن بود که هرگاه هوا  
 بامدن باران رطب گردد و ابری رفیق بازمی گستر منقذ گردد  
 و صفای سبب باران در و پدید آید اگر در آن وقت لغاف آشد که  
 آفتاب اصلا غایب و غباری نباشد بلکه گشته و صفای بود و طرف  
 مقابل آفتاب این صفت که گفته می شود هر که در مقابل آفتاب  
 در آن افتد چنانکه در این صورت پیشانی که در مقابل او بود مرئی شود  
 همچنین عکس آفتاب درین بخار لطیف رفیق ظاهر گردد و لیکن بواسطه

کمتر

کمتر بعد صغیر اجزای بخار لطیف شکل دایره شکل آفتاب نمیند  
 و عکس او درین افواغ و در شود سبب که بوی بخار لطیف  
 شکل دایره نماید و رنگهای مختلف وقت باشد که به رنگ  
 نماید ریزد و سرخ و زنگار می و گاه باشد که در رنگ سرخ  
 و ظاهر است که این قوس از عکس آفتاب متخیل شده است اما  
 سبب اختلاف ألوان که هر حق معلوم نیست و شیخ رئیس باهر  
 علوشان در شفا آورده که است حاصل اما بعضی از من قولی  
 در آن باب سخنما گفته اند و حکیم فاضل الی لفظ استغواوی که  
 در اکثر علوم حقیقه ماهر بوده است و در فن طب و در اجزای تصانیف  
 خود اینها را مبین کرده و مولانا کمال الدین فارسی در افق  
 شمع المناظر بجزیه رفیق کرده درین باب سخنان رفیق دارند  
 بیان آنها اینجا لایق نیست و در شب منقذ ماه و حوالی آن نیز قوس  
 و قوس ظاهر میشود اما رنگ و بصفا باشد و با کینه اهل احکام  
 گویند که اگر در شکل قوس غلبه سرخ را بود آن سال و رخ  
 بود و اگر غلبه سرخ را بود آن سال خیزش بسیار بود و اگر غلبه  
 زرد را بود آن سال کمزرت بسیار بود و گفته اند اگر پیش از باران  
 پدید آید بارین را کند و اگر بعد از باران ظاهر شود دلیل بر باران  
 سیر و تواریخ آورده اند که نوع غلبه در کشتی چون نشان قوس



رفته و پدید آید اهل کشی داد که هذا امان من الوقوف و بعضی  
 از ارباب احکام گویند اگر در جانب مغرب در صفاست  
 هوا ظاهر گردد دلیل سرباشد و در گذشت هوا دلیل خود  
 صفا بود در جانب مشرق در هر حال دلیل سرباشد صاحب  
 مایه گوید که اگر در شب سرخی در هوا پدید آید و هوا خفته و  
 بسیار آب و اگر در دغام بود دلیل خفاست **تجرب** اهل طبع گویند  
 در شب که بسیار بود باران کم بار و حصول نفعان کند و غام  
 گویند هرگز بیکانه رسد و نجات و غارت رود **تجرب**  
 بعضی کتب طبعی بنظر رسیده که در شب که باران بسیار باشد و در کمتر  
 زلزله عظیم افتد و در کتب طب و بعضی از کتب احکام بگویند که اگر  
 که در شب که در رختان بارندگی بسیار و در بهار هر که کند بسیار  
 بسیار شود و بعضی از دقایق که چون در اول رختان در عدد و در  
 بسیار باشد البته بعد از آن افتاب شود و اهل غم و درین باب  
 بطلاق زن شرط نمایند **تجرب** بهترین و مسبوط ترین کتاب در احکام  
 آثار علوی کتاب تلخیص ابو الفضل حسن بن ابراهیم نیشابوری است که اکثر  
 جنات احکام آن بر ماها سر و می نهاده است طالعین این فن را  
 حواله باین کتاب **فصل جدید در احکام آسمان و ارض** که از کتاب  
**مستوفی** بر مشهور و آن مشتمل است بر پنج مقصد **مقصد اول** در طالع

که اهل

که اهل این فن از اوضاع سیارات خود ایراد نموده اند و  
 انحصار فاضل غزنوی در طالع این علامات گفته اند که اگر این  
 صناعت قاطبه در داخل خود ایراد نموده اند و انحصار  
 فاضل غزنوی در کتب کفایت التعلیم که حال آشی که در هوا  
 پدید آید از عارضات طالعها بگویند که باید کرده ام بجه طالع سال  
 و فصل اجتماع و استقبال مقدم بر اینها و از کتب برج و طالع  
 و قمر پس هرگاه عارضه بخس باشد و برج هوا بود یا آشی  
 برج در شب باشد یا بعد از وقت و عطار در وقت خواجه برج بود و  
 یا نظر خاصه نظر عداوت و ستم و بعضی ساعد باشند و در ذلک  
 ابرج یا در هر فاصه و وقت کوین سال فضل ماه و علامات آشی  
 بسیار پدید آید و اگر در وجود این سعاد و صفات آن خواهر  
 نفا و نکند در طالع علامات هم تفاوت باشد برین انداز  
 و گویند و قیاس کوفت و برج آشی هم دلیل طالع است از حیث است  
 در زوشت گوید انور از مشرق افلاک است او الی نوره فی اول  
 استبرق الی برج ما البصر الدوب لک طالع خال و در این فن  
 قابل است و از دال و حرم خود استماع نمودم که چون برج در وقت  
 کوین سال فضل و برج آشی هوا خرق شود و عطار و طالع  
 باشند یا بعد از آن طالع باشد یا نشد دلیل طالع است از حیث است

العلامات



۲۱۵  
 مریخ و عطارد بنابر شد و دشت ظهور و تازده شدن دی پس از  
 تحویل وقت اتصال صاحب غایت بهت باین کوکب و اتصال این  
 کوکب بیکدیگر و دریافت طالع اجتماعات و استقبال درین  
 دلایل ماطله بودی **مقدمه دوم در کیفیت سبب حرکت**  
**این علامات** جوهری از سبب برناجینی مستعد گردان برین  
 خشک کند و آنها را آن کم شود و بی رمای و بی سبب و متوجه بآن  
 و شکل انداختن اگر طولانی بود چنانکه در کوهی آفریدی و غیر آن  
 مشهور می افتد و چون بکوه ابر با قریب بکوه رسد آتش با میل  
 گردد پس اگر انداختن لطیف بود از زمین منفصل شده باشد چون  
 آتش در دگر و افروخته شود سبب لطافت و در سبب بر فغان برین  
 تمام سراسر از او برانند و این اکثر اتفاق باشد اندک از آنکه  
 منفصل گویند و اگر زمین کهنه شود چون سراسر فغان در کوه آتش شود  
 سخط شود و مانند دمای برین مثل گرد و آنرا جوی گویند پس  
 ماده دغان بکثافت باطل باشد و آتش در دانه سبب متراکم و  
 بوزاند و بطریق بنزد کشیده شود و بعد از زمانه منقطع گردد و در وقت  
 که صد ابر کهنه آتش بر کوه کهنه متوجه میزد و اگر ماده آن بسیار کثیف بود  
 چنانکه در کوه بر و در دغان که ایام و ظهور پیدا بود و در کوه  
 غلظت و کثافت ماده و با شکل مختلف ظاهر گردد چنانکه تفصیل

پیاپی آنها را اوقات المذاپ گویند و گاه باشد که ماده در کوه  
 کثافت باشد علامت سبب در هوا پیدا آید و اگر کثیف از این  
 باشد علامت سبب بسیار بود که اوقات المذاپ هرگز کشند  
 و گویند که حرکت که آتش که بنا بر حرکت فلک حرکت کند هرگاه  
 چنین باشد لازم می آید که بعد از حرکت شبانه روزی که فاضله بود  
 و جهت موافق چرخ حرکت مایل و جزیره قمر باشد هم بر جاده و موافق  
 منطقه مایل و حال آنکه چنین است بلکه در طول و عرض مختلف و اگر آتش  
 و باین سبب قطب الفضل علامت شیر است و متوجه او گویند که حرکت او  
 بر سطح تقصیر است که به منفصل شده و بی طرف تر از این کینه میرسد  
 که کوه آتش چنانکه گذشت سبب است که بنا بر حرکت فلک قمر حرکت کند  
 و چنانکه دغان اکثر اوقات طوفان می شود هرگاه سراسر کوه و بلند  
 طبع را علامت باشد و حرکت او بر زمین و کوه از دوه حرکت خواهد بود  
 یک حرکت فلک و یک حرکت که از سوختن دغان و در دغان آتش بر اثر  
 آن جویس شود پس گویند اگر حرکت آتش بر اثر دغان یا حرکت فلک  
 بر یکجهت باشد حرکت اخلاص بعد از چرخ و هر دو حرکت قیوس خواهد بود  
 در یکجهت و اگر در جهت مختلفین باشد بقدر فضل یا بر دگر جهت  
 فاضل و اگر فضل داشته باشد ساکن خواهد بود و اختلاف حرکت او  
 در طول و عرض سبب اختلاف ماده دغانست بحسب کمیت و کیفیت



۲۱۶ و کثرت کثافت و کج و قبح در جهات مختلفه و بلکه بتدریج از شب  
 خیزد و ترمی نماید بآنست که ماده افغان نیز بتدریج کم می شود  
 و بستم هفت گوید که گوشت ذات الدواب که حرکت فلک  
 می کند از انعکاس افکار اوجام ملکیت که بر بخار حقیقت  
 که از کوه ارض رقیق شده است می افتد و موافق شکل و هیات  
 بخار در حرکت و کیفیت ظهور مینماید و مسرانی شده نور برین عالم  
 می اندازد مثل انعکاس نور آفتاب در آینه صافی بر جسم بخار  
 کشفه و بقا و دوام آن کج قدر ماده بخار زیاد باشد **مقتضی**  
**سبب معرفت انواع ذوات الدواب** ذوات الدواب هفت نوعند  
 و هر نوعی ازین صنوف کج یکی از سیاره و اهل این فن می گویا  
 ربست و جلیقه بخار سیاره گفته اند و هر کس هفت نوع است  
 بزرگ شهاب محو و غم و چایه ذوات الدواب ذوات صفت شهاب و بزرگ  
 قبل ازین مذکور نیز بکسر تغییر بزرگ از بخار از کلام برآمد مرقه فاضله  
 روی متغی است اما آنچه از کلام مخفی بر خیزد و فاضل جبهه سر و صاحب  
 کفایت العلیق معلوم و مفهوم می شود و آنست که بزرگ مثل سیاره ذوات الدواب  
 روی لغات جفا که گویند بعینه مثل غل و ست الا که محو و غل است و  
 رفیق بنا برین کلام فاضله بر آنست که از افق بخار که محول است  
 و عا بر ذوات صفت در شرح این مقالات بطریق بر علاست

در و مثل کجی روشن که در ایام ظهور یافته بوده و بششماه یا شش  
 ماده به بزرگ اطلاق کرده اما خود ستون را ماده و بوق و نای برین  
 حایره عرض بر آب را و حایره کجی بطریق صفت حایره کجی است  
 اگر کرده باینست و ذوات الدواب سیاره یا کجور او ذوات ستاره  
 بادم را و دم و کجی هر دو شهاب است از فوخته در رازی لیکن بطرف  
 بالا باشد کجی باشد و آنکه طرف پایین بود دم و بخار و کجی که  
 جرم او بیشتر از شهاب او طلوع یا غروب کند و ذوات است و  
 بعکس ذوات و این هر دو بر طبیعت نخستین اند بزرگ عطار  
 و چنین گفته که ذوات الدواب از طرف مشرق ظاهر کرده و ذوات از طرف  
 مغرب و خلاف این دیده شد کجاست را بر اهل الطی الله سر سینه  
 و گویند هر یک ازین هفت نوع و هفت اند که چهارده صفت شده  
 برین پنج: **دو جبهه** **قضی** **مهیض** **روی** **رضی** **تدحی** **فایضا**  
**حرم** **طیغور** **جینی** **چلیان** **جینه** **سفود** **الامر الهی** **مایل**  
 البو او اما دو ای از جمله کجی است لیکن کجی و بهر چیده در غل  
 مانند موی ابل و بلم مخفی طوسی گوید مانند سرین باشد روشن و شگالی  
 باریک است از مانند موی باریک و از آید و یعقوب بن اخی کند گوید  
 گوشت از هر دو صفت حسن النظر هم او را شهاب است مثل شهاب  
 و بر فراز و طبع شمس است اما قضی کاسه را مانند درخت و بسیار مثل

ط







که آن دو سناره که منوبند بفرست و زهره دلیل خصب و جود اند  
 و مرا استوار نمی آید مگر آینه روشنتر بود و شداد بر زکریا باشد  
 برای آنکه هر چه دیدیم به دلیل شرف و قط و حرکت بر کان بود و جی که  
 در آنجا عهد سلطان رضی دیدیم و از وقت سفر غور دیدیم یکسایه  
 از جانب شرق و آن بسیار بود و از آفتاب در گذشت و در جانب  
 جنوب بود و در دود و دلیل شده بودند و چگونه باشد که ماده  
 به کار در دفا نیست که شش کل و کار دفا فی غلظت و طبعها  
 و استیلا می آید و این سبب که و نقصان آب سبب قط استیلا می آید  
 کفایت و اکثری از من فون و نیز استیلا بر عینه صاحب کفایت  
 اما صاحب شهاب را لایعنا غلظت چشم بر طبع را استیلا می آید که سبب ظهور  
 این علامات شده است و این علامت از وقت است **احکام**  
**دو دواب و دو دایه** و از دایه و از دایه که اینست که کند و نماند  
 از اول اردیبهست و تا آخر اردیبهست و از دایه که سبب باشد و متعقده  
 که ظهور این دو علامت دلالت کند بر شرف و شسته و جوابا و نقل و قط  
 و فقه افلاک و استیلا و تا بر آید و چهار دایه و با طالعون و اکثری  
 و خنک آبها و زلزله و خف و فاجات و اجتناب مواضع و اوقاف  
 شداید و اکثر متفاجات و وقت دلالت آن بر بی که در این  
 گشته و آن مملکتی که بر سر ایشان باشد دوم از آن جهت باشد

خواب مالک در آن جهت گویند لشکرهای بیگانه از آنجا بیرون و چون  
 و ف و کند و جی و خواب بود و بستانم باشد که کواکب الذی است  
 ظاهر نشوند الا بنیاء العظیم مثل جی و حرب یا اشتغال یا استیلا  
 کثرت رزم و مقاتله در مشرق و مغرب عالم و قال بعضی الفقه  
 از ظهور این صفت علی الممالک اما بعد لم یبق فیها ابن رک بطریق  
 اگر دو دواب سیر کند و اگر سیر کنند هم از آن اقالیم بر خیزد و اگر جانب  
 مشرق این دو کواکب ظاهر شوند اثر او در دایه باشد و اگر از جانب  
 جنوب دایه اثر کند و باید **شباب** خواب بغیر المله و اینست  
 قدس سره در شرح شهاب بطریق فرموده که اگر دو دواب از طرف شرق  
 سیر کند سر او بجهت جنوب باشد و اگر از طرف جنوب سیر کند بجهت شرق  
**احکام وقوع دو است الذی دایه** در برج اثنی عشر حدوث است  
 الذی دایه در برج **عقد** دلالت کند بر طاع ملک و رؤسا و استیلا  
 اشهر از مردم سفله و جی و در میان فرماندهان و پادشاهان  
 بلای عظیم رسد و در آن مملکت اضطراب و کثرت شیوع باید  
 و در زمین ترک قطع شود و شدت عظیم در ولایت مجاز و زمین  
 حادث گردد و کثرت در چشم و سر و وقت جزیت و از اطراف کهاده  
 تابستان و حرکت کاه و کوه و و غور و رسم و فقه و جی و زمین  
 فارس و عراق پس اگر ظهور او در شرق باشد دلالت مردم بود و کثرت



عداوت میان اهل فارس و نواحی آن و اگر در جنوب بود و اگر  
 به پادشاهان و قتل در نواحی جنوب است و اگر در کثرت اهل نواحی  
 و طغیان آنها و عداوت آنها که اگر در میان دولت شکریا است و  
 اگر در جنوب جنوب باشد که نشود و عدوت دولت الله و الله در **در**  
 دلالت کند بر سقوط مینا و مشکونها از درختها و خشک کبابها و نخی  
 سرما و اوجها و ارض بایست از سبب و ملک و موت در اوج  
 خانه که دو و انقطاع منافع و فساد در زمین و زمین نرم  
 و خواجه در کوه بایست و غریب بآن و علت عمارت ایشان در وقت نشین  
 و اگر حیف در ولایت روم و ارض در ملک عراق و سایر بلاد که  
 باوت هر یک در و در کثرت بجزا که طغیان را و از شرق به خفا حرکت  
 از اعدا و طغیان و در طغیان و دوام آن در سبب مینا و کثرت  
 حرکت در کوه که اگر در جنوب باشد بسیار باران و عدوت کثرت  
 و علت میزدطم خواجه **عدوت دولت الله و الله در**  
 دلالت کند بر خشک هوا و کثرت سموم در بواک و فتنه و نقصان مینا  
 و بسیار حرکت در ارض و ارض طغیان و بواک و بلاد ملک اهل  
 و کثرت اهل طغیان و بسیار نا و دوزخ و نقصان مینا و عدوت و  
 از آسمان و کثرت رعد و برق و غوغای آفات در ملک مصر و پادشاه  
 روم و اگر در شرق طغیان بود و بعضی روستا از دره اعتبار روم است

ساقا که در عدوت طغیان و اگر در جنوب طغیان کرد و  
 کثرت جلا و سبب باشد در ولایت فارس و نواحی آن و دوزخ اهل  
 و طغیان آنها و معرفت اهل و اگر در میان طغیان باشد عدوت مینا  
 بود و با دانی شد و زمین گیر و **عدوت دولت الله و الله در**  
**سرمایه** دلالت کند بر بسیار باران و غنی و مردم و مردم در  
 و کثرت حوب و اوراقه که و قطع طرق در جانب شمال و ملک روم  
 یکبارگی از نوزدن حکم خورستان هلاک شود و چون نیز در اندک  
 و ضیق از عقب هفت ناید و عدوت خوف و بیم بود و طغیان  
 نقصان زراعت و اشدان کم در جنوب و انا و وقت بهر و  
 در طرف مشرق طغیان شود و علت طغیان ملک و حکم مکر کنند و  
 کثرت غم و هم باشد و از زمانه رختا و اگر در جنوب طغیان کرد و  
 شد و بسیار باوت فتن و قلم که در بعد از آن با مصلحت آید و **در**  
 دلالت کند بر قتل مینا باوت هر وقت مردم شریف از اهل  
 غوغای در دشت کم و اگر در شرق طغیان شود کثرت اضطرار و قحط  
 در جنوب طغیان شود بسیار باران و قحط و از جانب شمال و مردم  
 از بسیار و کلب الکلب و خزان و اهل و اشدان کم در کثرت و سایر  
 جهات و خف و شفق در اقبلیم بلی دلالت کند بر  
 آفات و طغیان و خشک کبابها و اوج و مردم و نخی و ابرام و طغیان







خاصه بزرگتر و قطع سبیل و کثرت در ذلت و جواب کاران  
 و خواری اهل دیانت و ارباب تقوی و سرمد و مرک صالح و ذی  
 در جانب و در میان دو پادشاه و کثرت بلا و خوف بر آن منوب  
 و محبوب و ولایت فارس و انتشار کذب و زنا و شمشیر اضطراب  
 در ولایت خوزستان و اموار و اگر در جانب مشرق ظاهر شود  
 کجاست بعضی از فرماندهان رسد بسیار عادی و شاید که بخیر بماند  
 شود و کثرت برف و یارن بود اما ضرر کمتر باشد و اگر در  
 در جانب منوب ظاهر شود کثرت قتل و از زان بر خفا بود و بسیار  
 آتشی **حدوث آن در برج دلو** دلالت کند بر حدوث حرکت طالع  
 و علت های تحت خاصه آنچه بخیر بود و حدوث قتل بسیار و در  
 منوب و محبوب و از زان بر خفا و قتل پادشاه عظیم الشان طرف  
 مشرق و خوف و یگیری و طلب ملک و کونیند شقی ضعیف و کم بود  
 بود و قلیل البقا باشد بعد از آن کثرت قتل شود و هیچ کس  
 بر من طالعون از روند و حدوث رعد و برق و طغیان هوا بود و  
 مرغ و ماهی و اگر در جانب مشرق ظاهر گردد و کثرت از زان بود و قتل  
 که شمشیر از آن برج باشد و اگر در جانب منوب ظاهر شود و در جانب  
 و خوف باشد و رسوای عراق و خوب زنا حاکم اما در بعضی مواضع طالع  
 منع باشد **حدوث آن در برج ثور** دلالت کند بر ملک بعضی عالم

و وقوع شبهات در مسائل دینیه و اشتغال مردم از ملکی بملکی و قتل  
 میان اصحاب مذاهب و وقوع خلاف رفق و کرده و انقطاع منافع  
 میانه و وقوع آتش بر آتش و قتل عظیم و رنجش مالک و بر و آن  
 جمعی از اطاعت پادشاه و ظهور غریب و اوقای مواضع و بسیار شدن  
 عیال و اطفال گروهی و ظهور اختلافات و ناله و فریاد در میان  
 و انت و میان و سایر حیوانات آب و اگر در جانب مشرق ظاهر  
 شود و اضطراب احوال بعضی از ملوک باشد بسیار گریان و فریاد  
 از اطاعت و فرمان برداری و اگر در جانب منوب ظاهر شود و  
 هم در میان مردم شایع گردد و حدوث طاعون و مرگ بود بسیار در  
 جانب منوب و شدت و تنگی و سختی خلق از کثرت باران و طغیان  
 و دوام این تا میراث تا ملک باشد **احکام ذرات الدوار در برج**  
**آتش غمش بقول حکایه** اگر در منازل عمل باشد دلالت کند بر ظهور  
 و شقی از آن نا امید و رقیه افتد در ملک مردم و موت و در و آب  
 و کونیند هر کسی نوک و آب بگریز و نجات یابد و هر که بگریز بقتل رسد  
 و اگر در منازل **در برج** باشد از ناحیه منوب دلالت کند بر کسب بسیار از  
 روستا و در هیچ وجه عالم و فساد در میان مردم و پناه بر زنا و نبات  
 در حین نمود و شیوه موت و فساد و حدوث غم و شدید و در شرق و غرب  
 حرب و خصومت در میان اوطان و آن سبب در کس ظهور آتش در عالم



و وقت اهل کون و کونین اثر آن تا هفت سال باشد و اگر  
 در منازل **ج** ظاهر شود از جهت مغرب دلالت کند بر حدوث هفت  
 نماند در میان مردم بسیار و اگر در منازل **س**  
 ظاهر شود دلالت کند بر کثرت باران و خوبه غلات و فواید بسیار  
 عظیم آن از ناحیه شمال که از دوقوی و اعظم بنوده باشد  
 و در خارج خلاف در میان مردم و اگر در منازل **س** ظاهر شود گویند  
 این حادثه مثل طوفان باشد از آتش دلالت بر حدوث آفات در  
 جمیع بلدان و اقصاء و اگر در منازل **س** ظاهر شود غلات بخوبی  
 بوصول رسد و در زمین بسیار باشند و اگر در منازل **ز** ظاهر شود  
 از ناحیه مشرق دلالت کند بر کثرت زلزله و سقوط وضع حمل و بسیار  
 دواب و حشرات عظیم و خرد و حیوانات و جزایات از ایشان و در  
 کجاست در جانب مغرب و اگر در منازل **ع** ظاهر شود دلالت کند  
 بر حدوث جدیری و صحرای و قرق و جوع و اگر در جانب مغرب و اگر  
 بر و اوقاق اقصاء و قوی و اگر در منازل **س** ظاهر شود در هر یک  
 دلالت کند بر بسیار است و اقصاء و اگر در منازل **س** ظاهر  
 شود دلالت کند بر صلاح حال مسکین و استقامت امور ایشان  
 بنابر ناحیه مغرب و اقصاء است و در میان مردم و کثرت  
 غم و خوف اهل صنعت و میل در آن و مردم مغلوب و در زمین بسیار

و بدون شدن یکجای و اگر در منازل **د** ظاهر شود دلالت کند بر خوف  
 و خسرت و جانب شمالی چنانکه بسیار و اقصاء از آن ناحیه  
 فساد برسد و جلای وطن کنند و در آن بسیار باشند و  
 نماند آن آثار باقی باشد و اگر در منازل **ج** ظاهر شود دلالت  
 کنند که میان باد است و مغرب و مکان دیگر خوب است و اگر  
 شود و کثرت شهاب و هلاکت امطار و ظهور ضغایع و جوار  
**س** استقامت هندی گوید اگر دواب الد و مغرب در یکی از این  
 سه ظاهر شود فساد و در زمین بکسر و اگر در یکی از این  
 یکی ظهور غایب اعدای و کار ظاهر شوند و قرق و خوف اهل سفایک  
 رسد و اگر در یکی از این سه ظاهر شود در عالم قتال و فساد  
 بسیار حادث شود و بکشت اهل حرم و جبال بود **س** و این  
 درجه تقریبی این کوکب متغیر است و اختلاف منظر ایشان نیز  
 بسیار است مگر باستقامت آن ذات السطی که مطلوب  
 تا هکجه بجهل رسد اما معرفت در هر طالع و غروب خورشید  
 سهولت میسر است تقریباً و فنی که در حال رویه دائره افق با بعضی  
 التماس و در هر یک کمالاً تحقیق علی الزکی و صاحب کفایت النجوم گوید  
 که بعضی از کمال گفته اند که اگر خواهی که مریض سنه کانی با دم بدانی بر تویم  
 آفتاب باز ده برج و ده درجه بر افزای پس از آنکه دوازده برج



پس ممکن اگر پیش از دو آرد به پنج باشد و جمله را از دو آرد به پنج بگذرد  
 اگر کم باشد آنچه حاصل آید موضع آن ستارگان باشد بر ارباب الف  
 و فهم نمی تواند که این عمل را نماید و در هر آنکه بر مائة و دویست و یک  
 نیست سمند از موضع کوی که بر طرف صبا می باشد هر چند و صادق می آید  
 الا از وقت قبول آفتاب تا ویل حمل تا غایت ده درجه و حال این که کس  
 طرف مشا در غیر آن اوقات بسیار طایفه شده اند که لایق و غیر کوفته  
 که اگر خواهی که وقت طلوع ایشان به پنج بگذرد از وقت که آفتاب در  
 در یک دقیقه باشند اگر میان مواضع ایشان و آفتاب بیست و نه درجه باشد  
 باشد از وقت طلوع ایشان است و اگر نه نیست و آنچه نیز می آید  
 که استخراج مواضع این کوکب فرموده است این موضع اخلاقی می باشد  
 الا در وقتی که آفتاب میان صفر و ده درجه و نه درجه حمل باشد و آن  
 نادر است جدا و شایسته که از مواضع این ستارگان مواضع سمند شوند  
 متوجه هر چه است باشد و این نیز بعید است که سیوف جنوب **الحکم**  
**المرصد** بر اوقات **الادان** **سبیل الاله** اما نه با چیز از آنکه  
 بجهد با آید از آنکه و اگر از جهات مختلفه باشد با و با می مضطرب و زین  
 کبر و از هر جهت و اگر کسی طایفه هر دو بزرگ و بطرفی از اطراف ایشان  
 بزرگ و در آن طرف فرود و **اما** **بزرگ** **میش** **الطیقتن** **علامه** **لوسی** **قدس**  
 در شرح نموده الفک و فرموده که اگر بزرگ حشا می باشد از آنکه بود

دلالت کند بر حدوث رابع فاصده از آنکه به بلاد و فی باشد  
 که هر قلع شود و در طبقه زهر بر می شود و ما شیب آید و چون در جهه  
 باشد دلالت کند بر نقصان آبها و اضطراب هوا از هر جهت  
 و ایضا دلالت بر آنکه لشکر تا فی خالف قصد اقامت کنند و ملوک را  
 رخت دهند و آن از سبب تغییر مزاج ایشان باشد و استیلا  
 قوت غفنی بر وجهها که موجب غصب و طلب حرب بود و آن لشکر  
 خالف عسقا و جهوران اقلیم باشند سبب خوف از اجساد ایشان  
 از اعتدال و اوج مشرق کوی موت ملک آدم باشد سبب ملوک  
 و اگر در بروج ملوک طایفه شود و صاحب آن برج از ملک قوی  
 ناطق باشد دلالت کند که از ناحیه مملکت شخصی متاثر باشد  
 شود که هم از خانه پادشاه باشد و معروف و مشهور بود  
 البته و اقوام مذکور و اگر ناطق از اولاد و شرف بود اما متاثر  
 ملک نه باشد باشد و قویترین فائده باشد که دلالت بر اولاد  
 کند و موت باقی دون آنها باشد **اما** **علمه** **و بوق** **الحکم** **میر**  
 قریب با حکم بزرگ است بلکه در دست **و فایس** **دلالت** **میر**  
 صابره و خوف و جوع ملوک و تغییر امور قایم است که و غفلت تا فرشت  
 در ناحیه باشد که و ب او باشد **اما** **حج** **دلالت** **بر قوت** **شما**  
 آب و گویند از طرف مشرق طایفه شود و دلالت کند بر قدرت ملوک آنکه



و هیچ عرب در میان ایشان و اگر در طرف جنوب هندوستان باشد  
**شبه** در اول ذوالحجه هزار و بیست و هفت جویم در طرف  
 مشرق ظهر زکرو در برج میزان به ارا سلطه زمین جویم باشد  
 طالع اندرس نیدم که ضرر این علامت بکلام و ولایه ما و ما الهه  
 خواهد رسید و در ولایت عرب نیز انقلاب باشد و نیز دولت  
 ممکنست و آنگاه بود که بعد از فوت سید مبارک خان عرب انقلاب  
 نه رسیده و اولاد و اولاد او اکثر قتل شدند و بزرگان لشکر او  
 بقتل رسیدند اعدا وقت یافتند چند قتل محکوم از دلا بر خیزند  
 بقتل نمودند و در ولایت ما و ما الهه مشتمل است شده  
 و اما بخار الشکر بیغ باشد مان عراق بطرف ترکستان است  
 و آن لشکر شکست عظیم خورده بعضی با سینه جایت از آب چون ذوق  
 نشست و برخی بغرب رخ استبار از عالم خاک انشغال نمودند و  
 قلیه بستناری با و پامان قرقری از چگون عبور نموده خود را  
 لب مل حیات کشیدند **اما بمصلیه** ولایت کند بر خط از زمین  
 فارس و بابل و سواد خوارق و قوقه قتل و حدوث و بقی و طرف  
 مشرق و فساد و در ولایت یمن و عراق مواضع کینه در ملک  
 مصر و نوبه و انا ارض عرب **انقص** دلیل کثرت حوب و کثرت  
 و قوقه و کثرت بزرگ عظیم ایشان **اما و** علامت عظیم الامت

ولایت کند بر قتل و هلاک و فناء عظمی و شهنش و تغییر و تقلب امور  
 و سلطان الحقیقین که کسی میفهماید که چون دو کجی بر آید یکا  
 در طرف مشرق اگر در وقت طلوع اولی باشد باد شهاب اندولت  
 یا بزرگ که مشابه باشد بود و مانند اگر در مایل از دت باشد و غیره  
 و اموال او بیک مستصل شود و تبدیل و نیز نماید اگر از او تا وقت  
 بود اندوهها و بیماریها یعنی اراضی نقش و جسمانا عادت شود و  
 بیشتر حکما معاجات باشد **اما در وی** دلیل حکم بزرگانست و  
 اختلاف هوا **اما بدین** بر چسبی گویند در ناحیه ولایت که ظاهر  
 کردند ولایت بر ضعیف رخص کند در ان ولایت و ترانید اموال باین  
 بسیار کشته و در سلطان محمود با حوت باشد **اما سوره** علامتی  
 نخست ولایت کند بر شمشیر و فناء و انزهار و هلاک عظمی و باین  
**اما سوره** بطلمیوس گوید ولایت کند بر حوب و قتل و موت در آن  
 اقلیم **اما و** ولایت کند بر قتل در آن ناحیه که ظاهر شده **شبه**  
 بطلمیوس گوید اگر این کوکب سیاهی و ظلمت گزاید ولایت کند بر خشک  
 بسیار و کثرت باد های سهم در جابا نفاضه در آن چنان که کوکب انور  
 نموده و ظلم و جور سلطه و جلاهی و ظلم منق و دوام این آثار بر قدر  
 و کثرت ظلمت و ظلمت آن باشد اگر بسینه که آید ولایت کند بر قتل  
 و غلا **اما سوره** اگر بسینه که آید ولایت کند بر خشم و کثرت و کثرت



و چون در خواب دیدار و اگر کسی که اید و ملاقات کند بر از آن و فرافانی  
**شبه** اگر کسی از آن که بر این من بر میزند که هر گاه یکی از ایشان  
 اندوخت و در طالع اصل با دشت هر دو بجای آنها با کجی بجای میزند  
 خاصه نفس مد یا مقارن ارباب این بیوت الوضی باشد و ملاقات کند  
 بر صد و انوار ظلم از آن پادشاه و معرفت یافتن از استیلائی  
 خواب و افواها شده اند و بسیار باشد که هلاکت می شود و اگر اینها  
 نسبت بطول احوال الناس باشد دلالت کند بر کثرت اعدای  
 ایشان و انوار مکاره و ثلایا **شبه** اصول و اوقات اله و ایت  
 و الا ذاب بر وقت نوب اند و اسمی ایشان بسوق اگر نایسته می شوند  
 نسبت بخونه و توانا بگویم و هفت کوکب دیگرند منویم که اهل ایشان  
 این را نیز نسبت بخونه و اوقات الا ذاب نامیده اند و اگر کسی است  
 نیز از جهه احوال باشد و در مقامه که از جهه احوال باشد  
 و اسمی ایشان برین پنج است **ملیظ** غم **سر** سرش **کلاب**  
**ذو ذاب** **طیلس** **کید** و حرکت اینها را مستطاب و معکوس قرار داده  
 چنانکه هر شبانه روزی است و چهار نایه قطع می کنند و بسبب اینکه  
 دو سم درین اسم مشترکند و در آنرا از ایشان نیز این اشتراک  
 است طایفه از منسب این علم مثل این فرغان و اشتباه شده  
 عقیده چنان کرده اند که مکان این کوکب بزرگه است و از آنجا

و خانه کنون یافته اند و این طن خطاست به بعضی از من و خن  
 کید را که از پنجه است فوق ملک عطار و حکا اثبات کرده اند  
 و اعلم بالحق **عقیده** **از ذکر** **رست** **معدن** **و** **نور** **این**  
**در اثر ظهور این علامات** در بعضی از کتب طبعی نظر رسیده  
 که بعد از زمان سحر علیه السلام بکثری آتش در حواطی طبعی  
 ظاهر شد و طاعت عالم را پوشید چنانکه نه ساعت روز تا شب  
 هیچ چیز را نمیشد و از هوا آتش فاکس میزد و تا یکسال  
 متبعضان نوابی داشتند که بعد از آن حوادث ظاهر شد و بهر حال در  
 در ادیان بهر سده تا آنکه پیغمبر ظهور نموده و مزاج فاسد عالم را  
 بعلم و حکمت نبوت باطلی آورد و **شبه** و اعدای از مشایخ  
 صحابه رسول ص روایت میکنند که پیش از نبوت پیغمبر بکثرت بر این  
 چنان دیدند که در یک سترگان می نشستند چنانکه برک از درخت  
 ریزد و بهر آن سبب سخت تر می شدند پس بطایف می شدند و بعد  
 با لیل گفت بگریه که سترگان موقوف بی می خود هستند یا اگر  
 بجای خود نیستند دلیل مثنای عالم است چنانکه دیدند سترگان  
 موقوف بر قرار بودند بعد با لیل گفت چشم دارید بیرون آمدن  
 پیغمبری را با انقلاب احوال عالم چون حضرت رسالت ص اعلیه  
 آمد بیرون آمد و بهای عالم شد و در هر قطعه شد و دیگر حوادث



مشهور روی نمود **شعب** خوارزمی و ابوحنس روی که نه  
که انقید را بآیات سماوی و ارضیه که در زمان متوکل عباسی ظاهر  
شد در زمان بیهک از غفلت شد چنانچه سال از غفلت  
او نگذشت که در آن سال حادثه زلزله و کسوف و غیره ظاهر  
سماوی و بر برج مظهر و غیر ذلک روی نمود و اول آنها است  
که روز شنبه دهم مندرج سده اولیت دسی و دو چهره که قبل  
از عبور متوکل بوده بر بختگاه و چهارده روز علم تر ظاهر شد  
که همچو مثل آن دیده بود قبل از آن و نه بعد از آن و دیده که آب  
طلوع کرد قوی مضی مشرق شد به ایلان و الشاء اطراف توفیق  
او نموده بود هر چند انساب مرتفع میشد بموضع ایستاده و آفات  
با نصف النهار بعد از آن انجالت از نو مشرق بود تا وقت  
غروب **شعب** روایت کند که در شب کیشینه سده اولیت دسی و  
در آسمان حرکت شد بطور نمود شبیه بالش متصل باقی شمالی  
و تا ناحیه فذال کشیده شد بعد از آن منقسم به دو قسم شد یکی  
بطرف مشرق و دیگری بطرف افتاد و بعلی نمودی از انشای  
شدید اکثره سطح میشد و چون در دم شد بدین امر میزدند و میزدند  
در جوف و فرغ میکردند **شعب** روایت کنند که در رمضان روایت  
صفت بجوی دو ذنب در جنوب در وقت غروب غمش ظاهر میشد

و دم او ترسب بوسط النهار رسید و غمش در شب و در برج حمل  
در منزل لطین بود و در وقت با غمش مقارن و سردم او در  
برج جوزا تا منزل بنوع کشیده شده و در ذوالحجه همان سال طلوع  
شدید حادث شد که در دم یکدگر کشیدند تا آنکه بآیات  
بود هوا صاف و ختم شد و سایر کواکب اصلا در آن شب  
صدا مهب تا بیل اراق میمیدند طلاق حرف کرده صراط  
نمودند و از غضب انطقت باران عظیم بناید بعد از آن زلزله عظیم  
شد پس باران قوی دست داده تمام محصولات و غلات بجا آمد  
و میوه از درختان تمام سقط شد **شعب** روایت کرده اند که  
در محرم سده اولیت و چهل و پنجمی بادی عظیم تا بیل و زمین گرفت  
و بجای رمی کثیف حادث شد بنوعی که نفس فداقی گرفت بعد از آن  
انشای روشن در روز فلک ظاهر شد و خود می آمد و گاهی کمی  
و گاهی زیاد و کیشانه روز به زمین میخامد و بر فی عظیم درین راه  
در سرین که آنکه غریب بود باریدن کرد و پس سیه عظیم شد بعد از آن  
حوت شدید تا بیل در آسمان بدید شد **شعب** گویند که در سده اولیت  
چهل و یک بجوی و بعضی شب ساطع مشاب سیر و دست داد  
بنوعی که از اول شب تا صبح از غیبت مختلف کشیده میشد و بآخر  
انقضا است آن بود که دو آب و موسی بالکلیه سقط شد و در اطل



سلاطین چهاربای سوارسانه و مردم باده و میگردند  
 و اکثر این حوادث در عراق و جزایر است و غالبی بعلت  
 زکام و معال عام مبتلا شدند و در هیچ بلاد آغاز از ترکستان  
 شده و با قاضی خراسان آمده در سایر بلاد سیر نموده و با  
 مردم خوب رفت و معلول ارقام با طایف و جرات دستا که مردم  
 بعضی و جیست که علاج این امر نیست اشتغال نمایند و موت کثیر  
 در ولایت خراسان و احوال و فارس حادث شده **این** در  
 و بستان جلیل و بجای خف و زلزله در جغیات الارض در فوسن  
 و نیشابور و کرمی و جرجان حادث شده و در ضلالت آن در شهر رمضان  
 مذکور است تا یک سحره غلابی میشد و مدت مدید برین میبود  
 و موت و هلاک و قتل یافت در اکثر مینوت و هم در رمضان همین  
 سال و برجیح نوخیز ولایت غیر زلزله عظیمی حادث شد برین که  
 کوهها از هم فرو ریخت و خف عظیم دست را و در و در و آب و کوهها  
 در ولایت زلزله عظیم شد و آتشی از آسمان نازل شد و این از آنجا  
 قبل که با بطریق و روشنی تمام سیر نموده و نفس اکثر مردم گرفت بسیار  
 از آدمی و بهایم هلاک شدند و اخبار سیوف و از هوا مرغان بر زمین  
 افتادند و رسته و دلیت و جیل و سحره و غلابی و غلابی و غلابی آن  
 زلزله عظیم شد بمسجد و عمارت عالی محل عظیم رسید و در تمام

در آستان ها است شد و منازل و دار و مردم گردیدند  
 در رمضان دولت و جیل و چهار و دین و در خوب ظاهر شد  
 در برجیح فوسن بجزل شوله و تا وصول بطن اکوت برداشت  
 بین انقضای مردم سسته و دلیت و جیل و سحره و غلابی و غلابی و غلابی  
 با وی عظیم و زمین گرفت چنانکه بیدار از خواب باز ماند و آتشی از آسمان  
 بنات آتشی با قبل کشید شد که مردم را کمان قیامت افتاده بود  
 رفته آغاز کردی زاری نمودند و در روز محبت و ای لاله سال مذکور  
 زلزله عظیم در ولایت عراق و در شنبه و در شنبه بعد از آن کوهی  
 ظهور نمود که به عظمت و کثرت منور و طول مکث مشاهد که کسی نشد بود  
 و از آنجا شمال تا وسط انبار رفت و هر چند به از و بعد از آن و او بر همان  
 حال بنات خود بوده تا منطقی شد و خدای آن ظلمت شدیدی و در  
 و بادهای صعب و زمین گرفت چنانکه مردم در محلهها از نوم چنانچه  
 تا ظهر چنانچه اقامت بودند و بعد از آن از اول شب آتشی که از آسمان  
 در آستان ظاهر گردید و تا طلوع آتشی بود و بعد از آن سحره و غلابی  
 آتشی در آنجا شمال ظهور کرده و بارشش تمام نمود و تا قبل از رفت و در  
 زمان بر آن عمر ندی کوشید که انقیاس ظاهر تر کرد و مشاهد فتره و از آن  
 نشنیدیم **این** در سسته و دلیت و جیل و سحره و غلابی و غلابی و غلابی  
 و غیر اینها و عمارت و سواد و ای عرب زلزله عظیم شد چنانکه مردم چنانچه



آن رسید و تا ثبوت این حوادث آن بود که متوکل از نسیم شوال  
 و دولت و چهل و هفت بنام جوی بر شش گشته و بسیر از بغداد  
 از عصب پر سر بارانوار رفت **بیش** طغی نماید که این قسم عطا عظمه  
 متعاقبه متابعه از او ضاع طواله زمان و ضوع آن مستطاب شد زیرا که  
 او ضاع و مغلقات طواله سنین و شهور آن فوت و استواریت  
 صاحب بن سلیم و دماغ فویم و حریف صبح اگر تیره کند ادرک  
 و لایل این حوادث تواند نمود داشت **بیش** عا این قریه  
 مصری گوید در ولایت قضا طایف کی عظیم مندر لنگل در مصر  
 طویر نو و عظمت او در آن العین و در برابر و نصف حرم زهر میسوز  
 و شد اید المعان منوع بود که افق را در شمس میگرد و مشاع او بعد ریح  
 شمس قمر بر سر زمین طایفه همیشه و در اول طویر شمس در مقابل او در بر  
 بود و تا وصول شمس به سجده باقی بود یکدیگر فو باطل و مقهور و چون  
 بجزعت است و در میان اهل اسلام مناد و مشه بسیارند و عود عظیم  
 در میان ایشان و قیاس یافت و بعد از یکروز روی از خورشید نهاد و بر آه  
 حرمین شمس عظیم نشان حریف نمود و غلط و غلطی که کرد و در  
 عظیم شد و ضعیف گشته و لا بعد و لا یحیر و قبل رسید و اکثر این حوادث  
 سالها بر داشت **بیش** حاکم ابو القاسم طغی در کتاب سیرت ابراهیم  
 که در طالع ولایت سلطان غزنوی در بار شصت و چهارم سیرت ابراهیم

و جمع مرغ رسیده بود و در سر عاشر یعنی الثور و خیال کوکی عظیم  
 منقص شد و در القضا طغی از شب و آتش و آواز او گرفت و یک  
 بعد از آن آب رخت لجان او بود و شصت عطفه از او جدا شد و  
 و شب هزار قطره شد هر یک بعد از آن طرف خراسان و یابست شرقی  
 شده از شصت و هشتاد و پنج فلاق میرسد که شصت بود بعد از شصت و هشتاد  
 و صعد و حیل از اعلا با سفل و این هفت تا نصف ستر بر داشت  
 و بعد از آن متغیر شد پس در میان غنچ کیزی ملک کردم که در طرف شرق  
 می باید که عظیم الشان و میزد و در این نیز قول بطیوس مختصرت در  
 سلطان بن الدین محمود بعد از اندک زمانه به فوت سلطان  
 یافت **بیش** که بیت آل طولان از بن لویف مصری در شصت و هشتاد  
 بطیوس گفته و قتی در مصر از او با طاهر شد و در بیت کمال بر داشت  
 سلطان محمد یقین رفت و در و شل نقصان کرد و لشکرهای یکجا در  
 آمدند و من و بسیار کردند و حریف قتل و قحط و با و خاستهای و قتی  
**بیش** بنام الدین اگر خوانا که در سینه شصت و شصت و در جوی  
 اگر و در خورستان عظیم بودم و در ولایت شصت دیدم که او به پدید آمد  
 و در میان با نه بعد از اندک زمانه قضا و در عالم طایفه شد و خون بسیار کشید  
 در خال این احوال بادشاه صلیب که افغان در حواله از اهل عالم احوال  
 شصت رفت و هم او که به در سینه شصت و شصت و در جوی و در جوی و در جوی



دود و ذاب و در جنوب ظاهر شد و حرکت نکرد بعد از آن بانگ می تپان  
 نامی در میان اقلیم و ولایت اینی را می شنید بعد از آنکه زمانه  
 گرفتار کردید **شبه** شب این زید طوسی گوید در وقت که در طبرستان  
 ناز غن می کردم که ناگاه آشتی از جانب جنوب می شد و باز گوید  
 مانند اسطوخودوس غلیظ بعد از آنکه زمانه ولایت کومستان در وقت  
 در خواب می نهاد و مردم خیال بر آورده شدند و بعد از شدت بوی نام  
 باز رجوع کردند و هم او را بهت گزند که دیدم که بطبرستان آشتی از  
 مشرق می نفوذ شد مانند کبوتری و بهت فروزان و تابان و تابان  
 می نمود و بر زمین افتاد و بعد از آنکه زمانه لشکری از جانب مشرق  
 فرج کرد و بایران در آمده قتل و کشتن بسیار کردند و تا مرقد جنوب رفتند  
**شبه** عیث بنی را در کتاب اشجار آنها را گوید که در بهشت و مقبره مطهر  
 ستمت و در جوی دود و ذاب در اول برج پسند و بر زکات هر دود و ذاب  
 بر مقدار سه اونی بود بطرف دجله مشرق و در کستان و دود و ذاب و کاشن  
 و ماورا الهند و اوسان گشت و هر شب خورشید می نمود تا بعد از شدت  
 شب از طرف جنوب غارب گشت آید و در مشرق غلافها و اوسان  
 فایم گشت و بادشان گشت رسیده بکاشن شدند و قطره و باد و بهار می  
 آمد و جهان می شد که کجا در آن زمینها نرسد و آنچه از بهشت پان  
 آن بلاد مانند کشته روم بر کستان می افتاد و در دوی و جانت

دویر

الجارا

آنکه را شد و راهها در بند آمد و شفقت ماور از فرزند برخواست  
 و لشکری می پیکان در آمده در غار را اندر خواب کرد و در ملک اکابر  
 بقتل آمدند و لو آنکه در پیش شدند و در جهنم آن اثر کرد  
 که لایق از جهنم بگشت و شد تا غارت کرد و کسیر برون آورد  
 و درین بوزر زلزله شد چنانکه از زمین و عمارت آن شهر افتادند  
 انکه با نبرد جهنم در موضع دیگر گشتند **شبه** عبد الرزاق بن یحیی  
 می گوید در تاریخ مصلح البعیدین آورده که در وقتی که امیر تیمور کورگان  
 بقصد حرب قیصر روم آمد روم میزید عازم آن ملک شد در آنجا آنها  
 دود و ذاب ظاهر شد اما ارکان الدوله تیموریه اتفاق نموده یعنی  
 رسانیدند که صلاح در یورش روم نیست به نجات این علامت را  
 تا نبرد میگویند جناب صاحب قوافل مولانا محمد احمد سائرا که درین  
 احکام بخوبی است و بود و در ملک مقربان تیموریه اخصاص تمام داشت  
 طلب کرد و از او استغفار این امر نمود مولانا در جواب کلام  
 این دولت در کمال قوتت اصلا فریبشکرتا می رسد این ملک  
 چون در برج حمل حادث شده و است بر آنکه تغییر بدست لشکر  
 شما گرفتار کرد و در حال نوحه حکیم فاضل فی الدین مویبا از بعل برین  
 آورده در حضور پادشاه دارکان دولت و خوانده که در گاه دود  
 ذاب در برج حمل ظاهر شود پادشاه روم از بلاد اعظم پیش آید







شدند در هیچ حوت و قدر متعاقب ایشان بسبب این ولایت  
 کینه و راحکم لغویم ایراد نمود که درین یکزه کینه از اودیت  
 الا دنا ب ظاهرا کرد و همین معنون را در وقت فرصت بعض  
 پاوش و ظلی اندر سر ایندم تا در صبح دو شبته ششم و دو سه روز  
 در طرف شرق و دو فایه در وسط برج عقوب ظاهرا شد و در شب  
 بهشت جبل الام اشرف احکام بر این غایت نوشتم بر این غایت  
 کند و اسرا علم بر سر و شمشیر و قل و قورقش احاطه داشتند و  
 و تا بران و غوغای خواری و لشکری بیگانه عیالمقصود در ولایت  
 شرق مثل زکستان و دماورا و اندر و شرقه و اسان و طرف هندوستان  
 و درین غرب و قورقش و تخفای در بیولایت و بسیار در دنا و  
 و نقصان آب رودخانه و چشمها و کمرت بیاید و در دنا و  
 در ولایت عقوب طالع و بسیار بیاید که در دنا و اگر زکنت زبان و  
 کوشش و در چشم و قوبا و اشک و در رشت و جوب و حفر و در  
 و عمر الجول و مکرده و شانه و اعوجاج الذکر و عشاق الهم و عمر و  
 و عمر و نوکیر و سایر امراض آفات که در عمر و بنی عارض میگردد و  
 و ادب و عطف و محبت از اوقات سرما و غیره فاسد و خا و در دنا و  
 و انار و انجیر و پودا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 و برین و جوی و عادت شود و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا

چرا که

چرا که که خورند و از زبان دار و دو ملاهان و میادان و بار  
 حیرت افتند و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 مخالف شکسته کرد و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 که میان طالع و کینه و لشکر و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 بجنگ گرفته بودند و شکسته و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 چه آمد و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 بسیار شد و چنانکه شد از احکام چه که در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 شد و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 شمع و بود و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 بدست و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 بوقوع آمد و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 پاوش و ظلی اندر سر ایندم تا در صبح دو شبته ششم و دو سه روز  
 شده بودند و میان لشکر و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 شدند و مکرر اینج و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا  
 نام قریب از دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا و در دنا



آن مرد و مصالح الاملاک از موضع دیگر بآنجائی نقل کردند **نقص**  
**نظم در احکام عزیمت و تقاللات** زبیر بیخ زانایم و  
 سکون جسم مع حال گرفتن است به اکثر این اعدا و است که گفت  
 مسخر و طران طیر مستبظ باشد و بعضی رستایان نیز است و سید  
 اکثر بعضی از علامات که داشت میشود بایش خوشت و بعضی  
 باز داشتن نیز آمده زیرا که در حال غنیمت امور چون بیا از تیر القفا  
 افتد منج ان غنیمت می نماید فاصه و فتنه و بی درین امور  
 اهل حراسان بیشتر از طوایف دیگر معتقدند که بسیار است هر که اقام  
 که مهمات عمده عمده را با نیک عیسی که نزد ایشان شکن بود که  
 کرده اند و همچنین از این عبارات منظر و دولت چنانکه  
 گوید **نظم** و ما ان من بر حواله الطیر من اصحاب عزیمت او تر تم غلبت  
 منور است که امید داشته و بر او بودند که توانان مولا شدند  
 و پیش از او بایش ایشان با جملات اول هم سپیده بود و بر  
 ایشان عیاض شمشیر آن بر دور از همه که اگر اهل غنیمت بودند  
 که همین او را دین و بر او در عیاض شمشیر خواهد بود تا آنکه ان در حواله  
 در تحت ایشان که تفصیل خاطر نشان فاصه و عام است و در عین محبت  
 شاه ولایت پناه علیه السلام و آنچه اول کسی که دست محبت است  
 اکثریت را و طوایف بر عید است بود چون دست او شل بود حاضران

گفتند

گفتند که این محبت سخیم نخواهد بود و همچنین روزی که حضرت شاه  
 شهبه بن حسین بن علی علیه السلام مسلم بن عقیل را بکوفه فرستاد  
 چون مسلم عازم شوش شد در عین غنیمت دید که صیاد آسمانی را  
 صید کرده و بیج میبرد و در حال ذاب و آب را منظور داشته و محبت کرد  
 و صورت آنخصه را العزیز امام و حبب الاقوام رسانید چون اکثر  
 مال کار خود را در عالم انصاف معلوم کرده بود و در صحنه غنیمت را خواند که  
 که در شهادت کربلا بنی بیت بیخ غنیمت مسلم حاضر شد و بعضی از جمله  
 عربست که چون کسی از منزل خود بفرستد صحنی بیرون آید اگر غنی از کس  
 حبیب او در آید و بجا است رست او و در آنرا مبارک نماز و بطلب  
 میروند و اگر رست و راکد و کج بود از امر مبارک نشنود و بطلب  
 حاجت نروند و باز کردند و گویند زوال از در زیارتان باز خود بود  
 نشسته بود که حرفی بر کلاه جگر در آید صیاد زوال در حال که در کس  
 بنیاد کرد و چون از صفت و سبب آن پرسیدند و نمودار و در دار  
 و افتاد است داده که بعد از غنیمت کسب هیچ چیز ازین غنیمت بهتر  
 نیست و زدن ما رسم و شفا و زاده هر سبب را رسیدن غنیمت  
 از این حکایت است که این مقلات با آن نیست همه آنکه در کتب معتبره  
 مسطور است و مهندیان در احکام بریز دارند اما آنچه مقلان حکام  
 سال در روز است درین فصل ایراد خواهیم نمود اگر چه در اول کتاب



بشود نموده از آن اصطلاحات مذکور شده از ادب پس معلوم شود  
که چون که در جراح و ایراد مابین دلیل گرفتار باشد و چون در غایب  
که آید باشد و در حوالی آب بسیار طرف میکشند و خود را بر آب  
میزنند و دلیل بر ما و باریک باشد و همچنین چون کلان بسیار باشد  
بشدت میزنند و بر ما سخت می کشند و در کوزه که در دست می کشند و در آن  
و خود را بر آب انداخته و بر ویال خود را آشفته می نمایند و دلیل  
بار است و اگر بعد از دلیل سنجی گوید که قسم هر موسم در بعضی که در کوزه  
مستقر است و در حوالی می باشد و در صورت که با آبی این وقت تمام  
دارد و چون که بر روی آب خود را بر دم نماید دلیل بر ما باشد و چون  
از زیر زمین چون چشم خود بر کوزه زمین می آورد و دلیل بر ما است  
و اگر از خانه خود فرود می برود و دلیل بر ما و چون در خانه بر قدم خود را  
در بعضی بسیار سستی باشد و زیاد بر عادت دلیل بر ما باشد و اگر کسی سخن  
که از او ظن گویند و عوام کل کوزه چون از زیر زمین بسیار بیرون  
آید ایضا علت بر ما باشد و چون در فصل جوان زنده بسیار بر ما  
برای سخت بود و در نزل باران و قوی ریزند در سازه فلات آورده که در  
ساز که درخت فلفل و میوه را بسیار آورده و نشان است که در آن کوزه  
و همچنین چون در آن کوزه روی بوی بسیار است و زمین بر است و در و در  
آسان نظر کند علامه در آن نشان است و در صورت که در این الحقیق

علامه طوسی در سینه در چین مغرب است و از آن است و باریک  
گفت که شب بدون آید که باران خواهد شد و در آن وقت  
بسیار و در آن وقت که باران شد در آن شب آن آب بسیار  
بنا کرد و از آن است و باریک که آنچه از آن این علامه معلوم  
گفت که در آن کوزه که در دست می کشند و در آن کوزه که در دست  
که بعد از آن باران می شود و باغ اگر کم گوید که بعضی غلای فارس در کوزه  
ایر از کوزه اند که اگر کوزه که در دست می کشند و در آن کوزه که در دست  
مستقر است و در آن کوزه که در دست می کشند و در آن کوزه که در دست  
بشدت که اطفال از آن و در دست می کشند و در آن کوزه که در دست  
در دست که در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند  
و دلیل که در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند  
که در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند  
طریق و مردم بدکار که در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند  
و در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند  
بر دست و در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند  
و در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند  
بناست و در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند  
کنند و در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند و در دست می کشند



و اگر بر روی آب بنشیند و لایق بر موت و حرک کند و اگر میت  
 در وقت غسل با یسار از هم اندازد و دلیل استوب بود و در لایق و اگر از  
 گویند چون نمک بر رخسار صغیر نهد و او را بر زبانی انولایت و اگر گویند  
 بخیض نمک بر رخسار و اگر باشد و زکریا که نماز فرزند در کتب بسیار  
 المذقات آورده که اگر لیلان گویند که اگر اشغال در روز نهد و کند عکس  
 صورت عکس الخضر که سکه زعفران آب را بد و فرماید کند و درین امور  
 بسیار بسیار است و انداختن نمک بر روی آب از غایت اینی که در کتب است  
 تقدیم کتب بشان نشان چندین محقق بر چیده و در کتب بسیار نیز از این خبر  
 در خواص لیلان نقل نموده اند و در کتب ما را هر چند و لایق است که از این خبر  
 بجز ما رویش و هر صفت خود را بگوید و دلیل قطعی و اگر در دیگر فرمادی  
 یا غیر صفت خود جمع کند دلیل خواب انولایت باشد و اگر در آن روز و روز  
 از آفتاب که بر کند و از غایت اینی باشد و اگر در خواب نمک بر کند و در کتب  
 خوف بود و اگر بعد از آن به یسار کند که بر کند و در کتب با کوه و زمان صلاه  
 باشد و اگر بر بالای بسیار بلند که بر کند و دلیل کثرت باریک باشد و اگر  
 در میان آب رود و دیگر و در چند بیرون آب اندام خود بپشتند و  
 در وقت افتیدن آب که خود را تا در اندوه روز میخاست باریک  
 باشد اگر سکه یا ماده کا و با زنی کند بیک و از آن ماده باشد و اگر در  
 وقتی که بندون خود را میسوزاند سکه در شمع کند در فرماید بر زکریا

در ادب

در انولایت فرود و و اگر سطح صحنه و بیکجا با امان آبادان  
 آمده فرماید که سینه و سینه اهل بایشان موافقت نماید که بیکجا  
 با نولایت آمده خواب کند و جانور دشتی با امان آمده بیکجا کند  
 دلیل خواب آن آباد است و اگر ماده کا و بجای خود زمین  
 بیکجا و دلیل علت خلق بود و اگر نیم شب آب همه کاه  
 فرماید کند و کوسه دلیل خوف امکان بود از دشمن  
 و اگر اندام ماده کا و ترشید بیکجا از باران تر میشود  
 و مویا بر حواست دلیل بسیار موشی بود در کتب  
 از این قسم بسیار است و محقق لطیف را با یقین احضار  
**افت و خاسته در ذکر اسامی قدما و محدثان**  
**که این کتاب از احوال ایشان تألیف یافته**  
 مقدم ایشان هر مسالارام و المسکت بالتمه  
 از سطا طبعی سلم اول ۲ بطلمیوس فلودی صاحب  
 محیطی ۳ رز دشت صاحب ملت محوس ۴ و طبع طبع  
 فایق سر کیمیم از او ۱۱ صلب صغره ۵ بوزر مهر  
 حکمان و زریز نشرون ۶ از طبع حکیم ۷  
 سلطان الملقین خواهر لفر الدین طبع ۸ اوریان  
 پرونی ۹ ابو عیسی بنی ۱۰ ابو جعفر طبع ۱۱ بزدن







نوشته خط در آنم تا که خواند  
نوسنده بنیاد خط

از آنکه بکلیت تمام می پدید آید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و هو یوم یوم

بسم الله الرحمن الرحیم

مرحله

نوشته خط در آنم تا که خواند  
نوسنده بنیاد خط



25/10/19



19/10/19